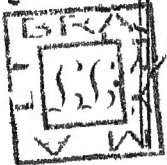


RESERVED.

محمد علی صاحب کمال کتاب مسنت نصاب تصنیف حضرت قدوه العارفین امام السالکین
فلاح معارف و اصول کائنات بر قیاق معقول و متقول مولانا اولیاء مرثیہ و اولیاء

حاضر در خدمت



ON LIBRARY

فصل رسول شاه صاحب نام بر کاتھم علی المرتضیٰ بقا و تصدیق اولاد
کاتھم مطبوع دارالاسلام بی سنیہ غایت حسین در شیرازی ۱۲۴۵ هجری مطابق ۱۸۵۰ م

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3095

بِسْمِ اللَّهِ الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ

وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَمَّاهُ
اجتمع من الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
مستفهم المذنبين باليقين محمد وآله اجمعين
این رساله است در شرح حال نجفیه و بیان اصول و فروع مذهب ایشان مشتمل بر مقدمه و دو
باب مقدمه در کیفیت حدوث و شیوع مذهب نجفیه باب اول در عقائد
نجفیه باب دوم در کلام و عقاید مقدمه در صحیح بخاری از عبد الله بن عمر رضی
عنه و است که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم در حق نجف هناك انكرا لى
الفتن و بها يطاع قرى الشيطان یعنی در نجف زلزله افتد و فتنه باشد

و در خبر خواهد برآمد است شیطان ظهور این اعجاز بدین اندازه گردیده که سال سی و نهم
سیزدهم یوفات سلطان عبدالحمید خان و تغلب برادرزاده اش سلطان سلیم
بر سلطنت و برتر شدن قوانین و ضوابط و موم آن دولت و فساد رای او در تشریف
ریاست و خلش و آویرش بجایا و لاد سلطان موم و عدم رعایت واجبات
با عسکر و رعایا علی العموم و امتداد سلطنتش به نوزده سال و قتل او از دست
سلطان مصطفی رابع خلف سلطان عبدالحمید خان در سن ۲۴ و قتل سلطان مصطفی
چند ماه و قتل او از دست مصطفی بهر قدر در سلطنت آل عثمان ترسناکی سیران
تخللی بی پایان نمایان گردیده تمام صوبه داران که بر کی زبان پاشا گویند و ملک که می توان
سلطان کوای بغی و طغیان برافراشته قدم از دایره اطاعت و انقیاد بیرون
هر یکی در فکر استقلال خود و استیصال دیگر می افتاده از بند است بلاد دور دست و غافل
و از نظم و نسق ملک و ضبط حدود و بهر عاقل در بر ناحیه قبیله عجیب شورشی غریب می پدید
مالک متعلقه حرمین تحریرین صانها اند من کل عین و شین که حکومتش از دیر باز بشمار
متعلق بود چندان حاصلی نداشت بهر نوسم هر چه از پیشگاه سلطان این پناه شکری جز
نقد و بیاد و ایضاً شمع شماری که و بحضرت سادات و اهل خدمات و تمام عمارت و خدمت
جالیات که تخمیناً عددشان به ده هزاره برآید رسد و بهی حرمین معتد به طاعت و مراتب

هم میسازید و برای عامه گستره زمین شیخ و اعراب باشندگان ما این پنج مقرر بود میرسد
 و باید اماند و غیر معینه خاص از آن سلطان و دیگر اعیان علا و به بران و لشکر سلطان درین اوان
 متابع حکم شریف زبان اگر محصلتی و حاجتی حکمی درباره تادیب تنبیه کدام طایفه یا غیبه
 امضا فرماید لشکر را سه برخه آن نهادن از واجبات بدین سبب اسباب جمعیت مملکت
 حجاز فراهم در عایا و برایا اعلی و ادنی همه خوش و خرم چونکه در سلطنت روم و خلیفان و خود
 در میان و وجه اختلال رونود یکدیگر دفعه در ملک حریم محترمین سلسله جمعیت و انتظام برهم
 شرکت و سطوت شریف درم گردیده مردم واقف و طلب خوانان جاه و وقت ز خاطر خواه
 یافته از هر سو سر آورده در فکر ملک گیری افتادند فتنه مخفی و حوادث فخر و عصبه بروز آمدند
 بدترین فتنه و سخت ترین محن فتنه اهل نجد است که ملک در میان حجاز و عراقی واقع و شیطانی
 رجم و کور و کور اند و به شکل شیخ اینجا متشکل گردیده معا و فتنه شریک شریک در عداوة و فکر
 حضرت ختم الملوک شیدان و شیطان اشیخ نجدی می گویند قبایح این سانحه و فضاخ
 این حادثه چه شرح دهد سرکان حریم محترمین و توابع بلدین طبعین مظالم نرید و حجاج بلیدها
 اللعنه و العذاب الشدید اینچو گویا شمشیر شنیده بودند از دست بخیریه چشم خود محایه نمودند
 این جمال آنکه عده الوهاب نام یکی از اعیان آن دایه الیام در قبال نجد تمناز و در جدت فکر
 قوت بیان بی تاب از آوا و احداش در علم ظاهر و باطن خلی ما نام و مقتدای خاص عالم

سلسله طریقت شان بحضرت شاذلی اقدس سه شنبی و تمام آن خود را محتوی شیخ عبدالوهاب
 بودید انقلاب برج و مرج در ملک و تحلل سلطنت در فکر تحصیل ریاست و امارت افتاده چون
 این امر موقوف بر عا که خواست این است و از آن خبری بدست نداشت درین باب با اولاد و احفاد که
 در علم و زیرکی گوی سبقت پیشین برده بود و دیگران خوشین گناشتن نموده راسی خجاست انهای برده
 بران قرار یافت که برای اجتماع مردمان و حصول ریاست برای غیر از آنان فکری غیر از تدویر و حیل
 دیناری و ادعای تدریس جاری نیست باین طریق اجتماع خلق نموده حرمین تحریرین که پراست از خراسان
 بی شمار و خالی از لشکر جبار و واقع در قریب جوار تصرف باید آورد و درین لاجرم بطریق تالیف با اولاد
 که بسبب نیازعت با هم کار نمیدادند به هم دست خواهد داد و فاتحه شر بر سر خوانده شیخ
 عبدالوهاب مع اولاد و احفادش سرگرم و عطا و احیای طریقه میگردفتن که آبائی بود که دیده
 عامه خلائق آن ملک را در اطاعت و انقیاد آورده در شش ایامی روز جمعه عام نموده و احیای
 و انالی اطراف را یکجا ساخته بطور عطا ارشاد نمود که در شرع از ان شاه چاره نیست اما کست جمیع
 و جماعات و اعیان و ملایکات و نصب قضات و دادرسی مظلومان و تنبیه ظالمان متفقند
 شرعیه و احکام شاعرین بر موقوف بر باد شاه است و سلطانی و عدم دشنام که محض برای ناسیج
 قوتی و حکمی ندارد و گرفتار شدن ناسیج در خطبه با و ضا سلطنت در دفع محض که حرام است مطلقا
 بجای خطبه که از عبادات است باید که بر حاضرین متفق گردیده شخصی را رئیس خود سازند و احیای

آن گروه ببال نموده همیان خبر شریف رسانیدند و درخواست نمودند که عسکر ترکان
و مصر طلب از ویان جمع قبایل عرب پردازد و سرحد حجاز را محکم دارد و آن شهر را را بگذارد که حدود
که منظر داخل شوند که کار لغایت دشوار و باز هر گونه تدارک بیکار خواهند شد شریف در همان
اول گفت که معاذ الله من زاری خانه خدا را مانع آمم و نگریندگان زجر فرمود که اینگونه کلمات
منقذ اند بار و اگر کسی بزرگان نیارد درین اثنا سعه با ابوه نامعه و در روانه این میشود باز
مردمان فی شان بجنهور شریف عرض می نمایند که از غفلت خدام که نام تنگ حرم و جنب
مالی سفک دم شد نیست شریف همان جواب میدهد که متعجب سنت را در بدعت مدعی تقوی
امکان که باز کتاب مجموع حرات و کبار پردازد و باین شریف اعیان که همین بطاوعه مانده که آن
گروه شقاوت پزده تا بقرون المنازل که میقات ابل نجد است رسیدند از آنجا که را گذارشته
الغایر بطایف رسیده دفعه تمام شهر را محاصره نمود و اعیان و ارکان که درباره مقابل و مرآت
محل گران بودند حکم میرسد که خلیفه را شد برای ملاقات از راه محبت دینی می طلب طلب کردگان
و دیگران هم با طایفان شادان و فرحان روان گردیده در عسکر خلیفه را شد رسیدند رسیدن
که سبزی ترن کسی نبود و پویش از سپه پارطف بر طایف همان از انطف که متعجبی را فر
دم راست کردن دست نداد تا به واقعه و نمانعت و شبیه کشیدن چه رسد از طرف
سفای را که اول شوق بود و عزائم کمال رسانند و زن مرد و صغیر چه کسی هر که

پیش آمد به راتبع پدید آورده بدرجه شهادت رسانید که گشت بر سر آن بکار
 آنچه عتبه آن از دست کفار چنگیز بر اهل بغداد رسید و زاید از آنچه در واقع حربه بر اهل بغداد رسید
 لشکر نیرید علی بن ابی طالب و الفدا بشید بالجهای بر تمامی اموال و متاعشان تصرف گردیده گماشتگان را
 در آنجا گذاشته بر جناح انتقال بود که بکسی خطرها نداشتند که نزل باقی مانده که بعضی از مصیبت زدگان
 باقی مانده و خیران به بیت الله رسیده سرگذشت طائف به عرض شریف رسانیدند آنوقت کار کرد
 و تیر از کمان بسته در مکه فوجی بود صرف پانصد غلامان شریف و هفت رسیدن مردان جای کجا
 نقاب و توجیهیم که در مکه قبل آن در مکه محصور رسیده غلامان که قوی بر کفر آن طائف بودند که خدایم
 بازار ارباب مردم شهر را آماده مقابل نموده غلامان شریف هم باوستان متفق گردیده از شریفان
 خواسته شریف که با شماع حاد شطائف بر آید و خائف و غفلت و مغالطه خود نادم و محفل و از
 مرنمودن و محنت برسان و وصل و هنوز درین شهر که شاید اهل طائف باو قتیال و باعث جدال شود
 و برین طایفه که در طائف گشت آنچه گشت در حرم سلیم و سفک دم نخواهد بود و گفت که
 که کمان از لرین بیت الحرام نمیدیم درین حرم و برین خراج که بخیران سیف زنان غارت کسان
 حرم گردیدند آنوقت شریف راجعت آن خعیان متیقن گردیده چاره کار غیر از فرار ندیده و
 و خیران اخیل غلامان جزیره راه جدا گرفته در قلعه محصور گردیدند آن شعیانی آنکه کسی بمقابل و مزاحمه
 بر خیزد از هر چهار طرف که محصور کمال عیالی و سفالی آبروی ایمان خود ریزان داخل شد و کمان

بلند از مردخانها را گذاشته برخی بر جبال متوقف گردیده و بعضی بنای مسجد الحرام بر دستان شقیان
تغایب کنان داخل مسجد الحرام گردیده پارس متعلقان با سنا کعبه و خریدگان بقیع زمزم و حطیم و
مقام را بر این هم نموده کردند آنچه کردند از ذکر آن خامه بر خود می لرزد و دل یاری نمیدهد و همانوقت
فضل خان کعبه را شکستند و کعبه را که از اقبال زمان حضرت ختم رسالت بجمع و موصول مقبول و خلقت
راشدین از مسلمانان بی تعرض آن گردیده و در ازمنه متاخره آن محال که داند و تراید مانده آن
اشقیان از خانه کعبه بقیع تمام بر آورده گرفتند و اموال تمام خانهای مردم و کارخانجات ختم تصرف
خود آورده چیزی نماند از آنوقت حکم فرستاد اهل مکه از جبال فرود آمده خانه خود را آباد شوند
مگر در دست نگین سلطه میند کار تمام کنند فاما از شرفای مکه که اهل بیت رسول الله صلی الله
و سلم و سیادت شان صحیح و مسلم و مقبول تمام عالم بود متنفعی با آنان نیست بر جا که باشند کار
شان تمام نمایند که از وجود شان محسوس دغدغه است بامتثال این حکم از ابلهیت نبوی هر کسی که
فرار داشت بهر سو که راه گیر یافته آواره گردید و بکس کس بدست آن اشقیان افتاد شربت شهادت
و بقیع السیف از سرکان بلند این بچانه های خود که از خطرات البیت چاروب داده یافته رسیدند
ای کافه اهل ایمان ای امت اجابت حضرت ختم برسلان بدانید و بگریید و عبرت گیرید جای که
جانوران شکاری را شکار کردند از سایه و آب گریز نمایند و درخت و نبات را بریدن کنند
و هر گل و بوته را بخت خرام باشد و آدمی بر قصد گناه در آن بقیع مواخذ شود و از آیات عظام آنجا آید

و اگر درنده مثل گاو و پانگ در پی جانوری میسرود و آن جانور داخل حدرم می گردد درنده باز گشته
و اصله داخل حدرم نمی گردد و جانور این پرنده چون در پریدن مقابل خانه کعبه می رسد بر است و چپ
منحرف می شوند و بالای آن خانه نمی گذرند الا بخیر و لکن گروه شیاطین و این ها کان بدین و این ها
شقاوت آگین و این فرید نیز یحیی بن برادر سباع و بهایم در آن بقعه شریفه مرتکب کید ام کلام اقام
جزایم گردیدند و انانیه را چون بعد فراغ از مهم که معطوف بقصد غارت مدینه نموده با فوجی
ایلیان نموده در شام راه بر کسی که گرفتند شربت شهادت چشاند و بر مدینه نموده تاخت آورده
بیدار فتنی و زحمتی را بخود که معطوف نموده بودند زوای خود را سیله فتنه علاوه قتل و هتک صاحب
مقدسه تعارض متبرکه و آثار صواب و ابلت همراهند هم ساخته بازین برابر ساختند چه در مکه چه
مدینه چه در راه و اکثر کل مساجد ثانی و نبویه که این ملاحظه نمودیم ساختند تا کرده صحابه و تابعین
و از آن وقت عباد نگاه و زیارتگاه کافه مسلمین بوده اند و در کتب قد و حدیث زیارت آن
اکثنه قدسیه و تبرک نماز در آن جایگاه در آداب مذکور و اتحاد بعضی ائمه که با این رسول
مقبول صلی الله علیه و سلم بطریق صحیح ثابت مثل مسجد ابن مالک که در صحیح مسلم موجود و امثال
ذلک با آخر قصد بدیم روضه مقدسه نبویه علی صاحبها الصلوٰه و السلام که ضمن آن نام نهاده
نمودند و جماعتی از آن اشتقبا آلات بدیم باریت خزینه آن مقام رسیده در دوازده رکعت
بمجرد کشادن دروازه از دمائی بران فراغند و گویا که عصای موسی بود دم زده و دم از تف

گوشت سوخته سیاه گردیده و ده دارالبو اگر فتنه لایق ناپاک آن خبیان را همین که از مردم
 بردند آنقدر بوی بد دادن آغاز کرده که آن اشتقیا را هم تحمل ننمود و بخت غسل و کفن و دفن هم نرسیده
 بهر وقت بیرون شهر برده انداخته گریخته آمدند و آن حاطه مجنونه مخالف و موافق قیاس آمده
 چنانچه فقیر هم در ۵۹ و ۶۰ از ثقات حاضرین آن واقعه بگوش خود شنیده الحاصل بعد
 تکمیل و تبیین مراتب جو و ستم مستعدی را با فوج اطمینان گذارنده متع تمام احوال و افعال بیکه معطل
 معادوت نموده ملحق باین عظیم گردیدند و بلا و ملحق بخوار و بی دست تعدی آغاز کردن دراز نمود
 و بعضی بلاد عراق هم که از خروج خالی بود دست برد نمود از آنجا که ملای علی هم انچه بدیه خود
 نموده بود بعمل آورد و بجهت نحوه او هر روز در ترقی فاما بر جده قصد کردن توانست که مردم
 قطاع الطریق محقق گردیده بکله و خدع تا این حد رسیده بودند و از قواعد حرب آگهی نداشتند
 از حرب توب نهایت خائف و براسان در شیرازی کامل و چیزی شقی بدوق هم داشتند اما نه با
 قواعد آنی متوجهیم قوت بیرون آمدن نداشت و بعضی از زانیان متدبیر که غیرت آگهی بخش
 آمده وقت تذکر آن ناپاکان بی باک و بی باکان ناپاک در سبب تفصیلش انکه سلطان محمود
 غازی مرد با خداحصا مقامات عالی و حالات متعالیه هم جادای الاخره سخته تحت نشین
 گردیده بتائید و الحاح الاکرام خبری پر گنگه گاهای سلطنت را مجتمع و صند دراز باغی را حکمت
 عملی متبع ساخته بدیانت حال این کوچه اندال دجال امضای حکم جهاد کرده و لعل غدا

محمد علی پاشا والی مصر را فرمان داد که اگر کسی فساد و انطافه بپنهاد بواقعه دهد و متقصی زنده نگذارد
 و محمد علی پاشا از این پاشا را که در فنون جنگی زبان و شجاعتش بدین تیر توانا حکم نمود آن سرشناس
 میدان کار آزمائی و نهنگ دیای ملک گیر می کشوفتای عست از بارگرفته بجایگاه پستی و جان
 عازم بندر جده گردیده و لشکر چهار بر یک کسب کیره متعاقب از اعجاب و غروب غراب واقعه را پیش
 و آن اینکه بعد تسلط آن جلاد برین بلاد و اطمینان ملایعین از آن دین تنوای عمار که که یکروز قبل از
 ملک این سیر روان مرتب گردیده بود در نهب خانه شریف بیت شان افتاده بود تسلط تمام
 تمام باقیمانده گران را از باب و خاتم بدار و گیر آورده در خرّم حاضر ساخته تعرض نمودند چون
 عمر عبدالرسول هم بران قوی ثبت بود و حضرت علامه منبوع و مقتدا کل مسد وقت در غم و فضل
 و زنده تقوی و کمال ظاهری و باطنی بر کاخ اتران و اماش فاضل همه احواله بر آنحضرت کردند و با نوقت
 حاضر آورده شد سود خارجی بطریق تسبیح گفت السلام علیک یا شیخ الکمل حضرت شیخ فرمود علیکم
 السلام یا شیخ الخیر الشیدان این کلمه برهم شده گفت مراد شما دای فرمود که تعلیم مرا نیست
 به بلدم من ترا نیست کردم به بلد تو بر آنکه کریمه اذ حیثیم خسته فخری بمشکلا اعل کردم گفت که تو هر روز قوی کرده
 گفت که برضاد و غبت خودی آنکه جبری و اگر ای بریان باشد حق فمیده و دست به کرده ام گفت شیخ
 حکم فرمود که کتاب التوبه بسیار تا منحصلات ان کم کتاب حاضر بود شیخ داد حضرت
 شیخ بیک اورا کت در اول صفر فرمود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی بند غیر وقت زیاده

مقبره شرک است حضرت شیخ فرمود که بنی امیه عیارت را بود یکایک بکشتن شرک است که در بغداد
 داخل السلاطین علیک ایها النبی اگر ترا کافر گویند عقیده ترا بسلام دارند پیش منفعی تا صبحا از کفر نیات
 نمی باید نمود باند من بنده العقیده الفاسده و بدلائل قاطعه و براین طبعه بطلان حجرات قرن
 ثابت نموده مردم و محجربان را بوضعای این را و اجر خدای بخت کرده گفت ای شیخ خرد گوی
 اینچنین بی محابا با کلام سبکی حال آنکه حال سطوت و جبروت مامیدانی اند و قیته سزای اعمال
 در رسید حضرت شیخ در زبان نعره زد یا اسکندر ای کمال تمام شده بود که مردم گفتند افتاد کوفه
 ابراهیم پاشا از بند بیوع در گذشته توجه بند برده گردیده بر زبان همین خراج در ادوی اصل
 و در اعلان اخیر کسی را بچگونه مضایقه و ملاحظه نیست حتی که امیر المومنین هم جاندم از گوش خشنود
 منصرف باند بشکر رسیده در فکر خود افتاد و ذات حضرت شیخ که تحت السلاطین الارض بود از ظلم آن
 نمایان محفوظ ماند بعد از آنکه معلوم شد که همانوقت لشکر ابراهیم پاشا از منبر که بقاصله شنب روز
 ده شنب گذشته بود دوم آنروز کل طایفه خبیثه از که معطر روان گردیده بجهه رسیده بر کنار دریا
 خیمه زد و ابراهیم هم جانزد و قیل و دایم و جوش با مصاحبان خاص از آنرا که داخل قلعه گردیده آن
 گشتی را همانوقت باز این فرستاد که ای میرا که بشکر بیا که ساند تا نصف شب بر بند یکا زنده
 بقاصله شکر و دست لشکر ساخته تمام فوج را بر زمین رسانیده بر کلب با تو بهای خاصه نهاد
 بند برده رسانیده قبل از طلوع صبح صادق از تو بهای بر کلب که که باری بر لشکر خبیثه یکا

نماید و فوج هم بر زمین رسیده آرام نکند با ملخاری بر قلعه شکر مخالف رسیده توپ بر او باران
 میزند و قتی بحسب دستور حرکت نموده بر سر رسیدند ستاده مانند برگاه که روی فرار بدین سو نهادند و
 شکار کنند انقضای آخر شب چند ضربت پانزنج قلعه زیر آورده با همان مصاحبان ترک بیرون قلعه قدم نهادند
 و چون که توپها را راست کرد مراکب از بند ضربت شکار شروع کردند و ازین طرف ابراهیم آتشباری نموده داخل
 و خوش از پی صدره که گاهی ندیده بودند و مخالف از آتش می بارد و شیرینی بخالی نمی آید که چند روز
 طرف جده هم عزای انباری در پی میرسد ازاده فراری نیست نموده بکلی غیری نگاه داشته ابراهیم پاشا
 بخیمشان رسیده بر تمام اموال مشهور تصرف گردیده آن مکان را بر پشت توپ گرفت که قلعه ترکش مخالف
 از ضرب طلیحچه گوله بر پشت بدل کرده داد ازین سو ابراهیم پاشا همان محاطی کند بر همین که دریای شوم
 غیر از میسر نهیده رو بدین سو کردند فوج میسر همان خس و زنی شروع کرد و عرض از هر سو جا بست
 آغاز گردیده و آن فراموشی چون غلبه بر پیش بر آب رسیده بعضی باتش بعضی آب شور و بعضی
 تا طلوع آفتاب مطلع مصاف صاف بود الحمد لله خود باناکان محدود و راه گزیر یافته و هیچ کس
 احد کلاعی با نوقت توه هر ب السوء الخارجی که متضمن تاریخ است بعض پاشا سانیته با نعام پاشا
 سرفرازی یافت پس از آن ابراهیم نفس نفس میزد که خطره گردیده و امیری را بطائف تعیین نمود
 را و از مدینه منوره باخته گزیده رسیدن ترک بر سر مقام نامی و شانی از این کلام نمود و میخطب باقی
 خود شتافتند و اجتماع عظیم نمودند ابراهیم پاشا بعد از ایامی که رسیده متعجب از این شورش و

۱۶
 دوازده نداشت و تمام سبب مسلمان شهر را از انجا که محضر و مدینه منوره هر چه را از انجا که بود سبب
 از ان موال تجار و عیال هر که مدعی شد و بانات رسانید و الاش نمود و چنانچه نقد و مملکت و انچه بماند که در جهاد است
 همه را بر سر جان چرخ قسمت کرد که بایافته بافتان گردید و بر سر هر یک سبب و قدره انرا بر سر که آن تقیض نمود
 کرده بودند حکم تعمیر نفاذ یافته که بقصد انکه اکثری دست گردیدند و در قریب سالان صحرایان زیر پر کشیدند
 از شیعه در فوج بنادیرین بر رسیدن کتاب التوحید بقصد انکه کل جدیدانند و سبب تجزیه اختیار نموده
 ضعف حکومت امام صفای شاهین که از مرقلی عیسان در زار و امر کاران سلطنت از جدی
 و پیران شل و اخر سلطنت انچه در بند و ستان بوده است امیر المومنین برشته بر رخا و جدیده از انجا
 بلا و بنادیرین از جهاد نموده بقصد و سبب مسلمان پرداخته قدم و اخر نهاده که از امام صفای استغاثه
 با جگه سلطان رسید و از انجا نام بر ایم که در آن زمان مقیم حجاز بود حکم نفاذ گردید و بار ایم با شتاب
 جمعی از انرا که انکه کارکن کرده نامک نموده بحرف و نجیره زیدیه و جبرائیل شرق گردیدند بعد مدتی
 سلطان محمود خان غازی بخوار حجت الی بیوت و طبع فی عهد خان غازی غازی غازی ملک زریای حجت
 سلطنت گردیده تمام صوبه داران را از حجاب آورده حکم بادشاه جاری نمود و بعد با جرای سبب
 مطیع و فرمان بردار گردیدند نزد علی پاشا هم غیر از مصر انهم شتران معینه وقت تنویر سلطنت
 نگذاشت و حکومت حجاز و یمین و نجد و شام و غیره همه انرا از ان نموده دیگر پاشایان دست و پنج
 حکم خروج محمد علی روانه مصر گردیده و فوج سلطان بنادیرین بر سریده و در کسادات زیدیه سبب

نواح و محاصره خود را امیر المومنین لقب نهاده همان تیره تیره شعلو سارته برنج و حدیده
 آورده اموال تجار را غارت نموده حاکم شدند زانیکه بعد در انجا رسیده حکومت بیک حضرت بودم
 صحابی از اسو نظم فرستاد محض ناواقف تغییر امیر المومنین بجای علی العلام بود نموده بود و در حقیقت
 صحت یافت حالا شنیده می شود که برسدین فوج ترک بصحای خود رفتند و بچایان بیاخته
 قرقه ایست از خوارچ در اطراف مسقط این مذهب اختیار نموده شخصی امیر المومنین نام نهاده سرگرم
 نهب و قتل گردیده چند مرکب تجار و حجاج را غارت نموده قتل و آتش زد راه دیر بار با اختصار
 امام مسقط سعید نام که خیلی بوشیار و برخلاف آبابی خود تعصبی ندارد و اوقات بهشت متصرفی
 رعایا و مسافران که ملت و مذہب نیست به بنیاد قرار واقعی پرست که انترخی فتنانی از ان طایفه
 نگذاشتند الحاصل تجار حکم حس پیدا کرده که به مذہب نه نمود امروز در تمام عرب و حجاز و شام
 و بین و غیره بجز چند صحابیان ندیده با طراف سواصل غیر فتنانی از ان مذہب اهل مذہب نیست و
 حریم شرعی و سایر بلاد مغلطه اسلامی متعلقه ممالک روم و شام و مصر و غیره بی تعبد گذشت
 محال نیست آغاز و انجام بخیر عرب که از تاریخ محمد بن نصرانی اتفاق القاط افتاده با
 کیفیت شیوع آن در هندوستان پس بدین عنوانست که شاه عبدالعزیز صاحب در آخر عمر کل ملک
 خیر منقو که غیر منقو که در قسم کثرت بوده است بحرم و اولاد و دختر خویش بیبوده و قاصد
 گردانیدند مولوی محمد اسماعیل برادر زاده شاه صاحب سر کسیده گردیده با اتفاق مولوی عبدالحی

و اما در شاه صاحب که هم در این ایام از نوکری محمدی عدالت انگریزی ضلع میر پور متوقف گردیده
 بدین ایل رسیده بودند سیل احمد نام پسر شاه صاحب را بدین پری و مرشدی خود بر داشته تیر و شمشیر شروع
 نمودند و در آنها کلمات پیرو مرشد ساخته خویش اغراق و مبالغه را کمال رسانیدند و درین
 خصوصیت کتابی تالیف ساخته حدیث المستقیم نام حضرت از یک نفر علی حضرت ایشان
 کمال شایسته خطاب رسالت آفریده و فطرت مخلوق شده بنام علی و فطرت ایشان
 از نقوش علوم برسیه راه داشتند آن کلام و تحریر و تقرر مصطفی مانده بود و حضرت ایشان
 از بدو فطرت بر کلمات بطریق نبوت اجمالاً مجبول بوده اند که از این بیعت شاه عبدالعزیز صاحب
 کلمات بطریق نبوت که محکم در بدو فطرت مندرج بوده به تفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق
 ولایت بر احسن وجه جلوه گر گردید جناب رسالت مآب سه فرمایست مبارک خود خوانید بعد
 بدین ای اثر آن زبانی قصه در نفس خود یا قند و همین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت است که در این
 روزی جناب ولایت مآب علی رضی و فاطمه زهرا انجوان بدین جناب علی رضی بدست مبارک خود
 غسل دادند و فاطمه زهرا لباس پس فاخره بدست خود پوشانیدند بسبب همین قایم کلمات طریق
 نبوت نهایت جلوه گر گردیده اقبال لم نیری و غایت رحمانی و تربیت نیرانی بلا واسطه حاصل
 حال ایشان شد تا آنکه روزی خدا تعالی دست راست ایشان بدست قدرت خاص خود در کفیه
 از افروز قدس که سر رافع و مدبر بودش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا انجمن داده ام

و حضرت یحییٰ علیه السلام را داد تا آنکه شخصی استدعای بیعت کرد حضرت ایشان بجناب حضرت یحییٰ علیه السلام
شده استغفار و استیذان نمودند که در آن محاط چه منظور است از انطباق حکم شد که هر که سر
توسیع خواهد کرد که کلبا باشند بر یک رکعت است و خواهم کرد الغرض انشائی از قایل صدایش
تا آنکه کمالات طریقی نبوت بزرده علیای خود رسیده و الهام و کشف بعلوم حکمت انجامید و طریقی
استفاده کماله راه نبوه و الهام استغاده کماله راه و کماله فیض از تحصیل کماله و بیانات و ریاضات و ادکار و اشغال
و مراقبت بطور علمانی حاصل شد نسبت قادیان و نسبت تقشند به یار طریقی که روح مقدس جناب
حضرت غوث الثقلین و جناب خواجہ بہار الدین تقشند توجہ حال حضرت ایشان گردیده تا قریب
یکماہ فی الجملة تنازع در بایمین و حسین مقدسین مانده کہ در واحد زین بر دو امام تقاضای جد حضرت
ایشان تمام بجناب خود میفرمود بعد انقضای مان تنازع و وقوع مصالحت بر شرکت روزی دو
روح مقدس حضرت ایشان جلوه گر شدند و تا قریب یکپاس بر دو امام بر نفس نفس ایشان
توجہ قوی و تاشیر و آرد میفرمودند تا آنکہ در میان یکپاس نسبت بر دو طریقہ نصیب ایشان گردید
نسبت چشتیہ بنظر کہ روزی حضرت ایشان بر مرقد منوچهر حضرت خواجہ خواجگان خواجہ طایب
نجیاریا کانی قدس سرہ مراقبت شستند درین شمار روح بر قیوح ایشان ملاقات تحقیق شد و آنجا
توحی بس قوی فرمودند کہ آن نسبت تہی حصول نسبت چشتیہ تحقیق شد بعد مدتی قیوم
بلا توسط احدی اختتام نسبت چشتیہ ارزانی داشت تا آنکہ محض مقالہ فی حاله و خلاصہ کتاب

صراط المستقیم آنکه هر طریقت و شریعت و اساس حقیقت و معرفت تحصیل حب خدا
 و آن دو قسم است که نفعانی که ملقب بعشق است و حبایمانی که مشهور بحب عقلی است ثانیا
 که استیلا آن از حبایمانی و انتهای آن به نبوت است براه نبوت مسمی کرده شده و اولی را که
 ابتدا آن از حب عشقی و انتهای میعرفت که خلاصه ولایت است براه ولایت مسمی کرده آمده
 باب اول در بیان وجود تمایز طریقین یعنی طریق نبوة و طریق ولایت فصل اول در بیان
 وجود تمایز طریق ولایت آفاده اول از بدایت ثلثه فصل اول از جمله آثار عشقی است که
 این حب بالذات اقتضای اخراج بحجاب بشری و حصول روح آبی باصل خود می کند و پس
 نه مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع خواه قانون دین و نه اتباعی رضای کسی خواه
 محبوب باشد خواه غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود محبوب باشد خواه غیر آن
 بالجملة مقصود از این کلام اینست که عشقی نیست حاشا و کلا بلکه اشارتست بفرقی که در حب
 بعشقی و حب عقلی است ایجاد دوم از جمله آثار آن نفرتست یعنی قطع علائق با سوا
 محبوب تنگنای صلا از نظم و ترتیب امور تنفر و تمیز سیاست مدنی و دنیوی و امامت
 جماعات و قائم اعیان و حیوانات و انسانی حقوق ذوی الحوائج از اهل قریبات و مثال
 آن و لهذا از تزویج نهایت نفرت می گیرد و آفاده سیوم از جمله آن شده تعلیق قلب است
 بر شئ خود استیلا لایزال تا این ملا حظ که این شخص را و دان فیض خدا و اسطر بدایت است

بلکه بحیثیتی که متعلق عشق جان می گرد چنانچه یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل و علا در غیر
 مرشد من تجلی نماید بر این مراد و انقضات در کار نیست فاده چهارم از جمله آثار آن عدم اعتنا است به
 علوم و طاعتا ظاهر فاده اول از بدایت رابعه از ثمرات حب عشق شنیده جمال حضرت ذو الجلال
 و خلعت مکارم و مسامحه و بدت می آید فاده دوم بارچون قیام توفیق دست این پویش استیجاب
 را گرفته تالامی شد مقام فنا و بقا بطهور می آید و فرزند ناخنی در لیس حبیبی سوسای السدازان بر سر
 ایضاً فیه از لوازم این مقام دم از وحدت وجود زدن ایضاً فیه چون بیانی یکمال خود میسر آید آن
 شخص را کشف خود گرفته و زیر سایه کفالت خود آورده جازنده شد مگوینی و تشییع خودی
 فیصدیق مری و مقلد انبیای باشد و من و من و محقق در شرائع اگر دکی العقل آید پس در عالم
 بسو کلیات تنقه منعقد و حقیقه الله کن برای تربیت نوع انسانی مگو تا تعیین گردیده و در
 سنجوی میفرماید آن کلیات در ذیل علی مالد بود الا انحصار محض و می ماند و سبیل از سنای
 کلیات می کند پس علوم کلیه شرعی بود و اسطه میسر بود است فوجلی و دولت انبیای پیش حکم حکام
 ملت و کلیات شریعت او را شاگرد انبیای می توان گفت و هم استاد انبیای هم و هم طرق اخلاقی
 شریعت از شعب می که پذیرا در عرف شریعت بحث فی الودع تعبیر می باشد و بعضی اهل کمال آنرا
 بر حوی باطنی نمی مانند پس فرق در میان این کرام و انبیای عظام با فائده اشباح و عظامان حکم
 بحریت الی الامم است و پس در نسبت ایشان با انبیای شریف است و انان صغیر و انان

کمالی است انبیا را که با بانی خود است و ایشان احق الناس بخلافه انبیای باشند که سلاطین
 نصیب ایشان نشود و گوید که جمله اهل طاعت ریاست ایشان را مسلم ندارند و همین معنی را بوضاحت و امانت
 تعبیر کنند و عالم ایشان را که بعینه عالم انبیاست لیکن بوجه ظاهری اشتقاق شده چگونگی نامند و غایتی
 ولایتی مخصوصه که در باره انبیا مرسوم شده و ایشان را بسبب این غایت مخصوصه امتیازی در مثال خود
 حاصل کرده و بسبب این چنان اصطلاحات ضمایقی در ضمایق این مندرج و اشباع خود در اشباع
 ایشان مختص گردیده و سطحی یا سطح ایشان را در می نمایم که کرده نموده از ان غایت و عظمت و عظمت
 نصیب این حکام را با بنیاد گویند و لا بد و اینجا نقطه شش یا نقطه انبیا که مسمی بصفت است
 فائز می کنند و ایضا فی حضرت رضی را یک نوع تقضیس شرحین هم ثابت و آن بحجت گفته از اشباع
 و سلطنت مقامات ولایت بل سایر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ایزدیت و غیره و اینها همه
 در امت حضرت رضی تا انقضای دنیا و اسطه ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرا و تحت ایشان
 را دخلی است که بر سیاحان عالم ملکوت مخفی نیست ایضا فی باب این مناصب فی عباد و بی مطلق
 در تصرف عالم اشغال و شهادت می باشند ایضا فی کابرین فریق در زمره ملائکه و مراتب الام
 که در تدریس امور از جانب ملا اعلیٰ هم شده و اجرا آن می گویند معبود اند پس احوال این کرام را بر احوال
 ملائکه عظام قیاس باید کرد ایضا فی کابرین که شهادت و ملائکه و مقامات آنها و سایر کتب و این سخنان
 و بیست و دو نوع و اطلاق بر لوح محفوظ و در کتب استعانت آن غرض بهر تقاسیم که از زمین

آسمان بهشت و دوزخ خواهد متوجه شده و سرانجام نماید و احوال آنجا دریافت نماید و باطل آن
مقام ملاقات بسیار از انصافیه برای کف و قانع آئیده اکابر برج یقین طرق متعدد نوشته اند از انصاف
نیز براسمی را از اسرار الهیه که مراقبه خواهد کرد و نصیحتی از آن خواهد یافت هر که رزاقیت او را مراقبه کند
و بکمال رساند شافی از رزاقیت دوی جلوه خواهد بود و هر که مراقبه اجمعی بکند شری از نشان
ای خواهد یافت انصافیه را باین کمال و قتی که با حفظ و اجتناب از شیئی شوند در سیرت میگرد
قوی بسبب کمال علو منصب خود ابتغای باز را مقصود استحال مشکلات از پیش ایشان سر بر میخیزد
اگر چه او را باید عرض حاجات بهر سیده است بعد که در عار و ادب الاتحاد توفیق و در قبول
گرفته و قوی دیگر در عرض حاجات و استحال مشکلات و سعی در شفاعت کرم میباشند
و قوی دیگر که در دل شان قضای استحال مشکلات و شفاعت دوی الحاجات حادث می شود
لیکن زبان نمی شناسد الهی دعا می حالی ایشان قبول می فرماید ایشان را بلکه سایر عظمای
مخاطب قریب را مطلع می سازد که ایجاد این امر محض برای اتم قضای ایشان در تنفیذ قضای
قلبی ایشان متحقق گردیده است و اینست نمونه از خرد و اری و اندک از بسیاری که بنظر سربری از
کتاب صراط المستقیم اتفاق اتفاق افتاد و کلمات عجیب و کلمات غریبه در تصنیف محاسبه
که در انما در تفریق نقل محض شد که در مکاتیب مرسوم التجریه بوده اند شرح و به با جمله شریف رسیدند
نحوه سواد و تکرار در دوزخ و عطا و مردن بطریق رسد و دعاوی طوطی و دعایات

[illegible]

۲۵
 رنجیده و عاقلان نهایت خندیدند **کلمه** بت شکنی گاه سجدی آتش از دست تو بر میان
 گله دارد و بیایان شور شوری یابان بی گلی کجا آن افراط کجا این تعریض نعوذ با احد من ذله الا بطل
 و الا غایب چون نوبت شروع دین جدید در بلجی رسید برادران بر مردم و انشد از صحبت با فغان
 میدان و دنیا کردان شاه عبدالعزیز مولوی بیغ الدین مولوی عماد القادر ایشان در آویختند که
 و شما بجنود اساتذہ بمعیت و بمعیت آن حضرات امور اگر توان دانسته کی کردیم و شما در آن احوال
 بر همان پنج قنوی میدادید و موعظت عظیمی کردید برین نفر پیر شکر کفر گوید و از چهره او مولوی
 رشید الدین بختیاری که در آن زمان اولیة و اولیة شان جمله مسلمانان آن دودمان مسلم و
 مقبول بملکان دل در تحلیله برید و بلا در پیهمانید که افساد فی الدین شوق عصای
 سلیمین صلی مستقیم و ناصواب واجب الترتیب مفروض الاجتناب است اگر خارشکی بخاطر
 باعث خلش و سنگ شبنمی مورت لغزش است تا ما و شما و دیگران کیا صلح با اتفاق کتبه
 دین که درین بلد بکثرت موجود رجوع آورده باحقاق حق بر داریم و بنای شقاق و نفاق
 و شذوذ از جماعت و اتباع عیسی غیر مبین را از پیچ بر اندازیم و تلوی اعانت و شاکست
 صراط مستقیم که اتباع سواد اعظم است برافرازم و علوم و خواص را از انچه حق است آگاه
 سازیم مولوی عبدالجی و مولوی سماعین بخوف ظهور منافقانه جداید و برهه نیاده خان
 است و انهم ریح الشان **کلمه** در مسجد جامع با اتفاق مولوی غلام محمد و مولوی سید محمد و مولوی

مولوی رفیع الدین صاحب مرحوم دگر اہل علم بختور عالمہ عیان احاد علی ترسیر لاشہاد و مجمع
و عام در مسائل متنازعہ الزام داده گمانیغی عاجز و غلوب خشنه که غلطی شان بر یکسان ظاهر
و عیان گردیده و نیز منفی صدر الدین محمد خان صاحب بر سر اصلاح و نهجانش آمده مولوی اسماعیل
روبراه آورند کہ اقبال تحقیق و جرح بکتب و ترک فراط و تقریط و اعراض از نجافت سواد اعظم
و افشای آن بر عام و خاص در مسجد نمودند تا ابدالافعال و اقبال برگشتند و فتوی در بعض مسائل
نترغیم بر دستهای منفی صاحب مزین گردیده و بعد از آن قرب مولوی فضل حق صاحب بروشت
کہ درباره شفاعت از مولوی اسماعیل سرزده بود پیر خشنه و مولوی اسماعیل حکم مذہبی در جواب
نموده انجام کار از جواب عاجز گردید بالاخر تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی کمال شرح و بطور
رفع جملہ اوام بہر و دستخط اعلام سبیل گردیده در اطراف و اکانات شایع و ذائع گشتہ بدین وجہ
شورش و طغیان این حصیان فرو گردید و عاظ و دعاہ دین جدیدہم چربہ لکام تو سہن کا کشیدہ
و در مجالس علنیہ شدہ و غلطہ را ببدل برقی و رخنہ نموده در قال قیل با ب تقیہ یا تاویل کی کشادہ
گو کہ این فتنہ از رخ پرکنده بود فلما چونکہ جا دیم ضمیر این ذمیر از ایام قدیم بود درین اوقات
ذمیرہ شور و ضمیمہ غالب و مشہور گردیدہ رنگ دیگر پیدا کردہ و غط و دعوشت مقصود رخا و اشتا
آن عنایت منہای مدعا بشیوع این اخبار حمیدہ و غوام پسندیدہ طوبی کہ نام و عامہ اہل اسلام
و الیہم یا فتنہ ہر کہ را کہ خدای عزوجل تو فقی خیر رفیق فرمودہ از جان مال جاہ گردیدہ بخصی کہ

با قضاوتستان رسیدند و سید احمد را با میرالمومنین ملقب ساختند قوم افغان کجایان دادند در راه
 خدا بر طبلایع ایشان عزیز تر از جان است از دل و جان مطیع فرمان گردیده دگر بکلمات و ادعا
 سجنات بیفایات و پیشین گوئیهای بی نیایات زیاده تر و حجب اجتماع مردمان گردیده که فلان
 سال فلان ماه فلان روز فلان تاریخ رحمت سنگد رسین کفره سکه از دست خاص میرالمومنین
 گشته خواهد شد و نماز عید فلان سال امیرالمومنین در مسجد لاسور خوانند خوانند و فلان روز فلان
 ملک تصرف خواهد کرد و فلان سال اخراج نصابی خواهند شد و امثال ذلک اندک اندک از غیر
 القضا بهیله بالاخر بمحمد تقی صفیر و شروع تقاضا از جانبین دستگردین توپ تفنگ و دیگر
 امیرالمومنین با سایر بجا درین عارفان از صف اختیار نموده از پیش قوای کفره سکه و دیگر
 جدا داده بطلان سپه یاده گویند و ظاهر و عیان گردیده الحاصل از مقابل سکه گزینیه با احوال
 ابلت در حد استبان گردیده حکم جهاد برایش در نموده بهیله قتل مسلمانان کما میبایست بود
 پس که فوج سکه میوه برایش در گردیده بی اشتغال قتال و بلا استحال سیف و نصال برایش در
 گزیده رسته راه پنج گزینده افغانه بخار مردم دیندار و حرار و کار در اطاعت و بیعت آمده مراب
 فرمانبرداری چنانکه باید و شاید بجا آورده اند و از جای مال عاجز گردیده بهیله که انگیزند قوت و کسرت
 دست داد دست دراز شروع گردیده تا حال که تنقیه مرعی بود حالا پیده برشته باطلان
 درین جهاد بر سر دخته تحکات بجا و تطلات بی انحصار آغاز کردند بر چند روستا و عهده انباشتند

اگر نرسد ناچار آن بجا بماند بنگ آمد اتفاق نمود که مابرای جهاد یکدیگر بسیار احکام خود
 قرار دادیم این جهان را که با کفار باید بر جابری کردن بخواهند از پیش گرفته شد آن نامردی در
 جنگ گرفتنند و ببال و جان مسلمانان اینقدر روگرمی کنند و فوج باید کرد لیکن باید در این جهان ظاهر
 باید نمود چنانچه علماء و رؤسا فرستادند و آنچه گفتی بود گفتند فاما چونکه وقت زوال رسیده
 بگویش نیاوردند افغانان یک دفعه تمام مردم متفقند راجا بجا بقتل رسانیدند فوج خان بیس
 پنجار که وزیر امیر المومنین قرار یافته بود سعادت نمود که من بر اسمعین روز پیدی گرفتم که تجارت و از جهاد
 اعتدالی و تعوض بناموس و جان و مال و اظهار احکام دین جدید مناسب نیست حالا کار از
 دست رفته که تمام ملک بر من و شصت است نذر آن محال مگر شمار از این بهر که تجا فطرت تمام
 بیرون میروم بعد از فطری ناسخ فساد هر چه مقدس است خواهد شد چنانچه امیر المومنین و مولو استی
 و غیره چندک او را از خود و آن ملک با احتیاط در گذرانیده ملک خود معاودة نموده شوال
 استقامت افغانان گردیده که در عین حال از جاعتی برای امیر المومنین تاخت آورده کسی میگوید که افغانان
 بودند کسی میگوید که کمان و العلم عند الله و سیدانانکه بودند برافناشتاقتند و اکثر شک نیست
 که بخیه آمدند از ملک پنجبار و آن صد که که یقیناً از دست مسلمانان مظلوم برود ششصد و هجده
 در آن حدود نمود حالا اتباع سید احمد را نامناسب متوجه و مشارب متعده است بعضی قائل
 بر حجت که باز آمده به تصدیق موعودات خود را میزدند و بعضی معتقد که در فلان کوه حی قاف

هست که در خلق مستور و پیر که از خواص عالم میخوانند و میگویند و بتنها میفرستند حیاچه
 این قسم را از چشم خود ندیده اند و نیز اکثری از سقیا آندش از تعینات است و بعضی حق که
 در این عالم استند و اندکی گویند که سر که انکار ظهور و اثبات مرکب سید احمد علیه کافراست
 خدایم الله الغرض موت سید احمد مولو اسمعیل این بیگانه فرو نشست و در ارکان زمین جدید
 اضمحلال گمارد و در کتاب تقوۃ الایمان گویند و در بیان مظهر و مظهر بکمال و کرامات
 مسائلش در پرده مایه مسائل و اربعین جلوه گران نیست آغاز و انجام و بیان در بیان
 و فتح با دو کجده بر عرصت خدا بنیاد و اولیاد استند با فقه و فقه چنانچه خصوص در بر طایفه ایشان
 نبود که خود را خدای مذنب می گفتند و تکلیف را منحصر در تقلید یکی از ائمه اربعه می نمودند و هر کس که
 با ظاهر تیرگی یافته طرفه سنجی مرتب شد اشارتی و کنایاتی بحدوث و شیوع طایفه تیرگی نمود
 اصلش تنگید او و بن علی صبه محبت جلیل است مبتلای سوسه شیطان گردیده قائل بحلقی قرن
 آن گشته رساله در قیاس الهی نمود اکابر آنوقت بحدیث فیهائش کردند که قیاس را بدی کنی و در قیاسی
 صد قیاس می کنی آنچه بلاست فلان فایده ندارد بالآخر ثبوت بر نش از جانب رسید حکم و در خارج
 و کتاب داد و در حکم گرفت بر جا که میرفت همان حکم رفیق و شریک وقت از نشا بود که محمد بن یحیی
 و حاکم بن ابی یوسف غیره استند که امام ابو یوسف در این کتاب که درین باب از آنجا بگذرد و قصد
 و حاکم بن احمد بن محمد بن ابی یوسف امام باقر علی حال سوره تقوۃ الایمان خود را در این باب

کرد که داود انکار می کند اما محمد بن خلیل فرمود که محمد بن یحیی فیلی اصدق است از شما و بنوعی
 او را که پیش من آید سعید بن عمر بروی گفته که ما بدیم تر و انور علی بن سعید گفت عبد الرحمن بن خراسان که داود
 کافر است و فرق داود را ابو حاتم نقل کرده است قال فی داود ضال نضل لا طیقته الی و سار
 و تحماته بالجلد بسبب فرکان ملین و ملین و قرب عبد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 فساد داود طول شود و سببی و اهتمام علمای اعلام از یاد اعتبار زیر افتاده و چشمه سحری انجیان
 پدید آورده بعد از آن خرم ظاهری در اندیش که بقیه حکومت بنی مروان در زمان بود اعتقاد حقیقه
 اناته بنی امیه فرمود حقیقت با امانتین باقی در ظاهر نموده اعیان دولت را بدین نام جدید
 خاطر خواه باظهار کمالات پیرداشته دقیقه در تو بن تدبیر بلکه تفسیق و تکفیر مدین فرو گذار
 نموده و کتب عیدیه تصنیف کرده هرگاه بحث باطن او ظاهر گردیده علماء و صلحای عصر باحقان
 امام ابو الولید یاجی که از عراق طلبیده بودند این خرم را از حجاب آورده کتب او را در مجلس
 این خرم را چنانچه باید و شاید عاجز و ساکت ساخته در میان مجلس آن کتب را چاک کرده با آتش
 سوختند هر چند ائمه اهل ضلال این خرم کاشیده بر تمام خلق ظاهر گردیده فاما او از عقیده فاسده
 خود باز نگشت و در چشمه فوت نمود غارت علم از کتب او ظاهر فاما بسبب جهات کثیره الاغلاط
 خیالی احتیاطاً صاحب الحدیث قطب الدین حللی اعلا علی را خاصه تبع نموده و عبدالحی بن عبد الله
 انصاری هم کتابی نوشته باشد امش الرعد علی الحللی بناده و دیگر اکابر هم در اغلاط او نام خرم

تحریرات نموده اند بخوف تطویل از فصل آن اعراض نمودم و حال فحش و بدزبانی بی ادبی
 و گستاخی با آنکه کبار محتاج بیان نیست لکن بر خرم و سیف الحجاج شهبان زبان زد کافران
 است در اباحت مزامیر غلو تمام دشت و درین خصوص سلاک تصنیف کرده بر حرام دانسته گان
 مزامیر کمالی نکر کرده بلکه از اباحت ترقی نموده بحد استجاب رسانید پس از آن بر قیم و غیره
 تلامذه اش هم بتایید او برخاستند و کتابهای عجیب تصنیف نموده فاما حله این مجله
 منفع گردیده بعد از آن شیعی این تمیه در عهد خود اختراع و چون چندین نموده هنگام برگزین
 و حدوث فتنه این تمیه در شصت و شصت اتفاق افتاد و دعوی نمود که سفر برای زیارت رسول
 صلی الله علیه و سلم حرام است و قصر نماز در آن سفر جایز نیست که سفر معصیت است
 و زمان درازی کرد آن شیعی درین باب بانچه موجب نفرت طباع و متفرکماع است و شوم
 این کلام مبتدا گردیده و در خروج از اسلام جهته و تحسین بر الله تعالی و تقدیر ثواب
 و رساله درین خصوص نوشته در ذکر مذنب است و در آن انکار جهته الضلال نیست که
 و تحقیر و توهم غلط را شدین اعتراضات بجهت این حضرات و مخالفت آنرا بجهت این در نقد
 شعار و شمار خود شش صراط المستقیم نام کتابی تصنیف کرده گرم بازاری شروع نمود
 بعضی اشترای اطوار از جهل و فمقه حلقه انقیادش آمده در بلاد اسلامی طریقه بیگانه بر پا
 نمودند الله تعالی علما را ربانی و فضیلتی را متوجه و مانع برود و انکال و از انبار

از آن بطلان برسد و قیاسی که از علم و جلالت و تقوی حاصل می شود بر
سبوت این شیعه برسد در بیان سبکی تمام ما بر او خود بخوانید کمال الدین
شیخ دارد و الوصلان نیز بر زبان بر عقد آخر در شش گزافه دریده حاضر نموده
و در هر سه کتابی که پیش گفته گردید قضاة و مفتیان و علما و جمیع مردم قاضی و تقضا
از آن طلب کردند و جواب از هر گاه جوابی نداد و کلمات مضطربانه شکات قضاة
از محبت بر زبان آورد و قاضی قضاة او را قید فرمود زمان سکطه با کاف و لطاف با مصون
چیز گردید که شقی این تمییز زبان درازی کرد و در اکثر مسائل دینی خلاف اجماع حکم نمود
عظیم برپا ساخت حکم کردیم محض نمودن اهل حل و عقد از قضاة اسلام و مفتیان اعلام
و آنکه دین نهایی سلیمان و عقد مجلس شریعی پس ثباتش درین مجمع بر او آنچه نسبت
کرده شده بود بوی و منکر بودن معتقد او پس بر که اتباع این تمییز خواهند کرد پس از خود سید درین
فرمان برساند در جمیع خواننده مشدود این تمییز عقید گردید و در شش از زبان خلاص یافت و از
رجوع کرد از آنچه خلاف اهل حق ایجاد اعتقاد نموده بود و در بدو جماعه از اعیان علما اقرار کردند
بر همین تمیز و مانده با جماعه از اعیان نیز در تأیید سلطنت فریاد برآورد که این تمیز حق اولیای اهل
شرایع طاعت گفتاری خاطر از اری کند حتی که در خصوص توسل نبی المرحومه شفیع المست
تختای خلافت متفق علیهم در وقت می کشید مجلس منعقد شد و مجلس گردید و در وقت

خود دولت ناصر با زتوبه بوده راستی یافته شام رسیده در انجام واقعات عیدیه پیش آمده آخر
 دمشق در زندان مقید شده بواسطه سادگی حکام عجم گردید که بر کمان علی عقیقه تبرجیل مالد و در آنوقت
 فتنه فرو نشست از کلمات خبیثه اوست ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و اولیا الامر و الله تعالی امر طاعت و علی
 الامر و طاعت و علی الامر طاعت الله و معصیه الله من خطا امره و حکم فقد خطا امر الله و حکم
 و فاطمه و امیر الیه و خطا حکم و کما نرضی الله لانی الله یرضی طاعته و طاعت علی الامر طاعت من کرده
 طاعت و علی الامر تقدیر رضوان الله و الله یخط معصیه و معصیه و علی الامر معصیه من تسع معصیه
 فقد اتبع ما سخط الله و کرده رضوانه انتهی کلمه الخبیثه الکافیة لاثبات خباثت من مدعو
 قبله و انفع فی شرح احکامه واضح باد که اکثر ظاهریه از نص خروج هم داشتند بطور اوصاف
 عواقب بلکه نظر نواصب شام که خلیفه ثالث را مفسوخ نهانند بلکه کبرای شان چون خلیفه نظام
 را در یقه راست خود نموده اند و خلافت را شده حقه تا سمانوقت منتقضی شد و امام خدایت
 علی مرتضی ایام فتنه و ملک حضور و وقت ملاکانت و زمان شهر و راست پس از روز تحکیم
 استقامت خلافت گردید و اکثر این نواصب ظاهریه نسبت حضرت مرتضی کرم الله وجهه جان
 ادله نواصب عریق را که آن ملاعنیه بان دلائل تکفیری کنند در کتب خود بحمل تنقیض و
 تعویض و خلافت و اثبات خلافت مضایفاتی ملأه نقل میکنند قاطعاً تعویض باطلاق لفظ تکفیر
 نمی کنند و گاه می گاه بعضی کلمات معجم و کبری کنند لیکن در غیر اینجایان و بجایای موافق نه عواقب

سندیم بنامید و ثبات و استقامت بر هیچ طریق ندارد گاهی چنان که چیزی در کتاب بجای آمده
 عا و متعارضه متناقضی آرند شاه ولی الله دلموی که برکت این قوم شرف گردیده در تصانیف
 نان کلمات ظاهر بران در خلافت گو بجای نامی دیگر خلاف آنهم یافته می شود بعضی از این طرز انوفج
 بخار شیر و در انباه نوشته باید است که فقیر دم استقلال ندارد بلکه امر و بعد از آنکه فطر اتباع
 ماب شریعت دو خسته و مطمح قصد معرفت مقصد شریع ساخته و مجتهدین مجتهدین را روائه
 این است و حرف تعلیه یکسره گذشته و تخریج بر قول کسی مقید بودن بر روش دیگری موقوف داشته
 امکان حال القرون الاولی و جمالی جماعت من المتأخرین متردد است و در دجالی و اکثر احوال ترجیح
 فض احوال امیر بر بعضی کنند و بر ارج اخذ می نمایند و در بعض احوال کلمات باره شده
 مناسب بقرون اولی نمی باید و خشک شدن را بر بعض وجه مرویه و چشم پوشیدن از بعض
 تر رضایمیدم ولی آخر ما قال صبرافت قرون اولی واقف می شود انتهی و ایضا فیه فقها را مد
 علف است و متاکل متنوع و متأخران را در اختیار مذہب فقها و عمل بران اختلاف است
 متأخران تعلیه مذہبی از مذہب مشهوره کنند و در کلمات و جزئیات زمام اختیار دست دلو
 سند مقید محو علیه باشند و این را د مبارک است کسی را که از علم کتاب سنت بهره نیافته باشد
 در مدارک علما خوض نکرده بیک شرط که یکی است ایشان اتباع کتاب سنت باشد پس اگر احیاً
 ممنوع خود را مخالف صریح کتاب سنت دانند و غالب ملین حاصل شود که بر این جهاد مخالف

و سنت است از تقلید در آن مسله باز دارند و تقلید در آن مسله نمیکند که قول او بر وفق
کتاب و سنت باشد الی آخر اما قال فطرح غایب که از احادیث مرویه در کتب مشهوره حال می شود
بکاربرد انکار نکنند و دیده و دانسته را بجهل برگزیده و نادانسته سازند و اگر این شرط فوت
در قول خدا و تعالی ام آیتنا هم کتاب با من قبله فهمیم بستمسکون بل قالوا انما وجدنا آباءنا علی الله و انما
آثارهم متقیه بل قال اولو جئکم باهدی ما وجدتم علیه باور کم اولو کانی با و هم یعقوبن شیاء و لا یتنبه
داخل است انتمی و در قره العینین نوشته اشاعره دو قسم اندست که در مناظره و مخاصمه
اعلیٰ نصیب ایشان شده است اما در حدیث تجویز ندارند مثل ابو بکر یا محمد بنی و امام رازی قاضی بیهود
و قاضی عضد و ملا سعد و محدثین که در حدیث و توسیع روایات قدح او فی یافته اما در علم مناظره
و مخاصمه و مزاجه غور نموده مثل اجری سیهقی و بعد ازین همه ما مردم از زیره بر دوز خوان و خاویز
و کاسه هر دو ذریق لیسیدیم پس عجب نیست که در صورت اجتماع امری ظاهر شود که در هر واحد
موجود نبود ازین آیهون که ساقی درمی افکنند و حریفان را نه سرمانند و دستارده انتهمی که
در آن کتاب بعد از که مطاعن خواجه بر حضرت علی کرم الله وجهه نقل احببه آن نوشته است
نیت آنچه بر الله اشاعره جاری است و فیه مافیه و این بنده اعتماد ندارد بر این مقالات بلکه
بر احادیث صحیح است انتمی و ایضا فیه مضر است که بکثرت اتباع ثواب بمبوع میرسد و اتباع صحیح
سنت اند که غالب و فاش در میان اسلام باشند و از ذریه مرتضی سه فرق خاله زیدیه را با

و اسمعیه آمدند که هیچ تقصیر نکردند در بر زمین محمدی اگر حفظ او تعالی شاهدش حال
 اینست نبود می شدی و ایضا فیه اگر در اولاد حضرت مرتضی اختیار اعلام پیدا شده اند غیر این
 نیز پیدا شده اند که مصدر اضلال عالم گردیده و منش اسمعیه و زیدیه و امامیه گردیده در تاریخ
 قرب صد علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را برادر دادند آخر بنده نیز خود برادر افتند و از
 اولاد شجین و یکس پادشاه الایمه می شناسند بن عمر و عایشه و سالم و قاسم و غیر این
 و بعد از آن همه طریقت پادشاه شهاب الدین سهروردی و اصحاب تصانیف مانند امام رازی
 و صاحب مشکوٰۃ و غیر این جماعه بسیار ایشان می شناسند و با عوام لایلاس و لا
 علمیه و یکس از این خروج نکرد و سبب تقابل بین الیاس و یکس و ایضا فیه اصحاب مرتضی
 متخلف شدند در فهم کلام او و عذاب شستی رو نهادند مثلاً جمعی از وی روایت کردند تبری
 خود از دم عثمان رضی و جمعی از کلام وی رضا بقول فهم کردند قطعه الله و امامه قاله ابن سیرین
 اینانی شیهه مخفی در جاده مشکله از رفقه و غیر آن مثل تحریم متعه و غسل جلیس کلای دقیقه
 از مرتضی شنیدند و تطبیق می کردند و فتح باب اختلاف واقع شد و اصحاب حضرت فاروق
 در اکثر احوال همی یکی دیگری از کلام او فهمیدند و بروی متخلف نشدند و در نتیجه رای اوست
 نگشته فاروق و بعد از این نکته ایما نموده است گفته این فوج کذا و عطفی را سه ای حاجیه الله
 کذا کشف را سه و ایضا فیه اما این تاثیر احوال پس پیش آنست که سلیم در زمان خیر

شتقی بودند برادر بنده ظاهر که سبب بخت و باطن که معبر احسان است و مواخره شتخین اصحاب
 باین دو طریق بود چون فوت خلافت بر تقضی رسید قلوب ایشان متفرق شد و نفوس ایشان بر سر راه
 و در سلاطین خلافت و جواز حکم و عذر از استیفاء قصاص فی النورین هر چند تقریر منطوق تر شد مغلط
 ترکست و شبهات بیشتر در میان آمدند لایما از صاحب یکس از برای خود نگشت و ایضا فی همین دعوی
 مایل بودن تجرد با وجود آن همه مداخلات و منازعات و کشش و کوشش که سابق باز یکس مثل این
 ظاهر شد اگر چه نتایج فرات نگزیده گنجایش تسلیم ندارد و در کتاب از ادله الخطا عن خلافة الخلفاء نوشته و اما
 مایه بدل علی خلافتهم صحیح القول و الله قد اخرج احمد الی ان قال و باری بن سید المال بر وجه
 صحیح است که اکثر احادیث شایسته قرن اول از زمان هجرت آنحضرت تا زمان وفات و قرن ثانی
 از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروقی و قرن ثالث و قرن حضرت عثمان بعد از آن
 اختلافها واقع شد و فتنها ظاهر گردید انتهی و ایضا فی دلائل احادیث ابی هریره الخلفاء بالمدینه النبویه
 بان نام از بنیاد انست که خلافت را شده بعدینه خواهد بود و در خارج غیر خلافتی نشد و مدینه اقامت
 نمودند و ایضا فی دلائل تعیین زمانه فتنه پس در حدیث ابن مسعود قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ان حجی الاسلام مدور بعد خمس و ثلثین سنة فان یملکوا فی بیل من قده ملک دانی لقی لیم یمین یعنی
 بنوعین سه میسون انجیزش در خارج ظهور یافت زیرا که در فتنه خمس و ثلثین حضرت عثمان مقتول
 و امر جهاد بر سر خود باز در زمان حضرت معاویه امر جهاد قائم گشت و از آن تاریخ بعد بقصد سال

دولت بنی امیه شش شش ماهی و ایضا فی بار آنحضرت صلی الله علیه و سلم خیریت حال مسکین
 پیش از فتنه و شریه حال ایشان بعد فتنه بیان فرمودند و درین باب مقتضای نمودند بوجه بسیاری
 آنکه فرمودند در روحی الاسلام پنج پس در آن روحی الاسلام عبارت است از وجود جهاد و غلبه
 دین حق بر دیان کلمه و ایالات نفوس و اجتماع جمیع بخیر و بلاک لفظی است جامع انواع شرور را که در
 آن القطار جهاد است و وقوع فرقت است در میان مسکین چهارم ظهور کذب از دهن و قتل قتال در میان
 مسکین پنجم استحلال فروغ تبانی و لیک تعدی است و استحلال غم و تبانی و لیک تعدی است و محافه درین
 پیدایش بستم از قلع امن از مسلمانان است و چهارم آنحضرت صلعم دو فتنه را که فرموده اول
 مقتل عثمان و ما بعد او است تا اینکه خلافت معاویه مستقر شد و فتنه ثانیه بعد فوت معاویه
 تا استقرار خلافت عبدالملک است و پنجم آنحضرت صلعم برای شما و ما را مله اسلامی صورت
 معین فرمودند که تا آخر عمر حضرت عثمان میخسختند و بعد از آن ابتدا بر فتنه نمودند انتهی مخصوص
 مطلقا و ایضا فیه نقل متواتر که در شریات قطعی معتد تر از آن یافته نمی شود به ثبوت پیوسته
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فتنه را که نزدیک مقتل حضرت عثمان پیدایش مطلق اشاره
 و آنرا بتقصیلی که زیاده از آن گشته ابع یافته نشود بیان فرمودند و آنرا خد فاصل نهادند از آن
 زمان خیر و زمان شر و گواهی داده اند که درین وقت علاقه علی منهاج الهدی قطع نشود و بلکه
 پدید آمدن معنی لفظ عضو دلالت می کند بر حروب و مقاتلات و جنبین لفظی یاد دیگر

در ملک و لهذا در احادیث بسیار خلفای ثلثه را در یک حکم جمع کرده اند تا آنکه علی بن ابی طالب
 بر سر بزرگ نبی مرتبه سر مراتب متقی اند و غیر ایشان در آن مرتبه شریک ایشان نیست و در
 بعضی احادیث لفظیکه شعیر القطار خلافت باشد ارشاد فرمودند و ایضا فیما یروى
 عجیه واقع شد که بلسان حال دلالت کردند بر اینکه بعد از این تاریخ برکات امام نبوه
 شد و ایضا فی حدیثی آمده ضعیف است آنحضرت صلعم از آن خبر دادند از حضرت عثمان
 امیر بیره لا تقوم الساعة حتی تقاتل فتان عظیمتان دعویهما واحد و این کلام اشاره است
 بآنکه این شام مصحف برداشته که بیان ما و شما این قرآنست و حضرت مرضی فرمود که این قرآن
 است و من قرآن ناطق و از جرج البخاری آن رسول الله صلعم قال لما قتلک الفتنه المباحیه
 و ان منتهی شد بر حکم آنحضرت صلعم این قصه بلفظی بیان فرمودند که شعر باشد بآنکه
 محاسن شتی گردد و مرضی شاعر نبود و ایضا فیما قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا
 حق تعالی و لا تموتن الا و انتم مسلمون و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و اذکروا نعمه الله
 علیکم اذ كنتم اعداء فاعلف من قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و كنتم علی شفا حفرة من النار فأنقذکم
 کم منها کذلک یبیین لکم لعلکم تهتدون و لکن منکم امة یحیی الی الخیر و یامرون بالبر و
 و ینہون عن المنکر و اولیک هم الفضلون و لا تکهفوا کالبزین تفرقوا و اخلقوا من بعد ما جا بهم
 البیئات فاولئک لهم عذاب عظیم کرم تیف و جوه و تسود و جوه فاما الذین اسودت وجوههم لکفرهم

بعد ایامکم فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون اما الله ان اریفت وجههم ففی رحمة الله بهم فیها
 الایة فیه گوید خدای عزوجل درین آیات بیان فرموده حقیقت خلافت خاصه و تحقیقت
 قننه را که بعد ایام خلافت خاصه بظهور آمده و رضای حضرت خود بان حالت و خطا خارج
 ازین حالت دیگر ارشاد نموده اند و ایضا فیه قال الله تعالی و اتقوا قننه لا تصیبون الذین ظلموا منکم
 خاصه و اعلموا ان الله قد یخلف مفسرین یعنی این قننه اختلاف دارند ولی ان قال
 معنی صحیح آنست که این قننه خلافت است و سی بالقیته الی تموج کبوج البحر چون مسکین جزو مجتهد
 شوند و هر یکی بر این طاعت خلافت بر خیزد و افنای نفوس نهی موال و علیه کفار که همیشه
 در امتها فرقت میباشند بظهور رسد و این قننه شایسته آنست که مسلمانی را رسد و استیفاء
 فیه و عن علی ما خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم من الدینا حتی عهد الی ان ابکر علی الامر
 بعده ثم عمر ثم عثمان ثم الی الله فلا یجتمع علی احد بعضی طرق این حدیث در ریاض نظره
 بعض در غلبه موجود است بعضی مردم درین حدیث اشکال دارند که اگر این معنی معلوم
 حضرت مرتضی باشد توقف وی در بیعت ابی بکر صدیق تا مدتی و توقف و
 در عثمان تا حکم عبدالرحمن و هیچ نداد و احتمال بسیار حدیث بعدیت و آنچه پیش این
 فقیر مقرر شده صحیح این معنی است و لیکن انهدم عنی از غرض و وقت بود که در اول
 معنی فرموده و بعد وقوع مثل قنن الصبح و اوضح گشت و سخت بعدیت که از احادیث

مستفیضه و یکی هم با مرتضی نرسیده باشد و از روایات مرتضی است حدیث آن تکلف الی بابا
 الخ و آن نیز اشاره می کند بحدیث شیخین یعنی یکی با کمال کتاب انقطاع خلافت رانده و طلال
 خاصه و خلافت رحمت بشهادت حضرت عثمان رضی و بودن زمان حضرت مرتضی و آن قنده و زمان
 و مفاسد و ملک عضو و وقت هلاک شکل بر انواع و نام و بودنش خلافت رانده و خلافت
 خاصه و خلافت رحمت باصناف تعرض بر حضرت مرتضی رضی الله عنه باینکه تغییر بیانی از آنچه
 بکتب خوارج مذکور و رانده شان شهر گویا موضوع آن کتاب از آن فیقه عثمانی خاتم الخلافة و
 فاتح الولاية است بر حدیثی و آیتی که تضمن فنند و مشرف و حال و مال بنیاد آید نشان
 بر وزیران بل موجود موجود بودن قراین نویسه خلافت آن و احتمال آن بحض ابهام و اجمال
 خصوص مرتضی فرد آورده و سرروایتی از کتابی که قابل اعتبار نباشد و در مقابل حقیقه و تائید
 ظاهر بخود جامه بی اعتباری آن حکم کرده باشند درین باب همه راجح و مسلم قرار داده و بنیادی
 استدلال نموده اند و از روی اینکه خلافت مرتضی استفاد یافت از حدیث و مواطیعه که خلافت
 رانده و خلافت خاصه و خلافت رحمت مراد نیست حقیقت خلافت رانده مرکب است
 از دو جز که در خلفای شش بر دو جز موجود و مجموع منتفی می شود باینکه یک جز و یک جز در مرتضی
 نفوذ بود و با اطلاق خلافت بطریق استعداد و بالقوة است نه بالفعل الحاصل شده
 و در حدیث آنچه نوشته اند مخالف آن است و جامعیت همه اثنا عشریه برای آن کفایت

می کند که تعارض سلکین تناقض رسیده است بلکه خود از دیگر تصنیفات شاه ولی الله
 برهان لفظی توان بر مذاق شان در تفنن بیان موافق پیشینان ظاهر است اصلاً
 و مستقامت را مدخلی نیست در مسئله عصمت غیر اینها که از عمده خلافت امامیه است
 و تحفه اثنا عشریه و غیره باید دید که کفر یا ایمان مسئله از قوی سبب کفر قرار می دهند
 شاه ولی الله در کتاب تعلیمات بعد بیان شخصیت غیر اینها نوشته فلسفه بی بها و اثباتها
 غیر الهی بعد از عالم و حق لا جامع السعین بل لا یکره ال الی بحکامه و الی الغرض سبب این تفصیل
 و اینست برین تطویل آنکه اعیان این مسلک بعضی کلمات شاه ولی الله را و اقوال را در شک
 می اندازند و رفع آن شکیان بدون این بیان که مذاق شاه ولی الله بکثرت تفنن راغب عدم تصدیق
 کلام پنج تن بر ذوق شان غالب بود اینگونه کلمات در موفات خلاف مذمت مشهور است
 و پنجاه الف مختار جمهور جامع مفید نیست و نه قابل استناد و نه لایق اعتماد و در حالت حیات شایان
 اثری در حکومت اسلام و بقیتی از علمای اعلام در دای بود بلکه شیوع همه کلمات اینک
 و اولاد امجاد شاه ولی الله که اینگونه تصنیفات را ذایع و شایع ساختند و در ده کمان بستند
 گویا پرده بر بی پرده گنهای والد ما وجود انداختند و خودی محمد امین را نه را فارغ از حکومت
 اسلام و خالی از علمای اعلام یافته حدت جلی را خیلی بلند کرده ساخته آن اشکارا فرده زیر
 خاسته را که این مشغول نموده و تخریب پوشیده ته خاک را آب داده حسن نبات الاخرین

اگر چه التماس کرده اند بمقتضای این که در تمام بلاد و در تمام کتب و در تمام نسخه های
 رساله نوشته و لیت شعری که در این کتاب نقل شده است معطل کردن الرجوع الی الروایات المکتوبه عن النبی
 صلی الله علیه و سلم الصریح الذی علی خلاف قول الامام المقلد فان لم یرک قول اما فی شیایه من
 الشک بوجوه و کلمات مولانا اسماعیل اسماعیلیه اشفاق و اتفاق اقارده شیعته متعدد و مشبه که در این کتاب
 یکفر بعضیها بعضا و اسمعیلیه بمنزله شیعته است بر انواع و اقسام و اولی از همه در فروع و فروع
 حامل کل کمال جامع ظاهره و باطنیه باشند که کمال کار و حال و افراد و افراد و در غایت قدرت و
 دوم ظاهره غالب بر باطنیه و ملک مشرق از کلکته تا بارس و مالیهها گویا و لایت همین فرق است
 فرقه سیم مقصوره و باطنیه نیز از ظاهره امر و در شیعته همان آباد از ق اسمعیلیه علمین فرقه رابع
 مگر فیما بینشان تعدد و صنف پیدا است بعضی از اصل بودن مولوی اسماعیل منکر تقاطع و تنگ و این
 کلام فاشی است از کمال دقاقت و بر اصل از صدق و حیا بعد چندان زانیه که در شیعته
 کس راه و هزاران را کس آگاه و وجود انکار متواتر است بیش از خبر عیالات نیست و بعضی قایل
 بر جوع مولوی اسماعیل از ان مرتبه چنانچه در همین ایام یک رساله فقام تبیین الضالین و هدایت الضالین
 مطبوعه مطبعه خیر الاخبار در ایلی مؤلفه یکی از این طایفه که سید محمد البلقه حضرت امیر المؤمنین
 سکنه غایت نیک و نهایت ثمرین بر سر ان نقلیه در ان نموده و مناقب ابو حنیفه و حنفیه و
 تقلید انی حنیفه کمال نوشته و همراهی و در حلقه علمای عرب و هند و خلفای امیر المؤمنین نقل

موده در آن می نویسد مولوی کریم السدده ملوی فی کہا کہ یہ لوگ اسماعیلی میں مولوی اسماعیل
 تقلید کرتے ہیں وہ بھی ایسی ہی مکر سچ یوں ہی کہ انکا یہ گمان فاسد اور محض ظالم و کذب ہی
 وہ ہر گز ایسی نہ تھی بلکہ انہوں نے نوح پشاور میں بعد مباحثہ علامہ حنفیہ کے رفع یدین پر چھوڑ
 دیا تھا و ہم در آن نوشتہ اور ایک سالہ تصویر العینین نام جو بعضی آدمیوں نے انکی شہادت
 لی بعد انکا کر شہود کیا اگر وہ انکا ہوتا تو ہی سبب کسی کہ انہوں نے رفع یدین آخر
 عمر میں ترک کیا اسباب میں معتبر نہ موافق مذہب اہل حدیث کی کہ پیغمبر فی زما العبرۃ بالآخر
 واضح باد کہ این مقال پر است از انواع اختلال و تقرب کلام ہمہ نام قولہ ہر گز ایسی نہ تھی
 خبر واحد در مقالہ تو اثر اعتدال ندارد و کسانیکہ کہوش خود از زبان شان شنیدہ اند و گفتگو
 نمودہ اند چگونہ باور سازند بازمی گوید بلکہ انہوں نے نوح پشاور میں بعد مباحثہ حنفیہ کے
 رفع یدین چھوڑ دیا تھا اولکہ باقول اولیٰ مناسبتی ندارد چہ از ان ظاہر کہ قیل از مباحثہ وہ ای
 تھی و نہ مباحثہ با علما حنفیہ چہ او میدارد و اگر رفع یدین نمیکردند ترک کردن چہ معنی دارد و نہ
 تمسک بود کہ بعد مباحثہ تقریبیہ مطلقہ کہ امام اگر دیدند و از مذہب اہل حق رجوع کردند و از ان تہری
 و تائب شدہ بلکہ مدین میگوید کہ رفع یدین ترک کردند و ظاہر است کہ ترک کردن فعلی چیزی دیگر
 و رجوع از مذہب پیغمبری دیگر ترک کردن را اسباب متعددہ اند بخوار رجوع از ان سبب خصوص
 در سبب اہل صحاح تقیہ و دزدی الوجہ خود شاد و فی السد در همین خصوص رفع یدین در حق باطلہ

نوشته اند و اللهی یرفع حسب الی من لا یرفع لای احادیث الرفع اکثر داشت غیر از این یعنی
 ان شیه علی تفسیر تفسیر غوام بلکه و هو قوله علیه السلام لولا حدیثان فمک لفضفت الکعبة فی الیسی لولا
 که چو پاتی تو گویر ستون سی زیاده بد جانی او چیا گویر ستون که مردود کیا انکو بهی مردود که
 چه چو تری ای عزیز این هم آورده او و این را بر آورده اوست اگر نمیدانی و اعجاب اگر دانسته میگویی
 و اسفا قبل از ظهور فتنه اسمعیه گوش عامه اهل هند باین آشنا نبود این سه غوغا همان کاروان
 شمار یا نمود قوله تنویر العینین اگر بعد از این ضایع چنان میگویی که از آن هست یا نه اگر نمیدانی چرا او
 تحقیق نکردی خود حیران و میان چرا قصد بدایت دیگران نمودی بنحویکه تنویر العینین قبل از
 سفرش در زبان دراز خود مشهور کرده گفتگان بدان فتنه تشلیک را در آن راه نیست و هم حرف
 از ترک کردن رفع یدین در آخر عمر از نجاست تصنیف تنویر العینین طهارت حاصل نمیکردند
 تا آنکه توبه از رضایند بر سرش و اشاعه توبه بر کافیه بواسطه اش بها و یصله است اشاره
 ثابت نکرد قوله العبرة بالخواتم امنا و سلمنا ما را سخن در خاتمه کسی نیست مگر خاتمه ببولی اعمال
 بر توبه از انکار تعلیه و توبین تکفیر مجتهدین تعلیه تبری از سایر عقاید فاسده گردیده و چون
 چشم ماروشن دل باشد کلام در کلام طام التیام است که حق است یا اطل فرقی چهارم را با عقاید
 ظاهریه و مابیه بر کلام اعتقاد ندارند باین نه بآن و در محل و اظهار عقیده توافق اهل سنت
 و علته رداده درین فریق برین طریق است که باین همه موافقت با اهل سنت موافق اند

ملت اسمعیله بر این مخالف را محمول میکنند بر اختلاف است که معبر است بر حجت و این معانی
 ناشی است از کمال سفاقت و غایت حماقت فرقی است بی شبهه در اختلاف رحمت و شقاق
 است اختلاف رحمت آنست که مسلک است باین امر مجتهدین علماء صاحبین ترجیح رواه در
 روایات و تعدد طرق استنباط و محتملات که یکی توهمین گیری گواراندارد و حصر حق بکمال
 خود و قطع بطلان جانب دیگر میکنند در یکی کار بطن احتمال می ناید و در خط مارت و تعظیم
 تکبر و نیا این قیصر را بنین خود گذاشت نمی شود هر واحد بر حق میدانند و این همه و علمیات
 نه در علمیات که حق دران تعیین است و اختلاف اسمعیله با اهل سنت نه از ان قبیل است بلکه در عقاید
 و مسائل علیه سخنان اهل سنت در ملت اسمعیله کفر و بدعت نشان بینمایند این مخالف را زائد است
 از مخالف سنی و شیعی چه خواص و علما معتقد و بعضی از سنی و امامیه جزئیکه بر دیگری ندارند
 اسمعیله را حاصل حاشا که یکی از هزار زرافات اسمعیله بر زبان معتمدی از امامیه گشته باشد پس کسیکه
 با وجود موافقت با اهل سنت اعتراف کند بحقیقت مذرب امامیه هم و آنرا اختلاف رحمت انکار
 نزد اهل سنت در زمره شان نیست و همچنان بالعکس این مخالف این مخالف عقاید است
 جمع نمی شود بلکه اسمعیله که اهل سنت را کافر می شناسد و نصاری و مشرک میدانند پس مسلک
 این فریق یعنی فرقه چهارم بدان می نماند که با وجود موافقت با اهل اسلام اعتراف بحقیقت
 دین یهود و نصاری و مجده اصنام نیز نماید حاشا که مسلمانی باشد بر چندین

دقیق نبیند و پس نه بران طریق ازین سوزانده و زان سوزانده لای الهی بولار و لای الهی
 نه بدین بین فلک نه سنی اند نه اسمعیلی اما بدین جهت که از منفقه موافقت اهل سنت قطعا
 محروم و مضرت عقیده حقیقت اسمعیلیه ایشان لازم و ملزوم و گلائی نبی اب حکم شراب
 این فرقه هم در شمار داخل اسمعیلیه است **باب اول در عقاید مخبریه عقیده**
 اول اعلای افعال در مذنب مبتدع داخل اند در حقیقت ایمان مثل تصدیق بنابرین مسلک از خارج
 و معتزله بود که بادیان این مذنب مبتدع و بانیان انجمنی خیر سنه ای زبانها را آهناهای
 و فانیهای بی انداز و افزوده در سر کیهان بخان خشان و خشان نمودند که گوی سبقت از
 در بود مذنب بعضی افعال که نزد اهل سنت و جماعه بلکه قدمت اجابا اتفاق یا اختلاف جز
 یا کموده تحویلی یا کموده تنزیهی یا مستحبه یا مباح یا سنت بدی یا سنت زانده همه را کفر می گویند
 و این مسئله اصلیت عمده برای مذنب مخبریان و منبی و متفرع علیه تمام سائل تقویه مالایان
 و سرگاه ثابت شود که آن اصل نزد اهل سنت مردود ظاهر گردد که تقویه الایمان که
 متفرع است در مذنب است و جماعه مطرود است لهذا اول مذنب اهل سنت درین خصوص
 و بخنیکه با معتزله و خوارج رفته است از کتب عقاید نقلی که زان بعد عبارت تقویه مالایان
 نوشته بر اغلاط جزیه او تفصیلا تشبیه نموده خواهند شد در مذنب که بهتر اهل سنت را مان
 تصدیق بقلب است و نیست اقرار بر شرط اجرای احکام در دنیا و نزد بعضی علما یا

عبارت از تصدیق و اقرار بر اقرار تحمل سقوط است چنانکه در کلام و اگر در شرح
 نفسی نوشته اند که من ان الایمان هو التصدیق و الاقرار بذلک بعض العلماء
 و هو اختیار الامام شمس الامنه و فخر الاسلام و ذریب جمهور المحققین ای که ان التصدیق ^{بالقلب}
 و انما الاقرار شرط لاجرا و الا حکام فی الدنیا لان التصدیق ^{بالقلب} اعم و لا بد له من علاق
 فمن صدق بقلبه لم یقر بلسان فهو مؤمن عند الله و ان لم یکن مؤمنا فی احکام الدنیا و من
 اقر بلسانه و لم یصدق بقلبه کالمناقض فبالعکس و هو اختیار الشيخ فی مضمون حرم الله
 و النصیر صرعا صوره که تکبیر جمله عمل در مذنب است سنت رکن حقیقت ایمان است که از
 عدم عمل عدم ایمان لازم آید و اطلاق ایمان بر اعمال از قسم مجاز و اطلاق خبر بر اجزاء
 عرفیه است چنانچه در عرف موی و ناخن را جزو بدن گویند با وجود آنکه با نهادن ناخن
 مؤبدن منعدم نمی شود و مثل برگ بر درخت بلکه مذنب مخر که است شیخ عبدالحق در
 شرح فقر السعادت نوشته و انکه از علما محدثین مشهور شده که الایمان تصدیق ^{بالقلب}
 و اقرار الالبان و عمل بالا ارکان مراد بدان ایمان کامل است و عمل شرط کمال ایمان است نه اصل
 ایمان چنانکه مذنب حق است و بعضی مردم توهم نموده اند که مذنب این مخالف جمهور
 موافق اکثر است حاشا و کلا و این تمیز خطا محض غلط صریح است که ما صرح به این مضمون
 و در تکبیر مذنب است سنت مؤمن است بر خلاف خوارج که کافر دانند و مخالف

معتزله که مومن است و نه کافر بلکه فاسق است در شرح عقاید سنی نوشته و البیة لا
 ینحج المؤمن من الايمان ببقائه التصديق الذي هو حقيقة الايمان خلافا للمعتزلة حيث زعموا
 ان تركب الکلیة یس من ولا کافر یا هو المنزله من المنزلتین بنار علی ان الایمان عندهم
 جز من حقيقة الايمان ولا یدخله فی الکفر خلافا للاحراج فانهم ذهبوا الی ان ترکب الکلیة بل
 الصغیرة ایضا کافرا و انما واسطه بین الايمان و الکفر معتزله که دلایل برای رد این ادعا
 اهل سنت آورده اند یکی از آن ای که میوه و مالوس اکثریم بالبدن الا و هم مشرکون است که دلالت
 می کند بر اجتماع ایمان با شرک حال آنکه تصدیق بحدیث یا جاریه انبیا صلی الله علیه و آله
 با شرک با جمیع نمی شود چه توحید هم از ان جمله است پس ایمان عبارت از تصدیق نیست
 حسب موافقت این دلیل معتزله نقل نموده جواب داد شرح نوشته حاصله ان الايمان
 فی اللغة هو التصديق مطلقا و فی الشرع هو التصديق بمقتدای امر مخصوص بجمیع ما علم
 کونه من الدین ضرورة و الله ذکر فی الآیه محمول علی معناه اللغوی و از استدلال باید کریم
 و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون جواب داد المراد من لم یحکم شیء مما انزل
 الله اصلا او المراد بما انزل الله هو التوریه بقرینه ما قبله فیخص بالیهود و از استدلال باید
 من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر و من مات و لم یحکم فلیمت ان یشار به و یذاع ان یشکک
 جواب داد الاحاد لا تعارض الاجتماع النعته قبل حدوث النجاة لفقیر الغرض من عباده

سخا الفین زایه و حدیث که اکثر لحن بر آنست نجیدیه و در نقل نموده از همه جواب داده است و
 مرکب کبیره را منافق گویند و لیلیش حدیث ان المنفق کلمة اذا وعد خلف و اذا حث
 کذب و اذا ائتمن خان نقل نموده جواب داد و هر مرکب ظاهر الخ باید دانست که ایمان
 حقیقی آنست که مرتب شود بر احوکام اخروی و همان است محل نزاع بایمان ظاهر
 که منافق را شمل است در شرح مواضع نوشته انما النزاع فیما بین بین الله تعالی ای
 النزاع فی الایمان الحقیقی الذی یرتب علیه الاحکام الاخریة و در مقام امر است و ب
 و ان فرق در کتب علمه و سبب شرط و علامه که سبب عدم الطلاع بران در انواع شایع
 افتاده اند در توضیح سطور راست الشی المتعلق ان کان داخل فی الاخر فهو کون الافان
 کان موثرا فیه علی ما ذکرنا فی القیاس فعلة و الافان کان موصلا الیه فی الجملة فست و الله
 فان توقف علیه وجوده فشرط و ان فلا قبل من ان یدل علی وجهه فعلا فله فلما ذکرنا
 یقوم الشیء قد شنع بعض الناس علی اصحابنا فیما قالوا الاقرار کون زائد و التصدیق
 کون اصلی فانه ان کان الاقرار کما یلزم من انتفاء انتفاء مرکب قلت الکران الزایه شئی
 اعتبر الشرع فی وجود المركب لیکن ان عدم بنار علی ضرورة جعل ان شرع عبیه عقوا و
 اعتبر المركب بوجود احکام و قولهم لا کفر حکم الکمل من البقیل و نه انظر اعضاء الانسان
 فالراس کون متفی لسان باشتفاء و الید کون لا یتقی باشتفاء و لکن یتقص کفر خلاف

ایمان است در موافقت نوشته و هر چند کل طائفه مقابل با فسر به الایمان قهالت الخوارج
 کل مصیبه کفر و قد ابطالناه و قاتل المعز العاصی اقام ثلثه اذ منها ما يدل على التحليل
 و وحدته و یخرج علی ما لا یخرج علیه و الجمل بربانته الرسول کالتاء المصحف فی القافورات و التلفظ
 بکلمات و اذ علی ذلك فهو کفر و منها ما لا يدل علی ذلك و هو ثمان قسم یخرج ترکیبه الی منزله
 بین المنزلتین و یخرج عنها بالکبار و منها ما لا یخرج ککشف العورة و یسبی الصغار بالجملة و عقیده
 اهل سنت حکم ایمان و کفر فی تصدیق و اقرار و امت نیمی نشیند و مع جا که لفظ کفر و شرک را حاد
 و آیات و روایات دارد گردیده که خوارج و معتزله و اتباع شان باین استدلال نموده اند
 و اکابر اهل سنت از ان باجمل بر معنی لغوی یا بر مجاز و تاویل یا به بودنش متروک الظاهر
 استدلال بمعارض قوی و امثال ذلک جواب داده اند و اوضح بآیه که این طائفه شیعه
 ثبات بر کپی قی ندارند مضطر الحال مضطرب الاقوال گاهی برکتی نقد تبری گفته و
 مصلحت بآن استناد می کنند و باب کفر رجوع بکتب فتاوی می آرند و آنرا اخذ و دلائل خود
 میدانند تنبیه بر این مغلط ضرورت اول که مسئله را از محالش باید جدا کرد و کتب مذکور
 با دلائل و معارضات نقل کردیم و حسب آن آیه و چون فروغ فایده نخواهد داد دوم در فن
 فروغ هم بطریق معینه آن فہم نظر باید کرد نہ مخض پسوا نفس از مقررات آنست که
 مقدم بر شرح و شرح بر فتاوی و رواایه فتاوی مخالف متون قابل اعتبار نیست

چنانچه در تحقیقات سیم بدان اعتقاد است در باب طواف قبر نوشته بگاه
 از این روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه باشد یا غیر حرام و غیر حرام
 پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر کرده اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که قائل
 فقها است که روایات متون معتبری باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبری باشد
 از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات
 تجویز در بعضی فتاوی است و بگاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح روایات
 شروح است انتهای لفظ سیوم همان اصحاب فتاوی در بیان باب و کتاب یا کتاب
 دیگر تصریح نموده اند بعد صحت حکم تکفیر مگر رسیدن تمام مطلب که عادت اطلاق فتوی
 در سحر الراق نوشته و فی جامع الفصولین روایات الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الاما
 الا بخروج ما و خلعه فیتم یا یقین انه رده یکلم بها و یا تنک انه رده لا یکلم بها اذ الاسلام
 لا یدول بانک مع ان الاسلام یجاولا یعلی و ینغی للعالم اذ ارفع الیه بان لا یأدر تکفیر
 اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام الکراهه اقول قدمت بذل التصحیح انما فیما فعلت
 فی نه الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس نه المسائل
 فلیس امل انتهی و فی الفتاوی الصغری الکفر شی عظیم فلا یجعل المؤمن کافر استی و حدیث
 انه لا کفر الا فی الخلقه و غیره اذ انسان فی المساله وجهه توب الکفر و وجهه واحد

يمنع التكفير فعلى المفتي ان يميل الى الوجه الذي يمنع التكفير تحميما للظن بالمسلم وفي الساتر اجابة
 لا يكفر بالحق لان الكفر نهائية في العقوبة فيستدعي نهائية في الجناية وسح الاحتمال لانهاية انتهى الكفر
 تحراز لا يفتي بتكفير مسلم امكن حمل كلامه على محل حسن او كان في كفره اختلاف ولو بعد ايتار
 ضيقة فعلى هذا فالكثرة الفاظ التكفير المذكورة لا يفتي بالتكفير بها وقد التزمت نفسي ان
 لا افتي بشي منها وهم در بحر الرائق نوشته والحق ان ما صح عن المجتهد من فهو على حقيقة واما
 ثبت من غيرهم فلا يفتي به في مثل التكفير ولذا قال في فتح القدير في باب النفاذ الذي صح
 عن المجتهدين في الخواص عدم تكفيرهم ووقع في كلام بل الغرض التكفير بشي من كلام
 الفقهاء والذين لم يجتهدوا بل من غيرهم ولا عبرة لغير الفقهاء ودر در التحا و باب المرتبة نوشته
 المكفرة التامة وشرعا تكذيبه صلعم في شي مما جاء به من الدين ضرورة والفاضة تعرف في القضاء
 بل اوردت بالتأليف مع انه لا يفتي بالتكفير في شي منها الا ما اتفق عليه المتبحرون كما ينبغي وقال
 في البحر الرائق فقد التزمت نفسي ان لا افتي بشي منها وهم در اين باب نوشته اعلم انه لا يفتي
 بتكفير مسلم امكن حمل كلامه على محل حسن او كان في كفره خلاف ولو كان ذلك برواية ضعيفة
 كما حرق في البحر و غواة في الاشباه الى الصغرى ملا على قاري في شرح فقهاء كبر در ذيل قول
 المصنف كقرا داشت كونها مخصصة بدلالة قطعية في توليد الجميع من قولهم لا يكفر احد
 من اهل القبلة وقولهم يكفر من قال بخلق القرآن او استحالة الروثة او سب الشيخين لعنهما

٥٢
 وانشأ ذلك مثل كما قال شارح العقائد في اقل شارح المواقف ان جمهور المطاوعين
 على انه لا يكفر احد من اهل القبلة وقد ذكرني كتب للقضاوي ان الشيخ كره في هذا انكار
 امامتها كقولنا شك ان هذه المسئلة مقولة بين جمهور المسلمين فالجميع بين القولين المذكورين مثل
 ووجه الاشكال عدم المطابقة بين المسائل الفرعية والدلائل الاصولية التي من حملتها تفاسير
 المتكلمين على عدم تكفير اهل القبلة المحمديّة ويدفع الاشكال بان نقل كتب القضاوي مع جهالة
 قائله وعدم اظهار ذلك ليس بحجة من ناوله اذ مدار الاعتقاد في المسائل الدينية على الادلة
 القطعية على ان في تكفير مسلم قد يرتب مفاسد جليلة وخفية فلا يفيد قول بعضهم انما ذكره
 بناء على الامور التهديدية والتعطيلية وقد تصدق الامام الهمام في شرح النهاية على الجواب
 عن هذا الاشكال حيث قال اعلم ان الحكم بكفر من ذكرنا من اهل الامور مع ما ثبت عن اخيه
 وابنته من عدم تكفير اهل القبلة من المبدء على كل حال بل ان ذلك المتوقف في كفرك قاله بل قال
 بما سوكه ولين لم يكفر بناء على كون قوله ذلك عن استفراغ وسرعة جهده في طلب الحق لكن جزمهم
 بطلان اصوله خلقه لا يصح هذا الجمع اللهم الا ان يرد بعدم الجواز خلفهم عدم الحمل على عدم حمل
 يفعلون ولا يسي في صحة اصوله والاشكال انتهى فلا يخفى انه يمكن ان ينقل برفع الاشكال
 ان جزمهم بطلان اصوله خلقه احتياطاً لا يستلزم جزمهم بكفرهم الا ترى انهم جزموا بطلان
 اصوله مستقبلاً لا محضاً طامع عدم جزمهم بانه ليس من بيت بل حكوا بما وجب

مضمونیه آنست با وجود الطوائف من ورائه و هم در شرح قصه ابروئسته و فرق بین تعالی احوال
 و نفی العموم و الواجب ناما نفی العموم مناقضه لقول الخواارج الذين كفروا و لكل ذنب طوائف
 من اهل الكلام و الفقه و الحديث لا يقولون ذلك في الاعمال لكن في الاعتقاد البدعية
 و ان كان صاحبها مناد لا يقولون بكفر من قال هذا القول بل لا يقولون من الخبيث النحله و غيره
 يقولون بكفر كل مبتدع و هذا القول بقرب الى ذنب الخواارج و المعتزله فمن عيوب اهل البدع
 انهم بكفر بعضهم بعضا و من مباح اهل السنة خطون و لا يكفرون از نيکه نقل نمودم ظاهر در
 که ذنب مختار نه و فقها و مجتهدین و متکلمين و ائمه مسلمين عدم تکفير است و بمانت مضمون
 متون و شرح و تحارقات و تکفير کننده منسوب بعدم فاعانه و فاعقبت جهل
 از کتاب فتاوی که در صور مناسب مذاق خویش در باب تکفير استنادی کنند در بیان
 کتاب حکم تکفير نسبت امير مسطور که مخالفين هم لا کمال تکذيب در ان و ايات می کنند
 از اين طائفه در قرب بين ايام که فصول عماد بدستش افتاده بود در مسله فرج برای قائم
 و غيره بان استنادی نمود و درین باب مغلوط است بر وجه مطالبه تصحيح نقل نمودم بدین ترتيب
 کتاب حاضر آورده است و گرفته جایکه تکفير محمد اسمعيل بخارجی صاحب صحیح عليه الرحمة
 نوشته است آن تقاریر آورده نمیش کردم مضطربانه بر زبانش جاری گردیده که احکام
 تکفير بموجب کتاب اصلا قابل اعتدال نیست نه اندراج خواارج و معتزله در خصیة زاید از حد است

ہزاران ہزار معجزاتی و خارجی در فروع فقہیہ کچھ اندک ملازمہ حاصل نام اعظم دانی است
 شہد بہ اسباب باطلہ گذشتہ و ہزاران ہزار روایت از انک ان مطابق مذکور است ان
 و کتب قنادی داخل صاحب قنادی قیدہ کہ خیلی شہور و صاحب در الحجاز و صاحب شہادہ غیر
 متاخرین اسم از نقل می کنند معجزات شہادہ ولی اللہ در تعقیبات نوشتہ میں الحنفیہ و
 اہل البیتہ عموم و خصوص میں جبہ تنقید روایات قنادی فی ارجاع باصول مذکور است
 ندیدہ و بی این شرط نقوی دادہ جاز نیست کہما ہر مقرر فی بحالین قرن شیطان کہ نہ
 لیاقت ایراد دارند و نہ فکر اکتسابان از دیگران و غرض اصلی اضلال جہال ہے
 مسالہ کتب نقوی ہی کشاید بلام اللہ تعالیٰ چون اسبقہ نہ مہمہ شد حالاً نقل ہی کہ عبارت
 تقویۃ الایمانی نوید اول معنی شرک سمجھا جائی کہ اگر لوگ پیروں کو اور پیغمبروں کو
 یا در شہیدوں کو اور فرشتوں کو اور پیروں کو مشکل کی وقت پکار تی میں اور انسی قرار دیت
 تا نگہی میں اور انکی متین مانتی میں اور حاجت برانکی ہی انکی نذر نیاز کرتی میں کو ہی اپنی
 بیٹے کا نام عبد اللہ رکھتا ہی کو ہی غلام نبی کو ہی غلام رسول کو ہی حسین بخش حسین بخش
 پیر بخش مادر بخش قلندر بخش غلام حسین غلام رسول اور انکی جینی کی ہی کو ہی کسیکی نام
 چوٹی رکھتا ہی کو ہی کسیکی نام بدی پینا تا ہی کو ہی کسی کے کی کپڑے پینا تا ہے
 کو ہی کسیکی نام کی پیری ڈالتا ہی کو ہی کسیکی نام کی جانور کرتا ہی کو ہی کسیکی نام کی

وقت کسیکی دمانی دیتا ہے کسی قانون میں کسی نام کی قسم لباتا ہے تو خدا کو جو کہ بندہ اپنی تہوں کی
کرتی میں وہ سب کچھ یہ پہچانی مسلمان اولیاء اور انبیاء اور اولیاء اللہ شہیدوں کی اور فرشتوں اور پیر
سے کہ گذشتہ میں ہیں اور دعویٰ مسلمان کیا کہی جاتی ہیں جہاں اللہ ہی رہتا ہے وہاں جو سچ فرمایا اللہ
فی سورہ یوسف میں دیا گیا ہے کہ ہم باللہ اللہ ہم شرکوں اور نہیں اکثر لوگ مسلمان مگر کہ شرک
کرتی ہیں قادیہ یعنی اکثر لوگ جو دعویٰ ایمان کا کرتے ہیں تو شرک میں گرفتار ہیں یہ پند کہ
باعبار افعال و اعمال حکم شرک جاری نموده کہ لالہ یہ در اول باب کیا ہے دیا گیا ہے کہ ہم باللہ
شرکوں اور بد دعویٰ کہ راست نموده جان آیت کہ سب غلط فہمی تھی مراد ان آیت کہ میرا معبود اور
اہل بیت آورده اند و اہل سنت از ان جواب داده اند کہ مراد از تو من در آیت یہ ایمان بمعنی لغوی
چنانچہ این بحث در شرح مواقف بہ تفصیل موجود و ما تمہید اشارتی بقتل ان نموده ایم و در جملہ افعال شرک
را با این موطا ختم اعتقاد و اقرار را معتبر نہ داشتہ چنانچہ نوشتہ جواب دہی میں کہ ہم تو شرک نہیں کرتے
بلکہ اپنا عقیدہ اولیاء انبیاء کی جناب میں ظاہر کرتی ہیں شرک جب ہو تا کہ ہم انکو اللہ کی برابر سمجھتی بلکہ
انکو اللہ کا بندہ جانتی ہیں اور اوسیکہ مخلوق اور یہ قدرت تصرف کی اوسنی انکو بخوشی
اور اوسیکہ ہر جہی سی عالم میں تصرف کرتی ہیں اور انکا پکارنا عین اللہ کا پکارنا ہی اور انسی ہر جہی
عین اللہ ہی ہر جہی سی اور وہ لوگ اللہ کی پاری ہیں جو چاہیں تو کہیں اور اوسکی جناب میں
سفارش ہی ہیں اور وہیں اور انکی ہر جہی سی خدا ملتا ہی اور انکی پکارنی سنی اللہ کا قرب حاصل

پرتاهی اور جنابہم او کو مانتی ہیں اتنا اندسی نزدیک ہوتی ہر ایک پر سطح کی خرافاتیں کہتی ہیں
 ہم دران نوشتہ چوک کسی پر پیغمبر کو یا بہوت چک کو یا کسی کی جہوتی یا مچھ کر کو یا کسی کی تہا
 کی کسی چلی کو یا کسی مکان کو یا کسی ترک کو یا نشان کو یا تابوت کو سجدہ کری یا گھوم کری یا ادری
 نام کا روزہ نہ کی یا تہہ باندہ کر گھاسوی یا جانو چڑھاوی یا اونکی نام پر مال خرچ کرے
 یا ایسی مکانوں میں دور دور سی قصد کر جاوی یا وہان روشنی کری یا غلاف ڈالتی یا جاہر
 چڑھاوی یا اونکی نام کی چہڑی کھڑی کری یا اونکی قبر کو بوسہ دوی یا مور جیل چلی یا اوپر مینا
 کھڑا کری تخت ہوتی وقت تلوٹی یا اون چلی چوکت کو بوسہ دیو تہہ باندہ کر التجا کری مراد کی
 جاہر تنکے پیہری و مانگی گردیش کی جنگل کا ادب کری اور اسی قسم کی باتیں کری سو اسی
 شرک ثابت ہوتا ہی بہ بینید کہ صرف بیب از کتاب فعال حکم شرک جاری نموده و در آخر کلام تعظیم
 پر خواہ یون بھی کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کی لائق یا یون بھی کہ انکی اس طرح تعظیم کرنی سی اند خوش
 ہوتا ہی اور اس تعظیم کی برکت سی مشکطین کہولی دینا ہی الغرض تمام کتاب تقویۃ الایمان
 از امثال محبین احکام پر است و ظاہر و باہر کہ ہمیں است مذہب خوارج و با نچہ اہل سنت
 مذہب خوارج را رد کردہ ایمان اولہ تمام احکام تقویۃ الایمان را رد کردہ حالانکہ خصوصیت
 افعال را کہ کفر قرار دیا ہا باید را کہ خاص حکم بر فعل در شرع چیست اول سجدہ برا
 غیر خدا از سہ اظہر و در قرآن از سہ بیشتر حاشا اینکہ سجدہ برا ہی غیر خدا در قسم است سجدہ

عبودیت یعنی غیر را معبود و آله اعتقاد نمودن و سجده نماید آن شرک است و سجده تحت کعبه در شرع سابق
جایز بود در این شرعیت ممنوع است اگر چه بعضی فقها در بعض جاها بجز آن فتوا نداده اند مگر مقتی بر آنست
حرمت است و طایر است که سجده تحت شرک نیست چه اگر شرک می بود در شرع سابق هم جایز نمی
سجده ملائکه آدم را و سجده والدین و اخوان یوسف یوسف مخصوص قرآن است و از کمال سفاکی است
آنچه در تقویمه الامایان نوشته اند و جو کوئی بهیه بات که ای کاش دینون می گوی کسی مخلوق کو بهی
سجده کرتی تھی جیسی فرشتوں فی حضرت آدم کو اور حضرت یعقوب فی حضرت یوسف کو
تو ہم ہی اگر کسی بزرگ کو کر لین تو کہہ مضائقہ نہیں ہو یہ بات غلط ہی آدم کی وقت کو گ
اپنی بہنوں سی نکاح کر لیتی تھی چاہی کہ یہ بھی اپنی بہنوں سی نکاح کر لین الی آخر یہ بیانات
نقصان دہ حرمت و ممنوعیت چیزیں دیگر شرک چیزیں دیگر حرمت و حلت مختلف می شود باختلاف
محل بلکہ در یک ملت باختلاف اوقات کلام در آن نیست شجر در شرک است کہ در ہر محل و ادیان
و در تمام جزائی مان مجوز نیست اگر این سجده شرک می بود امکان جواز نہ داشت و این قیاس پس
الہیانہ و طحا نہ است بارتکاب افعال مجرمانہ شرعیت بعد از احکام آن در شرع سابق خیال
شرک نمودن خالی از جنون و زندقہ نیست لطف ایک نمودیم در حاجی دیگر در بیان تقویمہ الامایان
می نویسد شرک معنی منع اور توحید کا حکم شرعیت میں ہے پس ان نفس کلا شرک ثابت کہ سجده مجوز
شرع سابق با شرک نیست و آنچه ما از تفصیل ہم سجده ذکر کردیم ہر حدیث میں انرا ثابت ہے

چیزی نقل از خبر نیست و مقتضای نقل از اصول خروج حسب تقوئه الامان است بنمود که اسمعیل را راه
 مسدود کرد در تفسیر غیر نوشته پیشانی بزرگ نهادن بدو طور واقع می شود یکی آنکه برای بعضی عبادت باشد
 و تقسیم جمیع ادیان ملل بر غیر خدا حرام و ممنوع است و نگاه جایز شده زیرا که از مجرات عقلیه است و مجرات
 بتبدل ادیان ملل متبدل نمی شود و دلالتش آنکه این تعظیم شعربعایت تدلیلی است و عبات تدلیلی
 کسی سزاوارست که در غایه عظمت باشد و غایه عظمت آنست که ذاتی باشد و عظمت ذاتی
 خاص حضرت حق است در هیچ مخلوق یافت نمی شود و دوم آنکه برای تکریم و تحیت باشد مانند
 سلام و سر خم کردن این معنی با اختلاف رسوم و عادات و تبدل از منه و اوقات مختلف است
 گاهی جایز و گاهی حرام در امتیازهای سابقه جایز بود چنانچه در قصه حضرت یوسف واقع شده و
 خداوند که سجد در شریعت ما این هم فهارس مخلوقات حرام و ممنوع و سجود در شنگان باشد
 حضرت آدم بهمین طریق بود انتهی به بنیاده که عظمت متعبد بقید ذاتی است و صاحب تقوئه الامان
 بالحداد اطلاق نوشته و او خواهد یون سجده خواهد یون سجده می طرح شرک ثابت تمامی و چونکه در حق
 که کوچک ابدال اسمعیلیه و امر در متعبد علیه آن ملت با این تفصیل اعتبار فستاید و دیگر شواهد ضرور
 نیست در مائت النبیل به بنیاده که در جواب سوال ۱۲ سجده تحیه احرام و سجده عبادت را شرک
 نوشته نه چنانکه حسب تقوئه الامان نوشته و عمده در جمیع افعال که سجده است هرگاه آن هم
 متعبد است پس بدگاه اشارت ذکر نموده شد حیرت مایه مسائل تفصیل و انخار را کرده

و سجده سجده طواف از حرام نوشته در تقویم الایمان همه را شرک قرار داده و حق است
 که طواف در حکم سجده توحید نیست مثل توفیق است متعارف بتقیید و کراهت این اشیا
 مختلف فیہ بین الفقہاء و بموجب اسوایعت نیک و نفرین بر مرتکبین هم نمی تواند شد چنانکه بعضی
 چرا که بسیاری از اکابر تصریح بخواران کرده اند گویند جماعتی رجحان بجانب عدم سجده
 است و فقیر هم بهیچ ملک سالک است اسمعیله و حقیقه را معلوم نیست که شاه ولی الله در کتاب
 انقباه فی سلاسل اولیاء الله نوشته اند ذکر بر کسی کشف قبور اولی چون مقبره در آید و گمان
 بروج آن بزرگوار را داند اگر سوره فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم اخلاص را
 در هر رکعت سوره اخلاص پنج بار بخواند بعد قله را پشت داده بشیند و یکبار آیت الکرسی
 و بعضی سورتها بخواند و ختم کند و تکبیر گوید بعد هفت رکعت طواف کند و در آن تکبیر بخواند آغاز
 از راستا کند بعد طرف پامان رخساره نهد و بیاید نزدیک ویست نشیند گوید یا رب
 بست یکبار بعد اول طرف شمال گوید یا روح دوزخی ضربه بیا روح المرحوم مادامیکه از
 یاب این بکند ان شاء الله کشف قبور و کشف ارواح حاصل آید انتهی و شاه عبدالعزیز صاحب
 الدغولیش در قبر حضرت خواجہ باقی زبانه قدس سره در مرقه حضرت محبوب الہی نظام الدین
 قدس سره و دیگر بزرگان بوضع میدادند و می گفتند که هر که در حالت حیات قدم اویزد
 بعد مات بر قبرشان بوسیدیم و همچنان برادران و فامیل ایشان عمل می کردند چنانچه

۶۲
 است و بهم ریح انسانی منسکه جری کرد و بی عجز مجلس گردیده مولود شید الدیجان صبا و مولود
 مخصوص الد و غیره اعیان مجمع خاص عام مولود عبد الحی و مولود اسمعیل را ملزم و مغلوب ساختند
 مگر مخصوص الد و مولود موسی اول برین امر مواخذه نموده بودند که کار ما بوسه بر قنبر زرگان
 میدادند و این بوسه قرارش را گویند چنانچه آنوقت مولود محمد الحی ازین حکم انکار کردند و قوله
 یا چادر لعلی یا لعلی کی چیز بی کثری کری یا موی پهل چهل یا شامیان کبراک محصل دعوی
 اینکه بعضی کار را بنده تعالی برای تعظیم خود خاص کرده است که آنرا عبادت گویند پس اگر کسی کار را
 بر غیر خدا کند بدو شرک ثابت شود این را شرک فی العبادت می گویند و شما نمود در این کار را
 این چهار چیز نام بنیدید چه جرات افترا است بر الله تعالی الله تعالی کجا فرموده است که این چیزها
 را برای خود خاص کرده ام فصل چهارم که برای شرک فی العبادت وضع نموده و در اینجا بر اکثر
 دینا و دایره خود آیات و احادیثی مناسبت محض یاد نموده و از زبان ساری یاد داده بطور مختصر
 نام اصلا آنکه این بوزنیت اسمعیله را باید که با ثبات و دعوتش بر دارند و با اقرار نماید باطل بودنش
 در وعیدان اندین یقینون علی الله الکلذب لایقانون کلام در جواز و عدم جواز نیست در خاص
 کردن الله تعالی است برای خود تلفظ باین الفاظ و قبول آن کار عاقل نیست اگر اسمعیله عقل
 می بود با ضروری پرسیدند که شامیان کبراک را چه عبادت خدا کی می گمان کبراک می عرش یا
 خانه کعبه که و بی بلندی او و به عبادت که کیسکو نصیب بی هو می یابند این او خدا کی

نام کی هژری که بنی کرسکا بهی طریقه تو چنان ضرورتها اصل مخالفت است که بر خالده جایجا
 که مردم را با انبورا و انبیا و اولیادید چون که شایسته تکریم آن اکابر یافته می شد ناگوار افتاد و خست
 مباح و استیجاب حسن که کفریست عداوت بود به حکم کرامت و تحرم تمسک بر کین معطل می نگری
 بی حکم تکفیر خباخات فرد نمی نشست و بر کرسی نشستن این حکم موقوف بر آن ادعایند باین
 نوع کلام تفوه نموده حال شایسته بر قرآنیکه در مایه سایل نوشته شایسته و قبله استاده
 کردن بر قبر کرده و ممنوع کما یظهر من الروایات و فی التجاری و رایتی این عمر فسطاطا علی قبر عبد
 فقال انزعها بعلامه فاما یفعله انتهی گویم عینی در شرح بخاری نوشته که عبد الله بن عمر
 و ابو سعید بن مسیب کرده میباشند ضرب فسطاط و قبله را در عمر رضی الله عنه بر آکر در قبر زینب
 بنت جحش و عایشه بر قبر برادر خود محمد بن حنفیه بر قبر ابن عباس و فاطمه بنت حمزه بن علی
 کرم الله وجهه بر قبر شوهر خود حسن بن علی علیه السلام بود او در سنن ابی قاسم بن محمد که از اکابر
 تابعین و قهبا میسره است روایت نموده قال دخلت علی عائش رضی الله عنها فقلت یا
 اماه اکتفی بی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حبیه فکشف لی ازین حدیث صحیح و بشیر
 در شترن قبور بشیر که در کتب دین باز بار فعل صحیح بطاهر قوله خست هو قتی وقت الطی باون
 چلی از همان قسم است محتاج بشند ظاهره که داخل بدعات سیه می کنند و قهبا می نویسند
 الفسخ قوله اتمه بانه که کرامه وی و پس از آن فوی که در فصل چهارم حدیث می رسد

این مثل را اناس قیاما فلیتبدوا مقعده من النار و بس که در بیان آن تا پیشتر نمی‌بار
 هر سو دیده و هر بر ذی عقل ظاهر که معنی حدیث را با دلویش مناسبتی نیست شیخ
 عبدالحق در ترجمه نوشته ازینجا معلوم می‌شود که مکرره و نهی دوست داشتن
 برای ایستادن مردم است نه محبت بطریق تکریم و تعظیم و آنچه که بر وجه بود مکرره و نهی
 انتهی همچنین دیگر شروع مذکور در قاعده‌ای عاتق گری در خانه کتاب حج فی زیارة قبر النبی
 صلی الله علیه و سلم می‌نویسد و یقف کما یقف فی الصلوة الخ که فی الاختیار شرح
 المختار شیخ در جذب القلوب نوشته در وقت سلام بر آنحضرت و وقوف در آنجانب
 با عظمت دست راست بر دست چپ نه حیاتی در حالت نماز کند گرامی که از علماء خفیه
 است تصریح باین کرده انتهی قوله محاورین که شنبه رسی درجاورت مکة معظمه اختلاف است
 فتح القدیر مذکور اخلاف العلماء فی کراهة المحاوره بکلمة وعد بها فذكر لبعض ان نفعه الخ
 استجابها الا ان یعلم علی طنة الوقوع فی الخطر و هنا قول ابی یوسف می‌دربار ابی حنیفه
 و مالک ابی کریمها و کان ابو حنیفه یقول انها لیس ببلد حرة و در تحقیق مذکور و لهذا کان
 عنه یرو علی الحاج لبعده انک بالذرة و یقول یا ابل الیمین نکم و یا ابل الشمال نکم و
 یا ابل العراق عا قلم و حسن مجاوره مدینه منوره با حدیث صحیح و آثار صریح ثابت عن ابی هريرة
 رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا یصبر علی لا و ابل المدینه و شد تمام

من استی الاکت له شیفا یوم القيمة رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
 علیه وسلم ستطلع ان میوت بالمدينة فلیت بها فانی اشفع لمن میوت بها رواه احمد و الترمذی
 قوله و انکلی گردیش کی جکل کا ادب کری در عامه کتب حدیث باب جرم المیته بعد بای جرم مک
 موجود المیته حرام بلین بحرمی ثور فمن احداث فی حدنا وادی محدثا فلیعنه الله و الحاکم
 و الناس جمیع لا یقبل منه صرف و لا عدل الخ متفق علیه ان ابراهیم جرم مک و جعلها حرما و اخرجت
 الامتیه حرما بلین باز میا ان لا یراق فیها دم و لا یجکل فیها سلاح و لا یخط فیها شیخ الا العلف رواه
 مسلم بالجملة انما حدیث این مضمون کتب حدیث شیخون و در تحریم و تکریم و آداب تغذیه و نبیره
 از اهل اسلام تا این دم دم نروده در ترتب احکام شش جزا و غیره البته اختلاف است جزیره بیدیه
 زیاده ازین چه خواهد بود که بخبریه می نمایند ضد لهم الله قوله و در دوسری قصه که کر حاوی سفر را زیارت
 قر رسول الله صلی الله علیه وسلم در تمام کتب حدیث و فقه مذکور در فتح القدر نوشته قال شلیخی
 من افضل المندوبات فی مناسک الفارسی و شرح المختارها قریه من الواجب لم یکنه راس
 الدار قطنی و البرز عبه صلی الله علیه وسلم مع جابنی زائر الدار حاکم الازیارتی کان حاکم علی ان
 اکون له شیفا یوم القيمة و اخرج الدار قطنی الفارسی ج در افری بعد موتی کان کن زائر فی حی
 بالجملة اگر استقصای این باب کرده آید دقتی گردد و حدیث شریح حال استئذان است
 است نرد امل حق چون این بحث را در تحقیقات تکمیل رسانیده ام در اینجا از تفصیل

عثمان بن مسعوده آمد این سینه عیون بدین جهان براه شدند در فتنه کلام و تشکلاتش مردود و نزد اهل
 و شیوهی این کلام انجیل انجام یافت در مقدمه چینی دیگر دیدیم در کتب حدیثیه نوشته و نیز از انجیل
 و حجت علیه السلام بر این کج من اصحابنا و عبارت از اندر زیارت قبر النبی صلی الله علیه و سلم از منته
 الوفا و وجه واحد اقرار مراد با کمالی دعای زائر از جناب الهی برای خود و برای میت در شرع آمده و
 باینطور که الهی بحمت نبی و ولی حاجت مراد و اگر جائز است این جمله از مایه التماس است و دعا
 زائر این طبع که یار رسول الهی و الی الله در جناب الهی عرض کنید که حاجت من برآید و در بیختی از
 افعال و اقوال و تقصیر صحابه و تابعین و شیخ تابعین و ائمه سلیمین و علمای اهل بیت بعد از متقدمین و متاخرین
 تا شاه ولی الله و شاه عبدالعزیز نجوی ثابت در دفع شتر گریه های مائمه و اربعین آید انجیل
 ظاهر نموده ام شاه عبدالعزیز در تفسیر فاقره نوشته اند در حق کردن گویا مسکنی برای من در حق
 است بنابر این است که از او ایام نوین دیگر نمونیدل انتفاع و استفاده جاریست و اندر افاده
 انتفاع نیز متصور بود که اگر لوگ بیرون کو او بیرون کو او را نامون کو او و شهادت کو او و شتر گریه
 او بیرون کو مشکل کی وقت بیکارتی من در او نسی ملودین با نکتی من نفس این مرد و فعل اصل
 شرک نیست شرک عبارتست از اعتقاد الوهیت غیر الله تعالی و بی اعتقاد با افعال این افعال
 شرک شدن نمی تواند بلکه نامورد در شرع وارد افلا از دعونا فلیدا و عینونی یا عباد الله من کانت
 له قبر دره فلیتضاه و لیصل کعبه تلمیظ الهم فی سئلك اتوجه الیک بحمد نیک نبی الرحمة یا محمد

انی تو جهت کب الی برنی فی حاجتی بنده لفظی علی الله شفع فی این بر روایت در تحصیل
 ملا علی قاری شرح آن نوشته در بعض روایات تقضی بصیغه حاضر وقت هم آمده است
 پس سنا و مجازیت شاه عبد الغزیز در تفسیر سوره الشفقت نوشته اند بعض از خویش از این
 اند که جابر بن عبد الله و اشراف بنی فروع خود کرده اند در حالت تصرف در دنیا داده و استعراق آنها
 کمال وسعت در کمال آنها مانع توجه باین سمت نمی گردد و امیسیان تحصیل کلمات باطن از آنها
 بی نمایند و ارجاعات حل مشکلات خود از آنها می طلبند می یابند و زبان حال آنها در وقت
 ترنم باین حالات شرح من آیم بجان گرو آئی بن + قوله او انکی متیقن بانی من ارجعت
 بر این یکی نمی نذر و نیاز کرتی من خود در جواب رد مولوی عبد الحکیم بر استغاثی شاه عبد الغزیز
 بتفصیل تصریح نموده است که نذر او بیا بد و طرق است حسن و قبح اگر طریق حسن در دل باشد اما
 از زبان لفظ نذر کند خلی در آن هست یا نه نظیر اینکه این لفظ در شرع مستعمل برامی معنی است
 که مختص بخداست باید که شاید از ممنوعات شرعی در آن باشد و ادنی آن ترک اولی است
 اما حرام نمی توان گفت قصه سلمان که بجای اسن صبا گفتند شاید است و اگر از الفاظ
 بیشتر که گویند مستعمل عرف این دلیل اشتراک برین کرده گفته آید با یکی نیست انتهى ملخصا
 در تقویت الایمان این همه تفصیل منسوخ و حکم شرک علی الاطلاق نافذ و موکد رفع الدین در
 رساله نذر و مزارات اولما نوشته اند لفظ نذر که اینجا مستعمل می شود نه بر معنی شرعی

چیز عرف آنست که آنچه پیش بزرگان می بیند نیز روی بازی گویند آری نیز شرعی قسمی ران
 گویای می باشد و حکم آن نذر آنست که اگر تحقیق محض برای اولیاست حرام است و اگر بصورت
 است بحقیقت بر یکی ازین سه وجه مباح است آنگی مراد من حاصل شود نذر تو بر خدام انصالح
 رسانم یا باینطور که یا حضرت در جواب آنگی برایش کمالی عاقلیند مگر این مراد حاصل شود از طرف
 تو در جواب آنگی بقدر طعام بقدر رسانم تا ثواب آن غایتش اگر دو یا گوید آنگی برکت خدا
 بزرگ مگر شکل آن آسان کنی اینقدر مال برای تو بدم ثواب آن نخواهد آن بزرگوار سازم منتهی
 شخص شاه عبدالغیر در تحفه نوشته ازین است که حضرت امیر و ذریه او را تمام امت بر شال
 و مرشدان می پرستند و امور بگویند را و البته بایشان میدانند و فاتحه و درود و صدقات و
 نذر و منت بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الدین همین رسوم است انتهی
 بالجملة افعالی که در اینجا شرک قرار داده حکم نموده که الله تعالی خاص نموده است این افعال را بر
 خود در فصل چهارم که نام آن افعال هم بزرگان یا آورده تا اثبات حیرت و حیرت را که ذکر نموده
 و بر آن شواهد آورده سه سر تقلید و تقلید که ذکر خیری دیگر و تخصیص خیری دیگر دلیل باید که موقوف
 دعوی باشد و نفسی مطابق آنچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم صحابه و جمهور سواد اعظم
 باشد نه اینکه لفظی ذکر نموده معنی مخالف جمهور تراشیده این مطلب محض بیگانه بهندان است
 پیدا از تعرض بتفصیل بر فعل که نیست آن حکم شرک نموده است تطویل می کشد و ضیق

وقت رخصت نمیدید از آن اعراض نموده شد فلما از آنچه مذکور شد بحکم بطلان حمله احکام تقویت گشت
 یعنی توان برد و یکدست گفت که کلام فیما بین کلامی در افعالی بوده است که بودن آن معصیت بدلی
 شرعیه ثابت و شارع آنرا اماره و علامت تکذیب گردانیده باشد این چنین شیطان افعالی را
 که حسن و استحباب آن از دلایل شرعیه ثابت و شارع امر بدان فرموده هم کفر و شرک قرار
 دادند حال آنکه ما هم که تنبیه بر اصولی بمخالطه های کل کتابت کون نموده ایم بیانش آنکه شرک اچهار
 قسم نموده اول شرک فی العلم یعنی الهه کا با علم او که ثابت کرنا اسحقیه سیاهی کفر
 بوجوهای خواه یون بجهی کنیهات آنکو اپنی ذات سی حاصل بی خواسته الهه کی فی سی غرض اس
 عقیده سی بر طرح شرک ثابت بونهای دوسرا شرک فی التصرف یعنی الهه کا ساتصرف او که
 ثابت کرنا بخص شرک سی خواه یون بجهی که ان کامون کی طاقت آنکو خود بخود بخوانی یون بجهی که الهه
 فی آنکو ای قدرت بخشی بی بر طرح سی شرک ثابت بونهای سیرا شرک فی العبادة یعنی الهه
 کی سی تعظیم کرنی او کی یکی بر خواه یون بجهی که بیهاپ بی اس تعظیم کی لایق بن یا یون بجهی
 آنکی اس طرح کی تعظیم کرنی سی الهه خوش بونهای اور اس تعظیم کی بکشتی شکلیں که وانی تا
 بی بر طرح شرک ثابت بونهای چوتها شرک فی العادت یعنی اپنی عادت کی کامون بن
 جوه الهه کی تعظیم کرنی جایی بیو غیر کی گری همین استلصا صده تمام کتاب برای اثبات بی مطالب
 آیات و احادیث برخلاف مراد مسوق له الکلام و مخالف تفسیر شریع جمهور را که بی

سیح تجدی ایراد نموده است ماول غلطی و عیاشی ثابت میکنم و اقتصاری نمایم بر فعل کلام
او باید دانسته که شاه ولی الله در فوز الکبر نوشته است که غیر خدا را صفات مخصوص
خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم باراده که تعبیر از ان کبر فیکون می شود یا علم ذاتی غیر از ان
بحواسن دلیل عقلی و منام و الهام و مانند آن یا ایجاد شفا و مرخص یا لغت کردن شخصی
و ناخوش بودن از او تا بسبب آن که است تگدست یا بیمار یا شقی گردد و یا رحمت فرستادن
بر شخصی تا بسبب آن رحمت فرخ نعمت و صیحه بدی و سعید باشد و این شرکان در خلقی جوامع و قریب
امور عظام بچیک و شریک نمیدانستند و چون خدا تعالی برای کاری ابرام فرماید بچیک را
قدرت مخالفت اثبات نمیکردند بلکه شرک ایشان را مورد خصم بعضی بندگان بود و گمان
میکردند که مانند الکبر باد شاه عظیم القدر بندگان خاص خود را با اطراف ممالک میفرستد و ایشان
را در امور جزیه و تلافی حکم صریح باد شاه شده است بخدا و تصرف میدارد و خود را مورد
جزیه بندگان نمی بردارد و حواله سایر بندگان قهار می کند و شفاعت قهار برده با خدا مانده
هست و سلطان ایشان قبول نمی نماید بچنین ملک علی الاطلاق بعضی بندگان خود را خلعت الوهیت
داده و رضا و سخط ایشان در سایر بندگان اثر می کند پس واجب میدانستند تقرب بان بندگان
خاص ایشان بنگی قبول ملک مطلق حاصل شود و شفاعت بر ایشان درجاری امور در حدیث است
باید و ملاحظه این امور سجده بسوی ایشان و زجر برای ایشان و حلف بنام ایشان است

در انو ضروری بقدرت کن فیکون انی انی تخفیفی نمودند و صورتها از سنگ و صدف و روغن و مثل آن
 تراشیده قبله توجیه آن ارواح ساختند و جا بلان رفته رفته آن سنگها را بذر آنها خود
 معبود انگاشتند و خطا عظیم راه یافت انتمی و ایضا قیه را با بیان شاعت عبادت و
 و سقوط احجار از مراتب کمالات انبانیه فکلیف مرتبه الاولییه و این جواب بسوق است بر
 ک اینکه اصنام را معبود ذاتی انکارند انتمی در حجت بالغه نوشته در حال مشرکین فرموده الی
 ان الصالحین من قبلهم عبدوا الیه و تقربوا الیه فاعطاهم الیه الاولییه فاستحقوا العبادۃ من بعد
 خلق الیه کما ان ملک الملوک یخیر عده فی حین خدمته فیعطیه خلقه الماک و یفوض الیه سیر
 من بلاد فستی السبع و الطاعه من اهل ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادۃ الیه الا بضم
 بعبادتهم بل الحق فی غایة التعالی فلا یقید عبادته تقربا منه بل لابد من عبادۃ هولاء یقربوا
 الی الاله لفی و قالوا هولاء یسمعون و یصرون و یشفون لعبادهم فی یرون هولاء هم و یشفونهم
 فقبضوا علی سائر احجار و جعلوا قبله عنه توجیههم الی هولاء فخلق من بعدهم خلف فلم یفطنوا
 الفرق بین الاصنام و بین من علی صورته و خلقها معبودات باعیا بها و لذک ذلک الله تعالی
 علیهم تاره بالنبی علی ان حکم الملک له حاجه و تارک بیان اینها جمادات عالم اجل میباشند
 ام لم یطیشون بها ام لم یعین یصرون بها ام لم یذ ان لیسعون بها و تعریف غریزی
 و مستحاجات یا بجز نیست که تو هم استقلال آن چیز در دهم و فهم هیچکس از شتر عین و غیر

نمیکند و این اسم استعانت بلکه است عاجز است یا بجزیت که تو هم استقلال آن چیز در کار
 شتر کین جگر گرفته مثل استعانت بار و اح فلک و عنصر به بار و اح بنا بره و امثال ذلک
 و این نوع استعانت عین شکر است و منافعی ملت حقیقی است انتهی ملخصه در افراط و تقصیر
 استعانت نوشته بلکه در ادراج و انبیا را در پرده صورت و تمایز و قبول و تعجبها معهود سازد
 و زنی و فرزند و خدمت و منصب از اینان بالله استقلال در خواست کند و شفقت و
 عرض ایشان را در جناب او تعالی واجب القبول گو کرده آن جناب باشد بداند انتهی و ایضا فی
 از انجا که نمیکند در دفع بلا دیگر اندر اینچنانند و همچنین تحصیل منافع دیگران جمیع نمی نمایند بلکه استقلال
 به نمیکند و پس آن دیگران نمایند انتهی و ایضا فی فعال عادی که را مثل نخچین در فرزند و وسیع
 بر ذوق و شفا را بر اضر امثال ذلک را شکر کان نسبت بار و اح خشیه و احصا نام نمایند و کار
 بی شوند و موجدان از تاثیر اسماء الهی یا خواص مخلوقات او میرانند از ادویه و عقاقیر و با و عا
 صلیهای بنده گان او که بهم از جناب او در خواسته انجام مطالب می کنند می فهمند در ایمان
 شان خلل نمی افتد انتهی و ایضا فی اکثر اقسام محررا و کما است بحمدیه مصطفویه علی صاحبها
 الصلوٰة و التحیة اصلاح نموده فخر کفر را از روی و کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم
 اول دعوت علوی است که ملائکه علویه را بان تسخیری کنند با استعانت اسماء عظام الهی و آیات
 فرقانی و اصلی قسم دوم عزائم و دعوت سفلی است که مولا ان ارضیه و جنات را

مسخر میکنند اما باستغاث اسماء و آیات بی شایه کفر و شرک یا تعظیم غیر الله بلکه حکم
 و استعمال و اصلاح قسم بنیوم تحصیل بطبار و ارج طیبه و او ایست که اکثر او می شناسند
 بعضی می آرند و در جواج خود و دیگر خلق بآن منتفع می شوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت
 و تلاوت و در سال ثواب صدقات بر ارج منظر میدارند و اصلاح قسم بنیوم عقد است
 است که از شیخ کبار و اولیاء ابرار برای حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلق بنیوم تنکیف
 بکیفیت عظمی است که نسبت بتغراق در خطه اسمی از اسماء الهی دست داده که سر سبزینی
 برز است روح و ترقی آن از عالم ادناس و الموات است و اصلاح قسم ششم تعمق است
 در خواص آیات و اسماء و ارقام اعداد آنها و ترکیب بعضی با بعضی و تصویر و فاق مبارک
 و اطمینان مختلفه و الواح متفاوتة الخواص نامطالعی از طالع محسوسه را بآن تحصیل نمایند چنانچه در کتب
 تعویذات و خواص اسماء و سوره قرآن مع القیود در شروط و در کتب تکبیر مبطوط و شروح است و
 تبعیت این علم در خواص بسیار دیگر از غصه آیات و خواص روح و درجات و شرف و و باطن
 تعمق میکنند در آن که الله را مزج می سازند با جمله و حقیق می بیند که بخبر کفر و شرک و
 اعتقاد تاثیر کوکب و ارواح مدبره یا ارواح خبیثه شیاطین میگردد و بوقوف بر التجالی غیر الله
 و انهمال در دیدن اسباب و سبب که از مطالعه قدرت مسبب غافل سازدی بود چون این صیغ
 با کلمه زائل شود پس در اصل و حرمت جو غواص مقصوده می باید آن خیر او را بشمار افترا

انتهی و ایضا فی دین الناس من یختر من ذلک البیعی سوانی خدا که مع تحقیق است و موجب
 بالذات غیر از در غایت نیست انداد یعنی بمایان حال آنکه اینقدر دلائل ظاهر و منسی کنیز
 غیر او برابر او تواند شد اگر چه یکس باشد چه جامی این همه نمونه خدا یان باز بر اعتقاد و
 هم اکتفا نمی کنند بلکه در هر چیز آنها را برابر خدا می کنند حتی کیچو نیم یعنی ده ستم و از آنها
 یکی اند مانند دوستی که با خدا باید داشت زیرا که او تعالی را بالذات و بالا صالیه دوست باید
 داشت و بر چه غیر اوست یا بچشم او محبوب است انبیا و اولیا و صلیا یا نبی که برگزیده او تعالی
 حاجت روائی این کس شده الی آخر ما قال فی برخی از ایشان ارواح مبارکه و ملائکه موعود را
 بر مخلوقات یا ارواح انبیا و اولیا و عباد و را بر اخبار و علما را بی ملاحظه علامه متذکر خدا
 و محبوب او بالا استقلال و محبت برابر خدا می سازند و الذین امنوا یعنی کسانی که ایمان آورده
 اگر چه بعضی از این چیزها را برای خدا و بحکم خدا محبوب می دارند و واسطه حصول دوستی می بینند
 و بنوعی مطیع او میدانند لکن نباید گفت که برابر خدا سازند بلکه ایشان را به جماعتی بسیار سخت
 تر و بحکم تر از دوستی خدا هم بست این چیزها زیرا که خدا را بالا صالیه دوست میدانند و این چیزها
 بقدر ظهور محبت الهیه را نهاد باندازه حکم او تعالی دوست می گیرند الی آخر ما قال و نیز
 بر خرد کمال آن مخصوص بذات الهی و فایض از جناب او قلمرو و وساطت را اولیست میدانند
 و اگر سبب می مانند برگزیده او میدانند انتهی اما آنچه خصل کردم ثابت شد که نسبت شرک فی السلام

مگر ثابت کردن علم ذاتی بزمی غیر خدا پس باطل عند کاتبه اسماعیلیه خواه یون سمجی که بیات انکو
 اینبی ذات سسی بخواه البدکی دینی سی و نیز ثابت شد که نیست شرک فی النصف مگر باطل
 پس باطل شد مسلما اسماعیلیه خواه یون سمجی که ان کامون کی طاعت انکو خود بخود بی خواه یون
 سمجی که البد فی انکو ایسی قدرت بخشی بی هر طر شرک ثابت ہو تابی و هم ثابت گردید که از
 افعال حتی که از سجده برای غیر خدا شرک لازم نمی شود بی آنکه غیر را معبود و آله اعتقاد
 کند پس باطل شد قول او خواه یون سمجی که بیهایی پس تعظیم کی لاتی بنین یا یون سمجی که انکی
 تعظیم سسی البد خوش ہو تابی و لما کان ذحال حکم العباده فاما بال قال فی العباده ف
 هرگاه از کلام این بزرگواران نقل مدعا تصریح نمودیم پس اگر جای ذکر قیود نموده باشند محل
 مغایر خود را نیست چه ترک قید انجا محال است باین تعریجات و این فایده را باید دانید
 و از تعلیط اسماعیلیه از راه راست منحرف نشوند بر چند آنچه مذکور شد کافی و دانی است بر این
 منخرعات اسمعیلیات فاما اگر کسی بینه این ادراک درین شک افتد که شاید در تقویة الاله
 اقامت دلائل بر مدعا حتی خود نموده باشد مناسب نمود که بطور اجمال کشف این حال نموده آید
 بشنودید در فصل ثانی که برای رد شرک فی العلم وضع نموده ذکر کرده و در این فصل آیه کریمه
 عنده مفاتح الغیب الیها الیه وایه دوم قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله
 و ما یحوی ان یحییون آیه سیوم ان الله عنده علم الغیاه الخ آیه چهارم من انزل من بعد

من دون البدر من الاستحيب الى يوم القيمة و غیر این دعا بهم آیه بخم قل لا اله الا الله
تفعا و لا ضررا الا ما شاء الله سبحانه این آیات عظام آوردن یکدیگر و متصل الی آخره را
درین مقام عالی از جنون نیست چه مراد این آیت با اتفاق مفسرین توبیح عبده اصنام است
در تفسیر بحر البوحیان نوشته استی لا احب افعلا المبع فی الضلال من بعد الاصنام و هی جاد
قدرة لها علی استجابة دعائهم و بحیان است در سایر تفاسیر باقی مانده چهار آیه کریمه حاصل شده
اینکه علم غیب خاصه خداست در آن ظلام نیست کلام در دعایات و مخترعات اوست که این آیات
مذکوره هیچ علقه ندارد باجماع آیات خصوصیت علم غیب است بخدا تعالی عادت این فرق
است که یک لفظ از جای گرفته بود ای یونون بعضی الکتاب یکفر و بعضی از اعدا انعام
نمود در تفسیر آن لفظ هم مخالفت سواد اعظم و تفسیر بالرای را شعار خود گردانیده هرزه در اینها
می کنند از ایشان باید پرسید که لایطهر علی عبده الله من ارتضی من رسول هم آیه قرانی است
یا نه اگر است این استنباط بدیهی میگوید که درست شود و انحاء که ایمان جمیع کتاب مقتضی
تطبیق و تحقیق است بلید شده که شاه عبدالعزیز در تفسیر غزیری نوشته غیب نام خبری است
که از ادراک حواس ظاهره و باطنیه غایب باشد نه حاضر تا باشد و وجدان دریافت شود
و حساب علامات آن نیز در عقل و فکر نیاید تا بدیهه و مستلال دریافت شود و این غیب
می باشد پیش کو را در زاد عالم احوال نیست و عالم اصوات و نغمات و الحان شهادت

و پیش ازین لذت جماع غیب است و پیش ازین فرشته الکرسی و نشانی غیب است و در نزد
 بهشت شهادت و لذت این قسم را غیب اضافی گویند و آنچه نسبت به مخلوقات غایب است
 غیب مطلق است مثل آمدن قیامت و احکام کونیه و شرعیه باری تعالی در روز و در هر روز
 و مثل حقایق ذات و صفات او تعالی علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص و تعالی
 شانه نامند فلاطیر علی غیب احدی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود هیچکس را و چون
 که رزق و تشبیه و شباه و خطاب یکی در آن اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه حاصل
 نمائند و همین اطلاع دادن کنه ای است که او را اظهار شخص بر غیب توان گشت الی آخر ماقال
 صاحب کشف تا ببرد به مجرد خود در تحت این آیه نوشته فی هذا الباطل الکرامات
 لان الذین یضات الیهیم و انما نوا اولیاء و مر قصب فلیسوا برسل آه لکن باو خود او عیب
 دانستندی انجرف از او بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیه نفی اطلاع بر غیب بود چه که رزق
 فلیسوا شباه و کلامی در آن حاصل باشد از غیر سولان می کنند نفی اطلاع بر غیب مطلقا چه
 آنکه کرامات دیگر ابطال نماید و در تفسیر گذشت که اظهار شخص بر غیب چیزی دیگر و اظهار غیب
 بر شخص چیزی دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید و اما اگر چه اظهار غیب حاصل نیست
 اما اظهار غیب بر ایشان جایز و واقع است از و هم در مقام نوشته و بعضی از ایشان گفته اند
 که حصر بلا خط قید اصالة است یعنی بالا صالة اطلاع بر غیب خاصه غیر بر آن و او را را اطلاع

غیب بطریق داشت و تبعیت حاصل نمیشود و اینها قیود بعضی از قیود مفسرین الی است
 گفته اند که مراد از غیب محض محفوظ است و اطلاع بر لوح چکس اسوای پیغمبران حاصل نمیشود
 لیکن درین کلام خلل است زیرا که اول اطلاع بر لوح محفوظ بمعنی مطالع آن لوح و نقوش بر لوح
 صحیح مروی نیست که پیغمبری را بوده باشد بلکه از اخبار صحیح اختصاص این امر حضرت اسرافیل
 است و او شان رسول نیستند دوم اینکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامت
 است که قبل از ظهور آن موجودات در عالم حاصل شود مگر مطالع نقوش لوح باشد یا
 بی مطالع زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقوم در آن کتاب می شود نه
 دیدن نقوش و این معنی اولیاء را اندر این حاصل می گردد پس دیدن و ندیدن برابر شد
 سیوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعه دیدن نقوش هم از بعضی اولیاء را اندر این
 منقول است پس اختصاص و تصریح نخواهد شد انتهی در مرقاة نوشته للعلیه بساوی و
 فمبادی الاطلاع علیه ملک مقرب و لایزال مرسل و اما الواحق فهو ما ظهر الله تعالى علی بعض
 اجزاء لوحه علم و خرج ذلك عن الغیب المطلق و صار غیا اضافیا و ذلك اذا تنوار الروح
 البقسیة و از داد نوریتها و اشتغالها باطلاع عن ظلم عالم المحسوس و تنجیة ذات القلب عن
 حصار الطبیقة و الموانع علی العلم و العلم فیضان الانوار الالهیة حتی یقوی النور و یسطی فیضا
 قلبه فتعکس فی النقوش المرستة فی اللوح المحفوظ و یطلع علی المعنیات و یتصرف فی احوال العالم

بل تجلی جنبه الغیاض الاقدس بمعرفته الیهی شرف العطا یا تکلیف لغیره انتهى و بعد از
ایراد آیات شروع نمودند که احادیث اول از این حدیث قائلند احدی من فیما بینی یعلم ما فی
غیبه فقال دعی هذه وقولی بالنهی کنت تقولین جانی تا مل است که در حدیث صرف حکم ترک
کردن این قول است و پس از رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم شرک فرموده و نه امر بجدید
ایمان و قوی به که در غیبه که بودند از این منع نفرموده پس آوردن این حدیث بی فایده است دوم
از عایشه رضی الله عنہا که قطع نظر از تفصیل علم که از تفسیر غیری و غیره نقل کرده ایم در حدیث
شرک نیست پس ساق آن درین باب بیجا است حدیث سیوم و الله لا ادری و انما عول الله
ما یفعل فی ولا یکم در خانه را بعین الحاقیه هم این حدیث مذکور است آوردن حدیث مشکل محو
الحج که علامه از انواع کلام در معنی آن کرده باشند در مقام استدلالی از کمال اصلا است آیات
حکامات و احادیث بیانات بکثرت برخلاف آنچه مدعی در شرح آن نوشته ضابطه صریح
وجود و لسوت یعطیک ربک فترضی عسی ان یشک ربک مقام محمود الیغفر الله لک
ما تقدم من ذنبک و ما اخر عن النبی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم انا اول الناس خروجا اذ ابغثوا انا خطیبهم اذ وفدوا و انا مشیرهم اذ ائیسوا و لو ان الله
یوسد بیدی و انا اکره و لو اعم علی بی و لا فخر اخرجه الترمذی عن ابن عمر عن العاص قال قال الله تعالی
یا جبریل اذهب الی محمد فقل له انا ستر ضیک فی اتک و لا تسرک عن جابر خاتمی قالی

الله صلى الله عليه وسلم لا تمس النار سما آتاني او آتاني من آتاني اخرجه القبرندي عن ابی سعید بن
 الخخیر سید شباب بل الخخیر اخرجه القبرندي عن جابر لا يدخل النار احد من ابناء تحت
 الشجرة اخرجه مسلم وابوداود والترمذي وحديث عشرة مبشرة مشهورات الغرض ان
 استقصا راين قسم احاديث از صحاح نموده اند کتابي مرتب گردد در نجاشي در شرح شفا
 و اما ماوراء الله صلى الله عليه وسلم علم علم الاولين والاخرين قلعه كان آخرها الله بعد انقطاع
 عرض جبريل له حاله که عدم افاده اوله عايشي واضح گردد باز بر سر اصل سخن می آید
 که شریک فی العلم موافق تصریح کبریا و نیست مگر ثابت کردن علم ذاتي برای بخیر خدا و آنچه
 دعوی تمیم نموده از حیثیک دین ثابت نکرده آیات علم غیب نقل کرده بطویل لا طایل بر
 و حالش نیز معلوم گردیده که غیب اضافی خاص بخدا نیست بلکه خاص غیب مطلق است
 و اظهار قبول مرتضی بر آنهم واقع پس آنچه گفته که بکار فکری راهی شریک ثابت بتوای
 که او نکوایا سبحان که در نزد یک سنی برابر سنی یعنی است غلط محض و محض معنی
 یعنی شنیدن از در و نزدیک برابر خاص کار خداست دیگر از اینچنین فهمیدن شریک است
 حال آنکه شنیدن خدا از در و نزدیک برابر اصل معنی ندارد چه او تعالی را با همه اشیاء و امکنه
 نسبت واحد است و تصریح کرده اند جمهور که مراد از قریب که واقع است هم قریب مکانی
 نیست در حقیقت اثنا عشریه نوشته عقیده است و یکم بنده را اتصال مکانی و قریب است

با حضرت حق تصور نیست قرین که در انچه تصور است بدو منزهت و ضامن می خوشنود
 و بس اینست مذنب اهل سنت آنتهی پس غیر تصور خاص فمیدان کار عقل نیست و در
 نمودن ارواح کاملان از بزرخ بخوبی ثابت شاه عبدالعزیز در تفسیر مقام علی بن موسی
 روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمی شود و مثال آن در وجود انسانی روح
 بصری است که ستار دمای هفت آسمان را درون چاه می توان دید آنتهی در چند عبارات
 سیوه این مضمون از تفسیر غزیری بالا آمد که راست در حدیث صحیح موجود است صلوات علی فانی
 صلواتکم تبلیغ نیست کتم کلمه است گفته فاده همان حنی میکند که اسمعیه شرک قرار داده اند در
 بشر حدیث نوشته قال القاضي و ذلك ان النفس الذکوة القدسية اذا تجردت عن
 الذبذبة عرجت و اتصلت بالالاء الاعلی و لم یبق لها حجاب قبری الکل کالمث یذهبها و با
 الملک فیه سیر یطلع علیه من سیر که ذلک نیز آنچه در حدیث صحیح وارد شده فانه اذا قال
 ذلک اصحاب کل عید صالح فی السموات و الارض موافق اصطلاح دین جدید بشرک نخواهد بود
 نعوذ بالله من بیده الوسواس الحاصل باعتماد اهل اک استماع ارواح در عالم بزرخ کلان
 اختیار از هر جا که باشند و اطلاع بر احوال آنها با ایجاد و اسماع و اعلام خدای عزوجل
 بشرک لازم می آید نه عالم غیب خاص خدای تعالی در فصل سیوم که در بدو بشرک فی التضرع
 و وضع تنه و ذکر در آن فصل فیه که در بدو آن عید سلک است قلن کشی و لا یحار

۸۲
 سید الخ و آیه کریمه قل لا املك لكم ضرا ولا رشدا الخ و آیه کریمه و یعدون من دون الله مالا کثیرا
 لهم الخ و آیه کریمه لا تدع من دون الله لا یفعلک ولا ینفعک الخ و آیه کریمه قل للذین یرغمتم من
 دون الله لایعلو علیکم شیء من قال ذر الخ ازین آیات کمالات هیچ نوع ثابت نمی شود و دعوی که در اول
 کتاب نموده و شمار کرده کارنا و گفته خواهد بود هیچی که ان کامون کی طاقت او سکو خود بخود
 ای خواهد بود هیچی که الله فی او سکو ایسی قدرت بخشی ای هر طریقی سستی که ثابت نتوانی ما
 از کبرانی او نقل کردیم که محذور تصرف باشد معطل است و بس عاده آن عبارات بیجا دیده
 است بعد از ان ذکر نمود حدیث از اسالت فاسال الله و اذا استعنت فاستعن بالله و خود
 نوشت که مشکوٰۃ فی باب التوکل و الصبر من الکلمات آورده حدیث باب توکل در باب ترک
 عجب کار است و تخصیص سوال استعانت در حدیث بانیاد و اولیا خالی از جنون نیست حدیث
 و هم ان قلب ابن آدم کل و اید شعبة فمن اتبع قلبه الشعب کلها لم یال الله بای و اد بلکه من
 توکل علی الله کفاه الشعب این خبر اتی است بالاتر از اول که در نفس حدیث لفظ توکل موجود
 و سندش است ایامش که مقابل توکل است حدیث سیوم و سیال احمد کم حاجت کلها
 حتی یال له لجا و حتی یال شعب فعلا اذا انقطع بامسحوت عنده یح علما ندارد حدیث چهارم
 لما نزل و انذر عشیرتک الا قریبن علی النبی صلی الله علیه وسلم قرآنیه فخص فقال یا کنی انقذ
 انفسکم من النار فانی لا املك لكم من الله شیئا و لا اغنی عن الله شیئا الخ فما قال یا

فاطمه الزهراء فبک من الناس علیها صلوات من فانی لا اغنی عنک من التبت
در بیان اینجندیت عجب جراتی نمود که فانی لا الملک لکم من الدشیا ولا اغنی عنکم من الدشیا
ترجمه نمود من این کلام آنیکه تنهاری الدکی بهان کچه عدم مناسبت ترجمه بالفطاحه دست خط
است و اعتقاد نیامدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار کسی از اهل قربت پیش خدا کا
نیست در تفسیر غزیری روایت نموده است که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اول
من امتی املی نمی شوم بنوا شتم ثم الاقرب فالاقرب من تریش و صحیح بخاری صحیح مسلم
حضرت عباس رضی الله عنه روایت قال قلت یا رسول الله بل اغنی عنک فانه یقول
و یغنی لک فقال نعم هو فی شخص من نزلوا لانا لکان فی الدک الانض من النار
پرسید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار آن قریب هم خلد آمد که ایمان نه آورده بکار آمدن
اهل بیت نبوی بخانست که محل خطاب شد یکیک علاقه با آنحضرت کا و آمدن بیت در شفا
قاضی عیاض و غیره کتب حدیث از ابو بکر خمر ویت معرقه آل محمد براهه من النار
جب آل محمد جاز علی الصراط و الولاية فمدل محمد امان من العذاب و در تاج ابریت که خوف
بیان حسب تقویة الایمان از انظار و غیا نیست و آن انیکه در آیه کریمه قل سیده ملکوت کل
شیء و یوحی و لا یأمر علی ان کتم قل لعل لعل سید قل فانی تسجدون لفظ ملکوت را
نموده تصرف و از همان آیه کریمه صریح ثابت که مشرکان برای بتان خود بت

نمیکردند بلکه خاص میکردند بالبدین این قسم شرک مختصره نجدیه یعنی شرک فی التوفیق
 شرک است که در شرکین یافته نشد سدا فاده نقیض مدعای کند و تنبیه نصیب
 اگر ختم الهی نیست چیست عبارت ای مقام آنچنان فحلت که مانا بکلام عقل نیست ظاهر این
 فقه را از ان دولت عظمی و نعمت علیا محرومی است و بدین اثبات اینهمه زیادت فصل
 چهارم در شرک فی العباده ذکر کرد اول آیه تقدیر سلنا لوجا قومه انی لکم منه مذنبین
 الا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم آیه دوم لا تسجدوا للشمس ولا للقمر سجدوا
 للذی خلقهن انکم تمایه تعبدون آیه سیوم و ان الساجده فلا تدعوا مع الذل
 و آیه لما قام عبد الله یحیی کادوا یموتون علیه لبه آیه چهارم و اذن فی الناس بالحد
 یا توک رجال الخ آیه پنجم افسق بل غیر الله بایه ششم یا صاحبی الجن ارباب تفسر قون خیرام
 الله الواحد القهار الله ازین آیات دعاوی که در اول باب نبوده اصلا ثابت نیست کما بینا
 سباقا حدیث اول من سره ان یتشبه بالرجال قیاما فلیتبعه مقعده من النار حال آنکه سابق
 مذکور شد حدیث دوم لا تقوم الساعة حتی تلحق فی قایل من امتی الشریکین حتی تعبدوا
 الا ذاتان حدیث سیوم لمن الله من یخرج غیر الله حدیث چهارم لا مذنب الا لله حدیث پنجم
 الا ان الله یخرج حدیث پنجم یخرج الله حدیث ششم لا تقوم الساعة حتی
 تضطرب البیات فی الارض و فی الخلقه این همه احادیث را با دعاوی مختصره

بهیچ علامه نیست علی بن ابی قیس در فصل نجم ذکر نمود آیات و احادیث را که بعضی
 از دعا و تحضیر یکبار و بعضی تحمل و تحمل که بیان آن بجای دیگر موجود خاص اعلام و بقید
 مطلق و مشترک را عام قرار داده انواع مغالطات را کار بند گردیده شاه ولی الله
 تحت بالغه نوشته قال رسول الله صلعم الشوم فی المرأة والدار والفرس قول التفسیر الصبیح
 الله فی یومیه مورد الحديث ان هناك سببا خفيا غالبا يكون به اكثر من تروج المرأة
 مثل انحراف غير مبارك و تحجب الرجل اذا لته التجرة علی شوم امرأة ان یرج نفه تبرک
 و غيرها وان كانت جملة اوقات مال و سحر ان کتاب است اما الرقی تحقیقها التمسک بکلمات
 البنا تحقق فی المثال و اثر القواعد الیة لانه نعمها ما یکن فیہ شرک لاسیما اذا کان من القران
 او السنة او ما یشبهها من التضرعات الی الله و العین حق و تحقیقها تاثیر المام نفس العارین
 و صدقه تحصل من المام بها المعین و کذا نظرة الجن و کل حدیث فیہی عن الرقی و التامیم و التولدة
 فحمل علی ما فیہ شرک او انما ک من السبب بحیث یفعل عن الساری حملت و اما بسفال
 و الطیرة تحقیقها ان الامر اذا قضی به فی الملار الا علی رجا تلوت بلونه و قایح حلت علی سحر
 السحر کس ففها الخ و منها الالفاظ التي تنوع بها من غیر قصد معتد به و بی شبهه الخ و
 الخفیة التي لا یقصد الیه بالذات و منها الوقایع الجوية فان اسبابها فی اکثر من الطبیعة
 ضعیفة و انما یخصر بصورة دون صورة باسباب فلكية او انفعلة امر فی الملار الا علی

وكان العرب يتبعون بها على ماياتي وكان فيه تحير وامارة وسواس بل ربما كانت
 الكفر بالسودان لا تلح الهمة الى التي فهي النبي صلى الله عليه وسلم عن الطيرة وقال خيرا فقال
 يعني كلمة صالحة يحكم بها ان صالح فانها العبد من تلك القبايح وتفي العدو على المعصية فلي
 اصلها لكن العرب يظنونها سببا مستقلا ويسون التوكل راسا والحي ان سببته هذه الاسباب
 انما تتم اذا لم يحقد قصار المعنى خلافة لانه اذا انعقد اتمه السد من غير ان يخزم النظام والتجبر
 عن هذه السكتة على الشرع انها اسباب عاوية لا عقلية والهاية تفتح باب الشرك فغالبوا
 كذلك يقولون فيها عن الاشتغال بهذه الامور لان تبه ليست لها حقيقة البتة كيف
 ولا حاديت قطارها على ثوب الجن وتردده في العالم وعلى ثوب اصل العبد على ثوب اصل
 انشوم في المرأة والفرس والدول فلا جرم ان المراد لفيها من حيث جواز الاشتغال بها ومن حيث انه
 لا يجوز الحي حتم في ذلك فلا يسمع خصوصية من ادعى على احد انه قتل ابا وامر ضبا باوخال الدبل الرضبة
 عليها وخو ذلك كيف وانته خبير بان النبي صلى الله عليه وسلم نهي عن الكهان وهي الاخبار عن الجن
 يشبه نهي عن الجن التي كانها تم لاسئل من حال الكهان اخبر ان الملكة تنزل في العنان فتذكر
 الامر قد قضى في السمار فيسرق الشياطين السمع فتوجيه الى الكهان فيكذبون معها ما لا كذبة
 يعني ان الامر اذا انقضى في الملك الاعلى يترشح منها شخات على الملكة الساخرة التي استعدت
 الله انهم فرجا اخذتهم بعض اذ كيا ر الجن ثم تليق الكهان انهم بحسب مناسبات جبلية كسبية

فلا تشكك ان النبي ليس معتمد اعلى عدهما في الخارج بل على كونها مرتبطة للخطا وان شئت
 كما قال غرس قائل قل فيها اتم كبر منافع الناس اشبهما الكبر من نقصهما اما الاقوال والحوادث
 فربما بعد ان يكون لها حقيقة فانك انما اتى النبي عن الاشتغال بدلائل الحقيقة
 التبتية وانما تارث السلف الصالح ترك الاشتغال به ودمت تغليب عدم القول بتلك
 التأثيرات لا القول بالعدم اصلا وان منها ما يلحق بالبيدهيات الدوائية كاختلاف الفصول
 باختلاف احوال الشمس والقمر وتجدد ذلك ومنها ما يدل عليه الخبر والتجربة والرصد كمثل ما يدل به
 على حرارة الشمس والجمل وبرودة الكافور ولا يبعد ان يكون تأثيرا على وجهين وجب شيبة الطبايع فلما
 ان لكل نوع طبايع مختصة به من الحار والبارد واليبس والرطوبة بها تسبك في دفع الامراض
 فكذلك لا خلاف ان الكواكب طبايع وخواص كشمس وطوبى القمر فاذا جاز ذلك الكوكب
 في محله ظهرت قوته في الارض لا تعلم ان المرأة انما اختصت بعبادات النساء واطلاقهن في
 يرجع الى طبيعتها وان خفي ادراكها والرجل انما اختص بالحركة والجمهورية ونحوها المعنى في مزاجه
 متكررا ان يكون لكل قوى اربعة والمزج بالارض انما كثر هذه الطبايع الخفية ومنها ما يشبه
 قوة روحانية مشتركة مع الطبيعة وذلك مثل قوة نفائس في الجنين من قبل امه واثمة المولد
 بالنسبة الى السموات والارضين كالجنين بالنسبة الى امه فذلك القوة تهيأ العالم بخصائص
 بصورة حيوانية ثم انسانية وحاول تلك القوى بحسب الاتصالات العقلية انواعا وكل

الخواص ثمانية عشر في هذا العلم فحصل لهم علم النجوم وقد عرفوا بها الواقع الآتية غير ان القضاة
 اذا اتفقوا على خلافه جعلوا الكواكب بصورة بصورة اخرى قريبة من تلك الصورة واتم السد
 قضائه من غير ان يخرج نظام الكواكب في خواصها ويعبر عن هذه الكواكب بخواصها
 عادة الله لا بالزوم العقلي ويشبه بالامارت والعلامات ولكن الناس جميعا توغلوا في هذه العلم
 توغلا شديدا حتى صار منطته لكفر الله وعدم الايمان فحسبوا ان لا يقول صاحب توغل في هذا العلم
 بفضل الله ورحمته من جهنم فليقبل يقول مطرنا بنور كذا وكذا فيكون ذلك صاهة عن حقيقة الايمان
 الذي هو الاصل في النجاة واما النجوم فانه لا يفرجه الله به بل الله على حسب حكمته علم احد
 اولم يعلم فذلك وجب في الملة ان يخل ذكره ويهتدى من تعليمه ويحير بان من اقتبس علما من النجوم
 اقتبس شجرة من شجر زاذو ما زاد وفضل ذلك مثل التوريت والا يخلل شدة النبي صلى الله عليه وسلم
 على من اراد ان ينظر فيها لكونها محرفة ومنطته لعدم الانقياد للقران العظيم ولذلك نبوا عنه
 خفا في در شيخ شفا نوشته لا تقولن احدكم ما شار الله وشار فلان هذا النبي تنزيهه لرعائيه
 ببرك العطف بالواد الوهيمه للتدوي ودر شيخ حديث بس خطيب القوم انت نوشته امر النبي
 صلعم الخليل بالافراد لئلا يؤسهم كلامه التسوية والخطب الذي قرب عبده بالاسلام ومثله قوله
 لا تقولوا ما شار الله وشتت اولاد فتم منه التسوية فيخص مكران كذا ذلك لقوى ان الاحتمال
 حديث ابي داود الذي علم فيه النبي صلى الله عليه وسلم انه ليع خطبة الحاجة انتهى ملخصا

در همان تقویم الایمان در حدیث السید سواد نوشته که لفظ سید و معنی دارد یکی آنکه خدای تعالی
و مختار بود و محکوم کسی نباشد خود برین خوانده که با معنی سواد خدا تعالی دیگر سید گفتن بر او است
دوم آنکه از دیگران امتیاز داشته باشد بلین معنی دیگران اگر گفتن درست است و بلین معنی غیر صلی الله
علیه وسلم را سید عالم گفتن درست است انتی مخصوص چندین قاعده خاص برای توضیح اطلاق
سید صاحب زینبید احمد بر زبان جاری گردیده بگو تمام مبادی در اینجا بر کنده چه هرگاه مقرر شد
که بعد از اواده معنی از معانی حکم تبدیل می شود پس بی سبب این قاعده مخصوص شد پس
در عهد جاری گردیده و حکم قطعی شرک نمانده گردیده بعد از سواد علام می و بی بخش چگونه مطلق
شرک گردیده موافق حق و مطابق آنچه در نظام بی اختیار از زبانش برآمده بهر حال که موقوف است
باز اواده معنی عهد و ظاهر که موسی عبادت رسول مراد نخواهد داشت و گمان بر کردن با آنکه بیض الطین
وارد مفیدیم نیست اگر گویند که لفظ عهد در محاوره معنی دیگری نماند محض غلط است عهد از عهد
و عهد العصاد احادیث موجود است بالجمله از همین بیان او اکثر مسمیات او باطل می گردد تمام علمای
و مفسرین در تمام و اکابرند اسباب بعد در محال اصول عهدیه قوی بخوار داده اند و شیخ محمد
عابدی انصاری که از عمده علماء حرمین بود و از مجتهدین هم بود که زبان صحت آن مرحوم را
بسعادت کند و اجازت او خود را معلوم ساخته در مائمه سایل بر سایل شیخ مرحوم احتجاج می کند
برسانه دارد خاص در این مسئله و احتجاج نموده است این تمییز را الحاصل اطلاق الفاظ مشترک می

مستقامت و نیت و اراده خاص معنی مصیر و تصریح اقرار و ادعای بشارت که کفر گردد تشریح است
 جدید در شرح که احتمال مجاز و استعاره و کنایه هم که مصحح کلام باشد معتبر است چنانچه در سابق
 ذکر یافت شام صاحب در تحفه اثنا عشریه نوشته اند معنی امامت که در اولاد حضرت امیر فاطمه
 و یکی از دیگران از اهل بیت می باشد پس قطبیت ارشاد و منبعیت فیض و نهایت بود و لهذا لازم این است
 کافه خلافت را از همه اطهار مروی نشده بلکه از ان چیده و صاحبان برگزیده خود را بآن فیض خاص
 مشرف می ساخته و هر یکی را بقدر استعداد و باین دولت می خواسته اند تا آخر تا قالی ازین است که
 امیر و وزیر طاهره او را تمام امت بر مثال ایران و مرشدان می پرستند و امور مکتوبه را او استبانت
 میدانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام این راجع و مغول گردیده چنانچه با جمیع
 همین محال است انتهای پرپرستی و مرشد پرستی و وابستگی امور مکتوبه بایشان نذر و منت بنام
 ایشان نسبت تمام است باید دید و دم نباید زد و در تفسیر غریبی متعلق به سوره الف شرح نوشته
 نشین دوازدهم محبوب نازنینی یا چینی بلکه کعبه مثالی که تجلی جمال الهی بدن او را استایه خود
 و طور تمثالی که انوار حسن الهی بر آن تافته شان محبوبیت الهی در و جلوه گرفته صید و لبا به
 جاذبه نجات می کنند و بزرگان هزار عاشق حسن انبی دیوانه دار از بی توقع منفعت و استفاده که
 از و در دست بجاذبه بکشد او دیده می آیند و بر استایه او سجده می کنند و مشتاق اسرار جمال
 اینند و این نیز تیره را نذر است است که بچکس را از بشر دست نداده اند مگر بطیف این محبوب مقبول

برخی از اولیای امت را شمر از این محبوبیت نصیب شده و سجد خلاق و محبوب لیاقت اند
 حضرت غوث الاعظم و سلطان المشایخ نظام الدین دلیا قدس سرما انتهی الدتعالی
 از اسما و حسنی خود رسول الله صلی الله علیه و سلم را قریب بستی نام عطا فرموده در شفا و دعا
 باید دید که بتصریح و تفصیل موجود از انجمل روف در حیم و مومن و بهمین عزیز و حق خیر و عظیم
 و شکور و شهید و نور و امثال آن و سوا اسمائیک الله تعالی آنحضرت را صلعم سنی فرموده است
 انصاف آن حضرت ب دیگر اسمانم در حدیث صحیح وارد است مثل فی ذی آخر و طاهر و باطن و غیر
 حالا بیان میکنم تفریط داده از اراط و تفریط را که باعث گردیده برین زبان سر اسما و آن
 خطا است در معنی لفظ اگر و شرک باید دانست که لفظ اگر بمعنی معبود است و غالب در عرف
 شرع اطلاق آن بر معبود بحق است و بمعنی موجود واجب لذاته در تفسیر کبر در سور فاطر
 مذکور ان الله هو المعبود سوا رب عبد بحق او باطل ثم غلب استعمال علی المعبود بحق در تفسیر رحمان
 نوشته الله اسم لذات المعبود فهو ان لو خط فیه المعنی لم یقصد فلهذا لک لایوصف به ثم
 غلب علی المعبود بالحق و هم در تفسیر رحمانی از امام رازی نقل نموده حیث قالی الله هو الخیر
 الاثر فی الابهی الواجب لذاته البغزه عما لا یلیق به المعبود بغیره و شرک در شرع عبارت
 از شرک یک گردانیدن غیر خدا را بخدا در الوهیه خواه در الوهیه بمعنی استحقاق عبادت مثل
 پرستان خواه در الوهیه بمعنی وجوب وجود مثل محسوس و حسانه مسائل که ترمذی نموده

در الوهیت و استحقاق عبادت و گفت که شرک در شریک گردانیدن غیر خدا را بخدا
 در الوهیت یا در استحقاق عبادت است انتمی نظا نموده و خطایش ثابت از بهمان سند که
 به اینجا ذکر نموده و موقوفه فی شرح العقاید للنفسی الا شرک هو اثبات الشریک فی الاله
 بمعنی وجوب الوجود کما للبحر و بمعنی استحقاق العبادۃ کما للعبده الا انصدام و همین است
 شرک بحدوث عنه که کفر است و لیس و همان است مراد از آیه که بیان الله لا یعقر ان شرک
 به و یغفر ما دون ذلک و اطلاق لفظ شرک بر دیگر اشیا مثل طیره و یا و حلف بغير الله
 و غیر ما باین معنی نیست چنانچه بجای خود این امر محقق است در حدیث دارد که الطیره شرک
 و لکن الله ینیبہ بالتوکل اگر کفری بود از توکل چگونه دفع میشد و معانی شرک خانه و
 و این طائفه گوشتا نه ولی الله متقی شود قابل احتیاج نیست و انچه شیخ نجدی شرک غیر مغفور
 شخص را به کریمه تقسیم نموده بشرک اعلی و شرک ادنی سزا می شرک اعلی خلود فی النار است
 شرک ادنی محدود و معین در علم الله تعالی و هر دو غیر مغفور مغفرت این هر دو شرک ممکن است
 در باقی گمان الله تعالی را اختیار است که سزا دهد یا مغفرت دهد بشری است جدید معنی این
 جمیع است و شرک غیر مغفور که سزا می آن محدود قرار داده اند خود تصریح نمودند که
 و نه عنده التوضیح بیان کرد و صرف همین قدر ظاهر است که این شرک سواهی قسام اربعه یعنی
 شرک فی العلم و شرک فی التصرف و شرک فی العبادت و شرک فی العادات است

که این قائم شرک غیر مغفور که سرخس او ظلم باشد مستند که آن شرک قابل توحید و تعزیر
 ایمانست بمولود اسمعیل و مولود عبدالمجید در همین بحث از مولوی یار علی ما بگوید تلمیذ مولانا
 بحر العلوم قدس سره مزمع و محجج شده بودند و شرکان عرب اصنام خود را اندر بعضی معبود
 اعتقادی کردند و همین بود شرکشان و شرک توحید بودند یعنی یک بودن اله اعتقادند
 و از کلیطیه لا اله الا الله سخت تبری منمودند و گفتند اجعل الله واحدا و احدی از الهی
 عجاب و انطلق الی الارضهم انما اشعوا و اصبر اعلی الهام ان فی البشی یزاد اگر اصنام خود را اله
 اعتقاد میکردند انکار از کلیطیه است عجاب از آن چه معنی دارد و از شنیدن آیه کریمه اله اکبر
 واحد تعجب چرایی کردند و تفسیر غریبی هم نوشته این خبر و این اندر این ایضا از ابواب
 روایت کرده اند که چون این آیه در مدینه نازل شد کافران مکه این را شنیده خیلی خجسته کردند
 و گفتند که کیف یسبح الناس الی واحد و ان محمدا یقول الهم الله واحد فلیا تنای آیه بیکان
 من الصادقین و کلام شاه ولی الله نقل نمودیم در آن نیز موجود که جابران رفته رفته این
 سنگها را بذاشته و معبود انکاشته و هم در سطره قرآن نوشته اینجواب بسوق
 بر قومیکه اصنام را معبود ذاتی انکارند از تهی القرض از بودن شکین عرب محققان
 اصنام و کافران که این لایم همین کلام و در سخنشان بیان را بر خدا و الوهیت یعنی
 معبودت تمام کتاب و سنت و کتب شریعت بر این و بیان کوچک ابدان

مشرکان بر طاق نسیان گذاشته در او خسران خزان اقرار و بهتان حیران و پشیمان
 اندگی گویند که پیغمبر خدا کی وقت کی کافر بیانی تو نگواهد کی بر این زمین جانی بی بلکه او بیگانه
 مخلوق او را و سیکانده بجهت بی او را و سکی مقابل کی طاقت ثابت نمیشد کرتی بی مگر بی بیگانه
 او نیست مانی او نیز نیاز کرنی او را و نگویا وکیل او در خارش بی بیگانه او را و کافر و شرک تبار
 کوئی کسی سبی به معامله کری گو که او سگ و اسد کابنده او در مخلوق بی بیگانه او را و شمل او در شرک
 بین بر این منشا و تعلیل قول است بجهت بی الحاح چه مشرکین بتان خود و مالک ملک علی طاعت
 و بر این خدا در صفات کمال و مقابل او نمیدانند مگر بتان را اند اعتقادی کردند و در الوهیت
 بمعنی معبودیه که مشرک عام را شرک بران است بر این نمیدانند و همین بود شرکشان در امور جزیه
 بالاستقلال و شفاعت بتان معبود که از واجب القول گو کرده است بختاب باشد میباید چنانچه
 چیزی درین باب از کبرای او مذکور است بحد بیان قرن شیطان از اعتقاد الوهیت بتان نسبت به مشرکان
 انکار نموده را شرک بر افعال نهاده افعال در سوره مشرکین را بتان نسبت بانی او و یا با وجود
 عدم اعتقاد الوهیت و معبودیت شرک و کفر قرار دادند و حال افعال اینکه بعضی حرام بعضی
 بعضی مباح بعضی مستحب بعضی منکر بعضی واجب چنانچه چیزی از ان گذشت و مناسبتی فاد
 چند امور اندکی اینکه با وجود دعوی توحید معنی کل توحید نمیدانند همین که معنی کل بیان کنندند
 نشان ردی کرد و درین باب برابر مشرکان اند و ضایع غیب مشرکان از کل توحید و

نمی گردد و همچنین در باب این کرده شیطان چه مشرکان معتقد الوهیت بتان سواهی خدا
 که از کلمه توحید بسبب لغوی الوهیت بر سر او یکی مذہب مشرکان رد گردید و نجدان میگویند که فطرت
 معتقد الوهیت بتان نبوده اند پس کلمه توحید که در مذہب مشرکان میگذرد دعوی این بدعتیان هم
 میکند لفظ ابد را در تمام تقویر الایمان معنی شرعی ترجمه نموده جای بسی جای بسی نوشته اند
 و آیه و ما امرنا الا لعباد الله و الحما و احدا الا الله و سبحانه عما یشرکون ابد را بمعنی مالک ترجمه
 و در حدیث قدسی عملوا الله لا اله الا الله غیر بی لفظ شما که ترجمه نمود بهر طریقی این پریشان فطرت
 جان بر زبان نیامده که نجیته بر هم میفتد دوم اینکه در آیاتیکه افعال و اقوال شرکین منضم عبادت
 مذکور بحدیث عبادت صرف بسبب افعال و اقوال حکم شرک قائم نمود چنانچه در ذیل آیه و الذین
 اتخذوا من دونه اولیاء ما تعبد بهم الا لیقرنوا الی الله لعلنا نؤثقت اسس یسیعوا بهم که
 جو کوئی کسیکو اپنا حمایتی بگنجی گوید چنانکه که او کسی سبب سی خدا کی نزدیک حاصل بونی
 سوره مشرک ہی او چو بنا اور الله کاننا شکر معنی آیه اینکه کسیانکه گرفتند غیر خدا را اولیاء
 که عبادت نمی کنند ایشان را اگر برای اینکه نزدیک گردانند ما را سوسی خدا تحقیق الله حکم خواهد
 در میان شان و خبر بیک اختلاف می کنند در آن تحقیق ابد بایست نمی کنند کسی را که دروغ گو
 و ناشکر است از آیه کریمه بر روی خود ظاهر که بیکر بر اتحاد اولیاء و عبادت شان بر
 نزدیک خداست ولیقرنونا متعلق به لغوی صلب تقویر الایمان لیقرنونا را با اتخذا

متعلق نموده و بعد از آن میان کان کم بکن قرارداد مطلق نمیدان کسی دیگری را ولی خود شرک
 قرارداد اگر چه بداند که سبب آن اولیا نزدیکی خدا حاصل می شود نمود با بدمنه و همین حال
 او در بیان فوائد سایر آیات اگر مطلق ولی غیرین کسی را شرک باشد تا در آیه کریمه ناکوکم
 الله و رسول الله الذین آمنوا الذین تصومون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم الغالبون من یولی و رسول
 و الذین آمنوا فان حرب الله و الذین تصومون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم الغالبون من یولی و رسول
 و یفرون بعض در شان راست آمده است تسویم نمک به جالفط من دون الله و
 باشد انهره را تفسیر کمتر نموده قرارداد که شرکین تیان را برابر خدا نمی دانستند چنانچه
 ایراد بعضی غیره نموده است و در تفسیر غیری هم همین معنی نوشته و ادعای تشبیه کریم من دون الله
 یعنی تضرع و زاری دعا کنید معبود خود را سو خدا تا درین کار شمارد و نماید و عمل مثل کار
 اینتهی قیام کریم من دون الله یعنی حال آنکه نیست شمارا سو خدا کار سازی که کار
 محاسن و معاد شمارا اصلاح کند انتهی و من الناس من یخفون یعنی جماعت هستند که برای خود
 می گردانند از راه کمال ضلالت در آید و از خدا و میت بر آید من دون الله یعنی سوای خدا که نعم
 حقیقی و محبوب بالذات غیر از دوز عالم نیست الله یعنی بنمایان خدا حال آنکه اینقدر دلائل
 ظاهره منع می کنند از آنکه غیر او برابر او تواند شد اگر چه یک کس باشد چه جای این نحوه خدا را
 انتهی بالحق خطاب است بقوه الامان درین خصوص کما یطریق ثبات اول که بخلاف است

[illegible]

و شبهه بمحال الملوک الی ملک الملوک بحال الشعار والذمار بالنسبة الی السلطان المصغر
 بالجودت و من ذلك فطقت بالشرائع من تفویض الامور الی المملکة و استجابة دعای المظفر
 من الناس فظنوا ذلك کتصرف الملوک قیاسا للخاب علی انشاد درین مقام ذکر کردن
 ترجمه مقدمه باید یکدیگر مناسب نبود و سوزن هر چیز را گنئی است که در وجود و عدم آن چیزی را
 اگر گنئی است و فروع و عوارض که وجود و عدم آن نیز وجود و عدم آن منوط نیست که توحید
 اعتقاد حصه الوهیت در واحد و اقرا و شرط است نه در گنئی اعمال غایب و در ذره و حج و ذر و غیره
 از فروع و عوارض است که بی اینهمه توحید موجودی توحید یعنی بی اعتقاد حصه الوهیت در واحد این افعال
 و اعمال اعتباری ندارد یعنی ادا کننده این افعال بی اعتقاد و اقرا موجودیت علی بن القیاس گن
 شرک اعتقاد شرک است و الوهیت و اقرا شرط است و سجد و طواف و نذر و قربان غیره
 از فروع و عوارض که بی اینهمه شرک موجودی اعتقاد الوهیت این اعمال و افعال اعتباری ندارد
 یعنی ترکیب این افعال بی اعتقاد و اقرا شرک نیست شرک گن محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 را الله اعتقاد می کردند و اقرا می نمودند و همین بود شرکشان که برای رد آن قرآن مجید نازل گردید
 و اصنام را مالک علی الاطلاق و موجود کل نمیدانستند صرف الوهیت ثابت می کردند
 از راه غلط فهمی یعنی الله تعالی را بر خود قیاس کرد که یک باد شاه خبر گیری بلاد و در دست بی
 شرک و احوال کردن نمی تواند باین جهت الله را شرکاء و اقرا و داند غری برای عزت

دادن و در برای دوستی کرانه بی معوق برای حفظ از دشمنان و غیر ذلک غلطی نشان نمود
که خاص را عام نمودند یعنی صفت الوهیت را که خاص بانست عام فهمیدند و بخندیم هم از آن
غلطی عام را خاص فهمیدند یعنی تصرف انبیاء و اولیا را که عام است و مشابه تصرف خدا در تائید
قدسی یعنی با سبب ظاهری تعلق ندارد و در خویش و با دشمنان نیافته در دو تم افتادند که این
گونه تصرف خاص بخداست کیما اینچنین تصرف برای بزرگان اعتقاد کنند مشرک گردند
بر دو فرق یعنی مشرکین سابقین و لاحقین در غلط فهمی برابرند و سبب غلطی هر دو فرق قیاس
غایب است بر تائید بخدا که مشرک واجب الاحترار است حکم مشرک هم بخلاف شرح و تائید
پس قرن شیاطین بخلاف کتاب نیست و جمهور جماعت بعضی آیت را که لفظ دون در
است در آن یافتند دون را با دون تعبیر نموده چنان قرار دادند که مشرکین آن عهد انعام را است
اعتقاد میکردند بلکه مشرکشان همین افعال سجده و طواف و تقبیل و سفر برای زیارت و غیره
و قوامین باید کردن در صایب و ند کردن و تعظیم کردن و امثال ذلک بودند که این
افعال بانی یا ولی یا ائمه یا شهید یا شریف کند مشرک است گو اعتقاد الوهیت داشته باشند
و درین کمال بی دینی نمودند و لفظ دون که مشرک است در معنی اودن و غیره و جمهور مفسرین
اندرین مقام تصریح نموده اند که مراد غیر است اگر از جمهور مسلمین کاری نیست پس در کلام است
برخی بی لفظ دون هم موجود است حالا در حدیث الان و ابلا این قرن شیاطین است

قل لو كان فيها آلهة كما يقولون اذ لا تسبحوا الى ذي العرش سبيلا لاتدع مع الله لها اخر
 فلكون من المعذبين لا تقولوا ان الله لا يتخذوا الهين شريك ام لم يعلم الله غير الله سبحانه العباد يشركوا
 الرحمن الله تعالى الله عما يشركون الرحمن الله تعالى الله عما يشركون الرحمن الله تعالى الله عما يشركون
 الارض بهم يشركون لو كان فيها آلهة الا الله لقد تافسحوا الله رب العرش عما يصفون اجعل الله
 آلهة واحدا ان هذا الشيء عجائب اطلق الملا من ان اشوا واصبروا على التمسك ان هذا الشيء
 الى اصل الانبياء ذكره كذرا في شانه ثابت كشرع معتبر في توحيد وشرع ان صفت اوست است و
 كه ان صفت در غير ذات واحد حق تهيج یافته نمی شود نه بالذات و نه بعلت او تعالی شانه نه کامل
 و نه ناقص همین سبب شرک اخبث الخبث است گردیده که مستلزم قییم صفت خاص است بخلاف
 سایر صفات و انفعالی او تعالی که مخلوقات خود را بر اسم علی تفاوت مراتب در این چیزها شرک است
 عطا فرموده است فجلناه جميعا بصيرا وجعلنا من الماء كلشي مما يالحى هو الذى احيانا علم آدم الله
 كلها تكلم الله موس ترديد و عرض الدنيا و مات و ان الا ان ايشا را الله لا تكليف الله الا ان
 از این آیات محکمت شرک در صفات ذاتیه نبوتیه که عبارت است از حیات و علم و سمع و بصر و کلام
 و شیت و قدرت و اراده و نهج و شرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمی پذیرد و بجهت
 صفات اضافیه و افعال که ناشی از صفات ذاتیه اند و متعلق بآن مثل تصرف و تعالی
 غیب انی بعلم و امثال ذلک چرا که این چیزها مخلوق هم عطا گردیده و صفت متشرک

اضلاع مطلقا قابل عطا نیست در این صفات و افعال باعتبار صفات خاص ذات افعال
 و افعال خاص او تعالی یعنی چنانکه خدا تعالی راست یعنی حیاتی که خدا تعالی راست است آنچنان
 چنان و قدریکه خدا تعالی راست است آنچنان قدرت و علم و سمع و بصر آنچنانکه خدا تعالی راست
 و تصرف آنچنانکه خدا تعالی راست برای دیگر ثبات کردن هم در شرک شدن نمی تواند چه
 نبض قرآن و سنت ثبات که شرکین اصنام خود را اینچنین اعتقادند اشتند و مشرک بودند
 پس ثبات شد که شرک شرعی باعتبار صفات با افعال نیست بلکه بار او بر امری است غیر آنها
 و آن صفت الوهیت است که از اعتقاد آن در مخلوق در صفات ذاتیه هم شرک می گردد
 و اگر اعتقاد الوهیت نباشد از اثبات سایر صفات شرک شرعی نمی باشد و از این ثبات شد
 که با اعتقاد غیب دانی و تصرف مخلوق که این اعتقاد غلط و باطل باشد شرک شرعی جایز میگردد
 این پنج بابت شیطان اصل مطلب را فرود گذاشته در شرک بر چهار چیز نهادند علم و قدرت
 و افعال عبادت و افعال عادت باید دانست که این احکام توفیقی اند می بایست که در حق
 خود را از کلام شارح ثبات می کرد حال آنکه چنان نیست در فصل اول که برای تحقیق و تمیز
 شرک و انبهار شناسنت آن عقد نموده در اینجا اشیای کثیره را ذکر نموده حکم کرده که شرک
 است و در آن مقام باید فصول اربعه تفصیلیه با ثبات آن نبرد و چند و ایجاد شرع نموده
 حال آنکه از کلام شارح تعجبی ظاهر و بر تمام اهل اسلام متشدد و در کتب عقاید و ادب و کلام

است شرک مکرر صفت الوهیت و سایر صفات ثبوتیه و اضافیه را در شرک داخل نیست
 این است شیطان از جمله صفات صفت علم را اعتبار نمودند و دیگر صفات را در وجود خلاف
 المعقول و النقل اما اول پس بر آن مردم ترجیح بلا مرجح و تخصیص لا یخصص به صفات
 در احکام ثبوت برای ذات یکسان برابرانه آنا نافی پس باقی مخالفت آنچه منقول است
 از شرایع صریحه کلام و سببی و نیز فصل که برای این قسم عقد نمودند و ذکر نمودند در آن آیات
 احادیث که دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بخدای عز و جل و این بحث دیگر است
 کلام در شرک است و نیست در آن آیات و احادیث که این صفت معتبر است در شرک و نیست
 محصل آن که هر یک که علم غیب خاص خداست و پس پس بر که غیب خاص خدا را برای مخلوقی
 ثبات کند این اعتقاد باطل و مخالف شرع است نه آنکه شرک گردد چه بر سلطان مخالفت شرع
 شرک نیست و عبادت است شیطان است که یک لفظ از یک جا گرفته بهیچ خیال اطراف
 و جوانب نموده در اصول دین نظر نه انداخته زبان درازیهایی کنند همچنان درین بحث
 هم تعلل آورده اند حالی نیست که درین آیات تخصیص علم غیب است بخدای عز و جل و در آیه
 که میگوید لا یظهر علی غیب احد الا من اراده من رسول استقامت موجود اگر غیب را شرک می گویند
 اظهار دیگری بر او امکان نداشت چه مفسرین و اکابر درین تطبیق نموده اند بتقریب غیب که غیب
 خاصه خدا غیب مطلق است و غیب عطا کرده غیب اضافی است غیب که خاصه بخدای

عزوجل است غیب مطلق است یعنی آنچه نسبت به مخلوقات غایب است نه علما
 یعنی آنچه غایب است از ملک و تشابه است نزد بشر مثل کیفیات جسمانی یا بالعکس شایع
 عالم بزرخ و بهشت و دوزخ و سایر آنچه متعلق است به ملکوت پس اطلاع نزد بشری به
 تمام ملکوت و اطلاع روح کاملی در بزرخ بر تمام احوال احوال اهل افراد نوع خود بلکه بر تمام
 عالم ترا نمی غیب مطلق نیست بلکه طحاوی در تفسیر دیگران هم تصریح نموده اند که اطلاع بر
 تمام لوح محفوظ هم غیب مطلق که خاص نبی است نیست و یا خارجیه برای حضرت ابراهیم
 و بر بعض اولیا را هم بقواته منقول نمی نمید در قرآن و علم آدم و اسماء کلاما و آنچه نوشته
 من نعم ان راجع الانبیاء و اولیاء حاضره و ناطقه صراحتا کاین غایت جهت
 چه همای آسمی چه توفیقی اند و در اسمای حسی حاضر و ناظر و در نیست و به در تمام فصل از
 آورده اش ثابت می شود مگر طایفه اعمام سجای شهنید این لفظ را از زبان می رند و در قرآن
 موجود تکلف اذ اجنبا من کل امه تنهید و جنابک علی بنو لا و تنهید اقال رسول الله صلی
 علیه و سلم عرضت علی اعمال امتی جنه و استنهاضت فی محاسن اغمالها لادعی
 باط عن الطریق و وجبت فی مساوی اعمالها النجاسته کیون فی المسجد لاند فن رواج مسلم
 صلوا علی فان صلواتکم تبلغنی حیث نتم و خطا عظیم که درین مقدمه نموده اگر اول دعوی
 نمود که هر حاضر و ناظر بودن و در هر ریز و وقت برابر داشتن حاضر بخدا است

انتهی متعالی که گویا اشاره است بعب مطلق و در آن کلام نیست تفریع نموده بران بدین نوع
 پس اگر کسی بداند که من به گاه نام نمی یابم یا اولی بر زبان می آرم او را شرعی گرد و مشترک گردد
 انتهی به بینید که مصرع علیه مطلق بود و تفریع مقید و اضافی افسوس که این امت شیطان
 را در مطلق و مقید عام و خاص حقیقی و اضافی تفرقه محسوس نمی شود بهر گاه در تضاد
 امتیاز کردن نمی تواند تا فهم مراد صحیح از او شان آرزو داشتن خال خام است این کلام
 اینجا در شرک فی العلم بخوان از جمله افعال خدای عز و جل تصرف را در شرک قرار داد و در
 آنچه در روان مذکور شد یک نکته در یافتنی است که اسم مباحث قرآن مجید در شرک و در بیان
 هم این لفظ وارد نگردیده که تمام فصل متعلق آن به بینید بکنایه این لفظ در آیات و احادیث ذکر
 کرده اش نیست پس شرک شرعی نیست و نیست مگر شرک بنجده و همچنان در زمین باقیمان
 افعال عبادت و افعال عادت در شرک نهاده و همو کماتری و اصل مسئله افعال را باید
 باید داشت که بحال انشیر کار خواهد آمد و آن اینکه نسبت بافعال که اختصاص مع الطول دارد و گفته
 یعنی آن افعال را از زندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگری
 با عطاء الوهیت او شرک نیست و بی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایه الامر مجموع خواهد بود و قید
 طلب با اختصاص از برای آن است که بعضی صفات و افعال خاص اند برای خدا اگر طلب
 نیست نشاء ان حکم الله که اختصاص حکم بخدا از آن یافته می شود مگر طلب نیست یعنی

بخاص ما حاکم گویند و دیگری را میگویند که خصوصیت طلبی منع از غیر نمی باشد و
 مثل ای که نسبت به خصوصیت استعانت باید تعالی از آن یافته می شود و طلب نیست
 یعنی خاص از طلب بد کنند و از دیگری کنند که خصوصیت طلبی منع از غیر نمی باشد
 انتهای ترجمه المقدّمه و عقیده دوم گویند بدعت حرام و کفر است و توهین می کنند بدعت را
 با آنچه حادث شده باشد بعد از زمانه تبع تا بعین و آنچه حادث شده باشد در زمانه صحابه و تابعین
 و تبع تا بعین بدعت نیست مدار بدعت بر تحدید زمانی است و قبح و بدی را اعتبار نمی کنند
 یعنی چه بعد از این از منته حادث شده بدعت و حرام و کفر است نیک باشد یا بد بعضی
 ملاحظه ظاهر به باین راه رفته اند علامه مصری نوشته لاشک ان ما تقولوا ابتداء قبح فی
 و اختراع فصح مخالف لاجماع السالکین حاصله ان ما حدث بعد الازمنه الثلثه المشهوره
 بالخرجه فیه بدعت ضاله لا یتوقف فیها الخیر و ما حدث فی احد منها فیسر بدعت و کلا الامر
 باطل و ان قطعاً فان اکثر البدع المقطوع لقیحها بل کانتها اصول فی القبح و السوء فلما یتصور قبح
 و اسوئتها انما حدثت فی هذه الازمنه الثلثه اما البدع الاعتقادیة التي هی کل افراد البعید
 فالخرجه و النصب الرخص باقیما من التفضیل و التبریر و الطور و کذا القدر الاجابة و خلق
 و الاعتزال و غیره کلاها حدثت فی هذه الازمنه و کذا اکثر البدع الحلیة الاموتیه اما حدثت فیها
 فبطل ما قالوا ان ما حدث فی احد منها فیسر بدعت و لاشک ان الخیر متوقف فیما بعد

الاثنته الثلاثة المذكورة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل امتي مثل غيث لا يدرى
 اولها خيرا واولها اخرها وورد ايضا من سنن في الاسلام ستة خمسة فائدة اخرى
 عمل بها ومن سنن ستة سنينة فلهذا وزياد من عمل بها فبطل ما قالوا ان ما حدث بعد الاثنته
 المذكورة لا يتوقع فيها الخيرة انتهى خلاصة لمعه كيه در رديعه نجيديه در بيان نقل مسكنه ونجده
 رساله في تحقيق البدعة جمعها فيها اقوال الائمة المستدين والرجال المنجدين المبتدعين المحمدين
 في الدين هم الذين روى سلم في صحيحه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يكون في آخر الزمان
 وجالون كذا البون يا قومكم من الاحاديث بالسمو انتم ولا اباؤكم فاياكم واما بعد لا يضلواكم
 ولا يفتنواكم صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم وانطبق ما قال على النجدي على الوجه الكامل الائمة
 فانهم يفتنون تلك العقلاء ويشعرون بالسلمين بذكرهم عدم سمعهم وسماع آباؤهم لعنفاتهم ويقولون ما
 يقولون قال صلح في النجدي انك الزلازل النفس وبها يطلع قرن الشيطان فتقول قال الشيخ
 الامام العلامة محي الدين ابو ذكريا يحيى برشرف النودى في تهذيب الانصار واللغات بدع
 بدعة بكسر الباء في الشرح هي احداث ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهي منقسمه
 الى خمسة وقية قال الشيخ المجمع على امامته وجلالته وعلمه في انواع العلوم ودرجته ابو محمد الشيخ
 عجب بن همام رحمه الله في آخر كتاب القواعد البدعة منقسمه الى خمسة ومجتمعه ومنه وكرهه
 ومباحه قال والطريق في ذلك ان تعرض البدعة على قواعد الشريعة فان دخلت في قواعد

فهي واجبة أو في قواعد الحرمين فحتمية أو الذب فمذوبة أو المكرهية فمكروهة أو المباح فمباحة
 وللبديع الواجبة اشتمل منها الاشتغال بعلم النحو الذي يفهم به كلام الله وكلام رسوله وذلك
 واجب فان حفظ الشريعة واجب لا يتأتى حفظها الا بذلك ومالاتيم الواجب الاله فهو واجب الشا
 حفظ غريب الكتاب والسنة من اللغة الثالث تدوين اصول الفقه الرابع الكلام في الحجة
 والتعديل وتتميز الصحيح من سقيم وقد دلت قواعد الشريعة على ان حفظ الشريعة فرض كفاية
 ولا يتأتى ذلك الا بما ذكرناه للبديع المحترمة اشتمل منها ما سبب المقدرية والمجربة والمنجنية
 والمنجسة والرد على هؤلاء من البديع الواجبة والبديع المذوبة اشتمل منها احداث الربط والاطلاق
 وكل احسان لم يعهد في العصر الاول ومنها التراخي والكلام في دقائق الصفات والجدل
 ومنها جمع النجافل للاستدلال في المسائل ان قصد ذلك وجه الله تعالى وللبديع المكرهية اشتمل
 كخرق المساجد وتزويق المصا وللبديع المباحة اشتمل منها المصانحة بحجب الصبح ولو حضر
 منها التوسع في المأكول المشرب للمساكن وليس الطباة وتوسيع الامكان
 يختلف في ذلك فيجعل العلماء من البديع المكرهية ويجعلونه اخرون من البديع المذوبة في عهد
 الله صلى الله عليه وسلم فما بعده وذاك كما لا ستغادة في الصلوة في السجدة اخرج كلامه
 وروى البيهقي باسناده في مناقب النبي صلى الله عليه وسلم قال المحدثات من الاساور ضل عن احد علماء
 من الخلفاء فيه لو احذر منه بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام

تسهر رمضان لمعت البغية فلهي انهما محدثة لم تكن اذا كانت ليس فيها رطل من فضة
 آخر كلام في نفي انتهي عبارة التهذيب قال الحافظ ابن حجر في فتح الباعث شرح الاربعين
 النووي في شرح حديث عايشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من أحدث
 ائمة تارة وخرع من قبل نفسه في امرنا اي شأننا الذي نحجي عليه وهو ما شاع عند الرواة
 واستمر العمل به ومن ثم جازني رواية دينار المراد الحكم بما ليس منه ما ينافيه ولا يشهد بشي
 من فوائده وادلة العائنة فهو دأى مردود على فاعله لبطالته وعدم الاعتدال به سواء كان
 منافاة لما ذكره بمشهورية بالكيفية كذا في ذلك ولا خلاف في اشتراط اركنه عبادة كان
 فلا يخل الملك مطلقا على الاصح من خلاف فيه للعلماء او للزيادة على الشرع فيه نحو الصلوة
 دون الضوء او لا تركا به منها فيه كالصلوة بنحو منصوص فيه او الحج بالحرمان والبيع للمعصوم
 والاختلاف مع افتراء كبيرة والمعصوم مع نحو كذب البيع مع نحو تجس غير مما هي عليه كلام
 خارج وبه بعض الاولاد على ارضي في الضعيف في الجمع والاصح الصحيح فان النبي في هذه الامور خارج
 بخلافه للذات فانه بطلان كذب المحرم الصيد ونسبه للنصف بلا عذر فلا يرجع عليه جماع الصالحين
 والحاج قبل التحليل امانا في ذلك بان شهيد له شئ من ادلة الشرع او قواعده فليس يرد على
 فاعله بل هو مقبول عنه وذلك كسائر الرطب وخانات السيل وسائر الفروع البر التي لم تعبد في القصة
 الاول فانه موافق لما جازت به الشريعة من اصطلاح المعروف والمعاونة على البر والتقوى

كما تصنف في جميع العلوم النافعة الشريفة على اختلاف فنونها وتقرير قواعدها وكثرة
 المضامين وفرض المقتضى بيان حكمه وتفسير القرآن السنة والحكام على الاسانيد والتمسك
 وتبني كلام العرب بنزهة ونظرة تدوين كل ذلك واستخراج علوم اللغة فالتحقيق المعاني والعبارة
 والاوزان فذلك كله وما شاكله معلوم حسنة ظاهرة فائدة يعين على معرفة كتاب الله وفهم
 معاني كتابه وسر رسول صلعم فليكون ما وراءه كتحصيل الاصول والفروع وما يحتاج الى
 الاستدلال به من العلوم الآتية او المكتوبة في القرآن في المصنف ووضع الزاوية ومنها تصنيف
 الكتب فريد ايضا جها وتبينها وغير ذلك مما روي عنه من تهذيب الدين واسطى واسطى
 مقبول من فاعله شاب عليه مدح ومن ثم استجاز كثير من الصحابة رضاه كما وقع للماني بكرو
 زبير بن ثابت رضي في جمع القرآن فان عمر اثار به على ابي بكر فوافقه من انزل القرآن بموت
 الصحابة كما فهمه فقال يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بقية ثم شرح الصدوق
 لفعله لانه ظهر انه يرجع الى الدين وانه غير خارج عنه ومن ثم لما دعي بن ثابت وامره بان
 قال كيف تقفل شيئا لم يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال وانه لم يزل
 يراجع حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرها وما وقع المعرف في جميع الناس الصلوة
 التي روي في المسجد مع تركه صلعم فذلك بعد ان فعله لم يزل وقال عمر لعنت الله على من ادى
 لانهما وان حدثت لفس فيها رد لما مضى بل موافقة لانه صلى الله عليه وسلم اعلم

القول بحجية الامراض وادراك ذلك بوقاية صلى الله عليه وسلم وقال انما نفعي ما احث
 وخالف كتابا او سنة او اجماعا او اثر اهل البيت الصلاة وما احث من الخير ولم يحث
 شيئا من ذلك فهو البعثة المحمودة والحاصل ان البعثة الحقة متفقة على نهى ما هو مبغى واقتضى
 شيئا مما لم يلزم من فعله محذور شرعي ومنها ما هو فرض كفائية كتصنيف العلوم ونحوها
 مما مر قال ابو ثناء شيخ المصنف رح ومن احق ما ابتغى في زماننا ما يفعل كل عام في اليوم
 الموافق ليوم مولده صلى الله عليه وسلم من الصدقات والموت واظهار الزينة والسودر فان ذلك مع فيه
 من الاحسان الى الفقراء شكر بحجة صلى الله عليه وسلم وتعظيمه وجلالته في قلب فاعل ذلك شكر
 الله على ما من به من ايجاد رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي ارسل رحمة للعالمين وان البدع السيئة هي ما خالف
 شيئا من ذلك صريحا او التزاما قد يمتنع الى ما يوجب التحريم تارة والكره تارة اخرى الى ما يظن ان
 بطاعة وقربة الى آخر ما قال قال في شرح قوله وفي رواية مسلم من عمل مثلك مما ليس عليه
 امرنا اي حكمنا او اذنا بخلاف غيره مما روي من ثم ستر رسول الله عليه وسلم باخذنا الله
 بالوار في غزوة تبوك مع عدم امره به ومنه على ذلك لانه من المصالح العامة وهي لا تنقض
 على امر بها بخصوصها وكذا اقتص في كل تخصيص الدليل عام بدليل خاص او عام لانه عليه
 امر الشرع بخلافه لا بغير دليل ومع صلى الله عليه وسلم بالا على صلواته كعتين كلما توضا
 مع انه لم يأخذ منه صلى الله عليه وسلم نصا بل استنبطه من الامر بمطلق الصلاة

وقال في شرح قوله فهو رد في الحديث دلالة للقاعدة الاصولية ان مطلق النهي يقتضي
 المنع عنه ثم شرع في حديث وقد حكم عليه بالرد المتسلم للفساد وقال في شرح حديث الخراج
 العباسي رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا
 يا رسول الله كانها موعظة مودع فاولاها قال او عليكم يتقوى الله السمع والطاعة وال
 نام عليكم عبد الله الامين بان قرب الشئ فخر الحق على طريق التقدير والرفض والقبول
 ولما تروى في نسخة من بني سعد سجادة لوكيف قطاة بنى الله تبتا في الجنة والامين بالاجابة
 بالغيب ان الشريعة تحتل حتى توضح الولايات في غير المهاد الامر بالطاعة حثية
 ايتجار لاسون الضدين اذ الصبر على ولاية من لا يجوز ولاية اسون من اشارة الفتنة التي
 لا دار لها ولا خلاص منها ويرث الى تعقيب ذلك بقوله وانه من بعث منكم فسيرى اخلافا
 كثره افعليكم بشتي وستة الخلفاء الراشدين المهديين وهم ابو بكر ثم عثمان فعلي ثم حسن رضي
 عنهم فان عرفت عن هؤلاء اربع بعضهم اولى بالاتباع من بقية الصحابة اذ اوقع الاختلاف
 بينهم فبين من ثم قال بعض العلماء يقدم ما اجتمع عليه الاربعة ثم ما اجتمع عليه ابو بكر وعمر فبين
 حق المصلحة في تلك الاربعة القريبة من الصحابة المأني زمانا فقبول بعض
 لا يجوز تقليد غير الائمة الاربعة الامام الشافعي والامام مالك والامام ابني حنيفة والامام احمد
 رضي الله عنهم لان مولا ردة عرفوا قواعد اسمهم واستقرت احكامها وضد ما اتوا به

وحرر ما فرعا حكما فقل ان يوجد حكم الا وهو منصوص لهم اجمالا او تفصيلا بخلاف غيره
 فان لم يسم لم يحرر لم تدون كذا لك فلا يعرف لها قواعد يخرج احكامها عليها فلم يخرج
 تطبيقهم فيما حفظ عنهم لانه قد يكون شرطها بشرط اخرى وكلوا الى غيرها وفيها من قواعد
 فقلت ان الله لم يحلوا ما حفظ عنهم من قيد او شرط فلم يخرج التطبيق من عضوا عليها بالحق
 اياكم وحدثات الامور فان كل بدعة هي لغة ما كان مخترعا على غير مثال سابق ومنه بدع
 سموا به الارض اي موجودها من غير مثال سابق وشرعا ما احدث على خلاف امر الشارع
 ودرئ له الخ من العام فسلالة لان الحق فيما جارية الشرع فالاي رجع اليه يكون فسلالة اذ ليس
 بعد الحق الا الضلال والاراد بالحدث الذي هو بدعة وفسلالة ما ليس الاصل في الشرع
 وانما الجمل عليه مجرد الشهوة او الاضافة فهذا باطل قطعا بخلاف محدث له اصل في الشرع
 اما جعل النظر على النظر او غير ذلك فانه حسن في هوسنة الخطا والاشدين الائمة المهتدين
 ومن ثم قال عمر بن الخطاب في التراجع نعم البدعة هي فليس ذلك مذموما مجرد لفظ محدث او بدعة فان
 القرآن باعتبار لفظه وانزاله وصف بالمحدث اول سورة الانبياء وانما مشا والذم ما قرأ
 به من مخالفة السنة ودعائية الى الضلالة فالما اصل ان البدعة منقصة الى الاحكام المخالفة لها
 اذ عرضت على قواعد الشرعية لم تخل عن احدها الامور المذكورة فمن البدع الواجبة على
 الكفاية الاشتغال بالعلوم العربية المتوقف عليها فهم الكتاب والسنة كالنحو والصرف

والمعاني والبيان واللغة بخلافه وضع القوانين ونحوها بالرجح والتعديل ويميز صحيح
 الاحاديث من مقبها وتدين نحو الفقه واصوله والآلة والرد على نحو القدرة والخبرة
 والمخرجة والمجتمعة ومحل بسط كتب اصول الدين لا يحفظ ان شرعية فرض كفاية كما دلت عليه
 القواعد الشرعية ولا يتاخر في حفظها الا بذلك لانه ما لم يتم الواجب الا بالضرورة ومن البدع المحرمة
 هذا سائر اهل البدع الخالفة لما عليه اهل السنة والجماعة ومن الهندية احداث نحو الربط
 والدارس كل احسان لم يعهد في العصر المبدل والكلام في دقائق التصوف والبدل
 جميع الحاصل الاستدلال في المسائل العلمية ان تعدد بك وجه ائمة ومن المأذونة بخوف
 المساجد وترويق المصاحف ومن المباح التوسع في تزيين المآكل والشارب الا لاسباب
 الاكمام وقد يخلف العالم في ذلك فيحمله بعضهم كروا بعضهم وكذا المصاحف عصب
 والعصر على ما قاله ابن عبد السلام لكن قبيح المصنف بما اذا صاح من يومه قبلها بالاسس
 هو قبلها فمصاحفة مندوبة لانها عند الفقهاء سنة اجماعا وكونه خضصها بعض الاوائل
 فوطئ اكثر لا يخرج ذلك البعض عن كونها مشروعة فيه وما تقر علم ان قوله وحديث
 الامور عام اريد به خاص فسنه الخلفاء والراشدين منها مع انما امرنا باتباعها ارجو عسا
 اصل شرعي وكذا سننهم اريد به خاص اذ لو فرض خليفه راشدين عامه امره
 بسنة لا يقتضي دليل شرعي امتنع اتباعها ولا ينافي ذلك رثه لانه قد يخطئ

وینفع المستقیم بیا و اعلم ان الکلام ما عام اریده عام نحو والد کل شیء علی علم او خاص اریده
 خاص نحو فلما قضی زید منها و طار و جفا کہا او عام اریده خاص نحو اویت ملکن کل شیء
 او خاص اریده عام نحو ولا تقل لهما اف ولا تنهیا ای لا تؤذیهما لشیء من الاذیه
 عبارة الفصح المبین من بعد ذکر نموده عبارت سیرت شامی را در باب مولد خیر البشر
 صلی الله علیه وسلم که مشتمل است بر نقل استخوان استخاب از جم غفیر و جماعه کثیره از علماء
 و یاده اسلام مثل ابو بکر سخاوی و ابن جریر و ابن کثیر و ابن فضال و ابوشامه شیخ نووی
 و ابن جوزی و ابن طبرانی ابن قطل و شیخ ابی عبد الله بن محمد بن النعمان جمال الدین عجمی
 یوسف الحجازی و یوسف ابن علی بن زریق و الوکر الحجازی و اباموسی الزهری و ابن المطاح
 و نخلص کتابی و تعلیم الدین بن جعفر و نصر الدین بن شیخ عمر موصلی و صدر الدین بن حجر و غیرهم
 که هر یک از ان کرام از عباد دین و ارکان اسلام و مقتدا و مستند خاص عام اند و ثبات کرده
 حسن آن بدلائل تفصیله و کسیکه کلام کرد در ان کلامش را در نموده و ان را جرات تفصیل در
 استحقاق بیان نموده ایم و در اینجا خوف تطویل اعاده نمودیم بعد نقل سیره شایسته
 و بعد از آنکه فتقول قد ثبت بامر ابن البدعة انما هی فی امور الدین و التشریع و الحدیث فی
 الدنیا لیس بدیعه و ان البدعة منقصة الی خمسة و فیهما واجبة و منها محرمه و منها مباحه
 و منها مکروهه و منها مباحه و الحدیث من الدنیات ان خالف الکتاب و السنة و الاجماع

او الاثر بهی صلا و درود ان لم یحافلها فلیس یرد و ما کان منها بخرافه بدعت مخدوعه و ان البدعت الحسنة
 متفق علی حذفها فاما اختراع مبتدعة زماننا من اطلاق البدعت الهیة علی کل محدث فی امور الدین
 و الدین و قصرها فی التبحر فنبشرا بالجهل و الاحجاب بانه و الاحترا علی الله و رسوله و انما
 در فتوی جواز خمس نوشته اند و در آنکه هیئت اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام
 کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم و حاضرین نمایند از تقسیم معقول در زیاده یا غیره
 نه اصلی الله علیه و سلم و خلاصه را شدین خود اگر کسی باین طور بکند بآن نیست زیرا که در تقسیم
 قبح نیست بلکه فایده احیاء و اسوات را حاصل می شود و انتهی مولوی رفیع الدین صاحب
 یم فتوی درین باب نوشته اند از همان است پس ادب و عادت ختم طعام بدعتی مناجات و غیره
 ندارد و انتهی امام غزالی علیه الرحمة در احیاء العلوم نوشته الادب الحاسن موافقه القوم فی
 العیام اذا قام واحد منهم فی وجه صادق من غیر ریا و تکلف و قیام باجتناب من غیر
 اظهار و جد و قیام له الجماعه خلاصه موافقه فذلک من ادب الصیحة کما ان جرت عادت
 طائفة نتیجة العناية علی موافقة صاحب الوجد اذا سقطت عمامة او خلع الثیاب استقام
 عنه ثوبه بالتحریق فالموافقة فی هذه الامور من حسن الصیحة و العشرة اذا الخالفة نوشته
 و کل قوم رسم و لایب من مخالفة الناس باخلاص کماد و فی الخیر لا یسما اذا کان
 اخلافا فیها حسن العشرة و الجمال و تطییب القلب بالمساعدة و قول القائل ان ذلک

بدو نکرده که در صحابه قلیس کل یا حکم بابا حنه متوفی عن الصحابه و انما المجد و در عترة تراجم
 مستثنی از ارباب و لم یقل النبی عن شی من هذا القیام عند الدخول لکن من عاده
 العرب بل كانت الصحابه لا یقومون لرسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعض الاحوال
 رواه انس رضی الله عنه و لکن اذا لم یثبت فیہ نبی عام فلا نری فیہ باسا فی البلاد التي جرت
 العاده فیها باکرام الدخول بالقیام فان القصد منه الاحترام والاکرام و تطیب القلب و كذلك
 سایر انواع الماعده اذا قصد بها طیبه القلب و اصطلاح علیها جماعة فلا یس بماعده علی
 بل الاحسن الساعده الا فی ما ورد فیہ نبی لا یقبل التذلیل عقیده شیون فعل مباح بلکه حسن
 سائر امور خیر از مدامت و ملازمت و تخصیص زمانی و مکانی حرام و کفر میگردود و این عاده را
 گویند که گون و نه یاقاب بوقلمون جلوه نمائش میدهند که در رد احقیقات از ادبیه شبهات نموده ایم
 در اینجا مختصری ذکر میکنیم در صحیح مسلم از عایشه صدیقہ رضه روایت احب الاعمال الی
 ابو مہربان قل و در صحیح بخاری از مسروق مروی است احب الاعمال احب الی الله قال
 المذموم و در صحیح بخاری از عبد الله بن عمرو بن العاص رضه روایت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 لا یکن من فلان ان کان یقوم من اللیل فترک قیام اللیل و در صحیح مسلم از عمر رضه روایت
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن حزنه او شی منه فقرا ما یر صلوٰۃ الفجر
 و انظر کتبه که کاغذ قره من اللیل و در صحیح بخاری از عثمان بن عفان رضه روایت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

من ليل او نهار وعقب صلوة او غير ذلك فتارة ان يذكر وياتي به او ان كان فلا يملك شيئا
الملازمة ولا يثبت في قضاءه شيئا من رد قول رئيس تجديده الفعل المباح بتقيد الزمان
والمكان غير ما يصير كما ذكرنا بل الفعل المندوب الحسن ايضا مثله فوشتة ذلك بيتان وكذا
وافترأ على الله ورسوله نجا الف للشرع وقد جعله اصلا مؤسسا ونجا عليه سيرة كثيرة
وليس له اصل من ادعى فعليه ان ياتي بآية والله عليه اودع شيئا مصرحة به واذا لم يثبت
الاخرع في الدين بوالدته الضالة وطالما طال بنا بولاء على هذا الدعوى وانما سلكنا
فما كان لهم بذلك من علم انهم الا يخرجون وقد باعنا من اثبات هذا المبتدع طالما طال بنا
بذلك الحق والدينه وان كان المدعى وقد انبأ لا ابطال دعواه كيفي ولكن المقصود النصيحة
بالجهرية الصريحة فيقول فيما ذكرنا من عبارات الائمة الهاديين تصريحات في جراحات
الدعوى وابطال المدعى فنهبا استدلالهم بحديث الصوم يوم عاشوراء قال اليهودي وقولوا هذا
اليوم خصصوا للصوم وقبل رسول الله صلعم ثم وصيره سنة من كل سنة فقد ثبت
ان نفس التقيد ليس بواجب في الحسن والاحسن في الاصل ولو كان نفس التقيد سببا لمحرمة
فكيف يقبله رسول الله صلعم لا سيما وتوقيع اليهود تعظيم يوم اليوم والمجدي في
منام عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قدم رسول الله صلعم المدينة فوجد اليهود يصومون
عاشورا فسلوا عن ذلك وقالوا هذا اليوم الذي امر الله فيه موسى عليه السلام

ونبى اسرائيل على فرعون مخرج الصوم عظيم ان فقال النبى صلى الله عليه وسلم نحن اهل موسى
 عظم فامر بصومه وعن ابي موسى قال كان اهل خيبر يصومون صوم يوم عاشوراء ويتخذون عيداً
 ويسمون ان اهلهم فيه حليم وشا رتهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انتم ومنها استدل الله بحديث
 مخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم بلالا ومخشف فعليه من يدين في الجنة على صلوة تركعتين بعد كل وضوء
 انه لم يأخذ عنة صلى الله عليه وسلم نصا بل استنباطا من الامر بمطلي الصلوة والحديث في صحيح مسلم
 منها استدل الله بالموال كتحصيل الصوم بالاثنتين عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واجازة
 صلى الله عليه وسلم ببيان شرفه بولادته والانزال عليه فيه والحديث في صحيح مسلم عن ابي قتادة قال انزل الله
 في شهر ربيع في الحديث دليل على ان الزمان ايضا يشرف بما يقع فيه كالكان منها حكمهم
 تقية الصانحة بعد العصر والصبح لم يكن في الصلوة ومنها حكمهم بان كونه خصصها ببعض
 الاحوال فوط في اكثر ما لا يخرج ذلك عن كونها مشروعة ومنها حكمهم بان البدع الحسنة تنفق
 على جواز فعلها والاستحباب بها بار الثواب لمن حسنت نيته فيها ومنها انها تقام على يد رجل
 يوم موته صلى الله عليه وسلم في كل سنة بالبر والاحسان والرد على من تكلم فيه وما هو الا شاذ نذر ومنها
 نذر رجل على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم النحر بوانته وقوله صلى الله عليه وسلم نذر من ترك الحائض
 في سنن ابي داود ومنها نذر لبيد الصحابي ان لا تنسب الصلوات الاخرى والطعم والقصص في تنزيه
 النوى ومنها ان تعين النحر برب الذي يسمى بغيره كان ممن فعل الشكرين الطواغيت

بعد رفع القبح ای کوفه الاضمام و دخول الحسن ای کون الذی لم یفرقه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کما یهذب جماعه و اتحد بعض الائمة من الصحابة و التابعین و تبع التابعین و لم یجزم بنفس التقید بالزمان مع انه تعید الله کبر من حکم بکراته فلتعارض الادله و غیره لای نفس التقید فظهر لطلال ان قال المتبع النجدي من ان الفعل المباح بتقید الزمان و المكان یصیر اما کفر ابل الفعل المندوب ایضا شکی استحقاقا از مولی رفع الدین سوال تخصیص المکولات در فاتحه بزرگان پیش کجوه در فاتحه امام حسین رضی الله عنه و کت در فاتحه شیخ عبدالحی و غیر ذلک و بحال تخصیص خوزندگان حکم دارد و احوال و طعام که بی شباهت است و تخصیص کفعل تخصیص است با ضیاء کت و کت منع نمی تواند شد این تخصیص از قسم عرف و عادات اند که بمصالح خاصه مناسبتی ابتداء بطهر آمده رفته رفته شیوع یافته در حق کجوه که صاحب در مختار و صاحب قنیه و دیگر فقها تصریح نموده اند و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ج جافور و تقسیم کت آنرا البصایق خدیجه رضی الله عنها که بطریق صحیح ثابت است و الله اعلم بالصواب اما کجواتی که از اعظم علماء و صلحای دقت خود و معاصر شیخ عبدالحی در مکتوبات در صحت خود نوشته است تعیدات و تحقیقات در اوضاع و تراتیب مکولات و تعییدات و حقوق آنها تخری و نیازهای بزرگان از ارتقا فاقات در رسوم سالیه است چرا که معمول است که

خواست که عظام است که نیا کمال ظاهر است و باطنی ایشان متعقی علی کافه اهل اسلام است
 بران مقید بوده اند و حکم کرده اند بلکه بعضی از ترکه کفرانیه مشهوره که فاحشه و نیاز زنان
 بزرگ باین طور و بر این چیز باید در رسائل و اوراق اکابر هم ملاحظه شود مثل ترک قیامت صحابا
 که نف و غیره که اوصال هم معلوم نیست فلما عمل بدان مناسب که داخل تجربات است
 در وقتی که انقسم تخصیص بطرق صحیح مروت و فرتی نیست میان آن و این و ظهور و کتمان
 و آثار در این تخصیص از یقینات است مثل سایر تجربات انتهی کلامه فقیری گوید
 تفسیر غریزی در خواص سوره بقره نوشته است که از خواص مجربان سوره است که
 هنگام بر آمدن آبله اطفال که آنرا هیچک خوانند وقت صبح ناشتا ناشکسته این سوره را بخوانند
 و تمیز بکف و طغی که خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را
 در آن سال هیچک نه ببلید و اگر بر این سهیل آسان گردد و آسیدی با و نرسد لیکن شرط آن
 که وقت تلاوت آن دو نیم یا ورنج باشد که وجرات بقدر حاجت سختی را در همان مجلس
 بخوردن چند نان سختی بخورد قاری و طفل بخورد انتهی و بچنان سایر تفصیلات و تخصیصات
 در اعمال مروتی از آنحضرت صلعم و صحابه و تابعین و تبع اکابر لاجتنب از آن بر
 تجربه و نقل است رسیدن علم آن ضرورت نیست و نه منقول است موضوع علم عموم برای آن
 از امور تشریفیه است از عادات و تجربات است آری چیزی که منوع است در آن کلام

یزیدت تخصیص می تخصیص در حال ممنوع بحث در افعال مباح و حرام است که تخصیص
 قلب بهیه آن نمی کند و آن فعل را حرام و کفر نمی سازد که ما بر موعود الحاق الفیدن ترکین فی عین
 باید دید که چه طور از تعقیبات مذکوره در کتب صحاح مروی مقبول و معمول این اشیر در نهایت
 نوشته کان من عبادتیم این انسان را احاطه عین من اصدجار الی العاین بقدر فیه یا فیه
 کوفیه و تخصیص می بخشد فی الصح ثم یخل ثم یخل یده السیر فی فیص علی یده الیمنی یدخل
 الیمنی فیص علی یده السیر فی فیص علی مرفقه الایمن ثم یخل الیمنی فیص علی یده
 الیسری ثم یدخل یده السیر فی فیص علی رکت الیمنی ثم یدخل یده الیمنی فیص علی رکت
 الیسری ثم یخل داخله از راه لا یوضع الصح بالارض ثم یصیب یک المار المستعمل علی
 راس الحصاب بالعين من خلفه صبه واحده فیر باذن الله تعالی در مواب بعد فصل
 این عبارت نوشته و نیز المعنی مما لا یکن تعلیل و محرقه وجه من جهة العقل فلا یرکب
 لا یعقل معناه و قال ابن العربی ان توقف فی تشریع فلما قل الله و رسول الله و قد
 عضدته التجربة و صدقة العائنه و متعلق فکر و علیه نظر لان عند ان الادویه کما یفعل
 بقوا اما قد یفعل بمعنی لا یدرک و یسمون بانها سبیل الخواص و هم در و اب باز شرح
 السنه نقل نموده ان عثمان بن عفان رضی صیالیما فقال و سمو انونه لیکلایه
 الیمن عقیده چهارم اصل در اشبار حرام است یعنی هر چه از شرع مستعمل

میت حرام است نسبت می کنند بکتاب فقه و اصول فی آنکه بمقتضای کلام رسیده فخر بحث در
 اصل اشیا اینست که حسن قبح نزد معتزله عقلی است و موجب حکم پس اشیا که حسن قبح
 آن معلوم است منقسم باقیانم و واجب مذکور و مخطور و مکروه و مباح قبل الشروع
 و بعد الشروع بی مداخلت شارع و چیزی که علت حسن قبح آن بمقتضای معلوم نمی گردد معتزله
 قبل الشروع مذموب است اول اباحت آن مذموب معتزله بضره است دوم حرمت و آن مذموب
 معتزله بعد از استیووم توقف و این اباحت را اباحت اصلیه و اباحت حقیقه گویند که اگر
 و ما تردید از آن منکره نزدشان قبل شریع حکم نیست و تحقیق در اینست که اصل در اشیا
 و آن مختار اکثر شافعی و حنفیه است یا خطر که مذموب غریب است نسبت بر تان قدرت و
 اباحت غیر اباحت معتزله است که حکم نیست نزد اهل سنت و معینش آنکه معامله کرده میشود یا هیچ
 افعال معامله مباح یعنی ما خود نمی شود بفعل و ترک چنانچه در مباح یعنی کسی که پیدا شده بعد
 اندر این شریعت سابقه و جهل احکام پس این جهل عذر است و بر همین اباحت مبنی است مسله
 نسخ خاطر مربع را در تنقیح نوشته و فیه نظر لان الاباحه الاصلیه نسبت حکما شرعیان
 کیون البریه بعد نسخ و در شرح آنرا بتفصیل بیان نموده در تالیف نوشته و در المسله تورد
 فی اصول الشافعیه و الاشاغره علی الترتیل فی مذموب المعتزله فی این المعقل حکما باحسن
 و بالحق و الا فالفعل قبل البعثة لا یوصف بخدمه بشی من الاحکام الحاصل در کتب

اهل سبها در غایت طول است و درین خصوص که اصل حرمت است یا اباحت یا توقف
 و انواع اختلاف در اینجا که آنهم نسبت تقبل و رد شرع بوده است و خارج از بحث چونکه
 مخالفین نسبت به ماست آن فن بعضی الفاظ را مانعیده در معرض حارصه می آرند برای
 رفع شبهه باین تفصیل اشاره نموده بر اصل سخن میرویم که اباحت شرعی عبارتست از
 خطاب شارع بالتخیر یعنی بعد و رد شرع در چیزی که شارع خطاب بخیر نمود آن مباح است
 و اگر مدرک شرعی برای حرج در فعل و ترک چیزی معدوم باشد آن اباحت اصلیه شرعی است
 و نسبت در آن اختلاف کسی از متقدمین اهلین ابله خسته قال حسب العلم الایا حاکم شرعی لازم
 خطاب الشرع بالتخیر و الایا حاکم اصلیه نوع من لان کل ما عدم فيه المدک الشرعی المخرج فی
 فعل و ترک و ذلک مدرک شرعی حکم الشرع بالتخیر فیهی لایکون الا بعد الشرع خلافا لبعض
 المعزله قال و لانا و العلوم فی شرحه ای عدم المدک الشرعی لایمادک شرعی حکم الشرع
 بالتخیر و الایا حاکم اصلیه لایکون الا فی وضع عدم المدک الشرعی المخرج فی الفعل و التوکل بل
 بحکم مخصوصه اصلا قال اباحت الاصلیه فیها حکم بالتخیر فیهی لایکون الا بعد الشرع خلافا للمعزله
 فانهم یقولون بالاباحت و غیره من الاحکام قبل شرع و شرع مختصه الاصول و خسته الایا حاکم
 حکم شرعی خلافا لبعض المعزله فانهم یقولون المباح ما انتفی الخرج فی فعل و ترک و ذلک
 ثبات قبل الشرع و بعد و محرک آن ذلک اباحت شرعیه بل الایا حاکم خطاب الشارع بذلک

فاقر نماز ارجان در حاشیه آن نوشته قول علی علیه السلام بعض المعتز لم یزین قالوا لا فعل الا
 التي لا يدرك العقل اشتغالها على الصلوة والمفدة وخلقها عنها مباحة قبل الشرع بالا بآية
 الاصلية لانه تعالى خلق العبد وما يتفقه به فالحكمة تقتضي المباحة له دفعا للفتنة وحاصل ذلك
 يرجع الى ان الا بآية في بيان الشرع بل هو عدم الحرج في فعله وتركه وحكم الشارع بذلك والتحقيق
 ان ما لا يدرك العقل اشتغالها على الصلوة والمفدة وخلقها عنها لم يتعلق به الخطأ المكاشف
 عن حاله صريحا مباح بالا اتفاق الا ان عند هؤلاء البعض من جهة ان الا بآية في عرف الشرع
 بمعنى عدم الحرج في فعله وتركه وذاك انك عند الجمهور ان كلا عدم المدرك الشرعي للحرج في فعله
 وتركه فذلك مدرك شرعي بحكم الشارع بالتحريم فيها الغرض بعد ورود شرع وعدم ترك شرعي
 حرج در فعل وترك بآية اتفاق اهل اصول است واحادیث نبویه هم صراحة بران ظاهرین
 ابن عباس رضی الله عنهما قال كان اهل الجاهلية ياكلون اشياء ويسيركون اشياء بقدر ان يعيب اليه من انزل
 كتابه واصل حلال وحرم حرامه فما اصل فهو حلال وما حرم فهو حرام وما سكت فهو عفو شرع عفو الحق
 عليه الرحمة در ترجمه مشکوة در ذیل این حدیث نوشته از جماع معلوم می شود که اصل در اشیا ایضا
 است و در آخر می گوید بتحقیق ثابت شده است تحریم بعضی اشیا دیگر به سنت زیاده بر کتاب
 و لیکن ابن عباس خواند کتاب را و خواند سنت را از جهت کثرت آن یا غرض می باشد از تلاوت این
 آیه آنکه که ما اندک که تحریم است مگر کلام و حار نیست هوادر مشکوة از امامی تعلیف شدی در

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله فرض فرائض فلا تصيبوا وحرم حرمات فلا
 تهتكوها وحده خذوا فلا تعتدوا وسكت عن شيئا فلا تجتنبوا عنها لما اعلاني قاري في شرح
 دل على ان الاصل في الاشياء الاباحة وتغييرها كتحسين آية قل لا احلها اوحى الى الله
 في نوبه وفيه تنبيه على التحريم فانما ثبت لوجي الله وشرعه لا بهوى النفس وكتبه الله في
 حكمه لا مال اندر شرح وقاية شرح قول ما قل باليسر محدث ليس في نوبه الا احكام
 بحرية المسجون بقي غير المسجون على اصوله في الكل ويلزم منه الطهارة ودر بابه در فصل
 صادره نوشته ان الاباحة اصل در باب النكاح بقي اصل الاباحة للامانة صاحب آية ما قل
 در جواب سوال چهل و هشتم نوشته امر كه منقول از ان حضرت صلعم و صحابه فائز باشد
 غير مشروعت چنانچه صاحب بديه چيد جاعدم نقل از ان حضرت صلعم و صحابه فائز
 گرفته است منها في كتاب الصلوة في فصل الاوقات التي تكرر فيها الصلوة قال كره
 ان ينفل بعد طلوع الفجر باكثر من ركعتي الفجر لانه عليه السلام لم يزد عليها مع حصة على الصلوة
 ومنها ما قال في باب العيد لا ينفل في المصل قبل العيد لانه عليه السلام لم يفعل مع
 حصة على الصلوة ودر صاحب مائة سائل از اين روايات علاوه ندارد چه عدم
 نقل خبري ديگر و نقل عدم خبري ديگر يعني در حاشيه بابه في نوبه فائز على
 معرفة الحديث الذي فيه عدم زياده النبي عليه السلام على ركعتي الفجر ولما قال في كل

ان ترک مع حرصه علی السلام علی حرار فضیلتہ النفل دلیل الکرانہ و این بحث در شرح
 مائت السایل بتفصیل ذکر کرده ایم مشرق فیر فتح الیطایر اما خیر عقیده کلام ظاهر
 است مصری در شرح مسند در بحث تلفظ بیت بعد نقل استحباب آن از جماعت کثیره
 از عقیده و شافیه نوشته اما انکار اللاحده الظاهریه و استدلالهم بان التتابعه کما یجب
 فی الفعل مطلقا یجب فی التکرر ایضا فرمود علی فعل لم یفعله رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فهو مبتدع لان عدم الفعل کفعله فی الجمله من غیر تفاوت باتفاق الایه فمن جهلهم باصول
 الایه فان علما را اصولی بامر صرحوا بطلان فی فصول البدایع الشمس ان التکرر معنی عدم
 الایه طلبه اما لانه غیر مقدور و اما لانه لو کان مطلوبا لارتب علیه الثواب فیکون کل مکلف
 شایبا باعتبار عدم فعل التبعات التي لا تحصی ولا قائل به و المطلوب الفعل کما کان او غیره
 انتهى و صرح الاصولیین بان التکرر فی ترک النہی عنه ایضا لیس معنی عدم الفعل لا یسین
 و اختلا تحت القدره للعبه کما فی التحریر و غیره بل المراد به الکلف و سوان تدعو النفس الیه
 قادر علی فعله فیکف نفسه خوفا من ربها انتهى کلام المصری و تحت تلفظیه نیت را و آنچه
 متعلق استقامت در رد استیجابات مفصلا ذکر کرده ایم و آنچه مصری بابت ترک ذکر نمود
 از حرمی شرح اشباه و نظائر هم ظاهر است و محال فیین که وجوب متابعت در ترک امر متفرع شود
 بوجوب متابعت در فعل مطلقا حال آنکه وجوب متابعت در فعل مطلقا هم ثابت نیست

در توضیح و تلویح نوشته است که افعال غیر حلالی آنحضرت مثل قیام و قعود و اکل و شرب
 و قسم اند مقصدی بود و غیر مقصدی باین فعل مطلق خالی از قرینه فرضیه و وجوب استجاب
 و اباحت مختلف فیه است حسب توضیحی نوید الحجاز عندنا الابا و حسب تلویح هم در این
 بحث می نوید الاصل فی الاشیاء الاباحه و اضحی که متابعت در امر هم تفصیل دارد مثلاً
 در حجت بالغه نوشته ماروی عن النبی صلی الله علیه و سلم علی قسین احد ما سئله تسلیح
 الرساله منه قوله تعالی ما اناکم الرسول فجدوه و ما انکم عند فانتہوا و ثانیها بایس من باب
 تبلیغ الرساله منه قوله صلی الله علیه و سلم انما انا بشر کذا امرکم بشی من شئکم فخذوا به و اذا
 امرکم بشی من اشی فانتہوا بشره و قوله صلعم فی قصه تالیس النخل انی انما ظننت ظناً و
 لعل تواخذوا فی بالطن و لکن اذا حدثکم عن الله شیا فخذوا به فانی لم الکذب علی الله فنه
 و منه باب قوله صلی الله علیه و سلم علیکم بالادبم الا تخرج و مستنده التجویبه و منه ما فعله الذی صلی
 الله علیه و سلم علی نبیل العاده و دون العباد و بحسب الاتفاق حول المقصد و منه ما ذکر
 کما کان یذکر قومہ کبیرت ام فرع و منه ما قصد بمصلی خبریه یومئذ و لیس من الامور الهزله
 لیس الاله و منه حکم و قضاء خاص نیست لمخص عبادہ حجت بالغه و هم در آن کتاب نوشته
 من اسباب التحریف التمسق بحقیقه ان یا مر الشارح بامر دینی عن شیء قیوم من امته
 فی فهم حسب ما یلیق بمرتبه فیعدی الحکم الی مایث کل الشیء بحسب بعض الوجوه او بعض

اجزاء العلوة اولی ابزار الشی و مظانه و دروایه و کما شعبة علی الامر لتعارض الروايات
 التزم الاستدلال بحمله و اجاب و حمل کل ما فعله النبي صلی الله علیه و سلم علی العبادة و الخی ان فعله
 علی العبادة فیه ان الامر و النهی اشتراطه الامور فیه بان الله تعالی امر کذا و نهی عن کذا الی
 ما قال و کشف رسول الله صلی الله علیه و سلم عن فساد هذه المقالات و من ان تحریف عقیده
 یختم تشبه مطلقا مستلزم مساواة است و من عقیده فروغ کثیره در باره تکفیر تخریج نمودند
 و مستند ان عقیده حدیثی که تشبه بقوم فیه منتم که بود او و از این موضع ضعیف و است
 گرفته است اگر چه حدیث بر این ان وارد کرده می شود چه زبان درازها گاهی گنبد بهر حال
 حدیث دریافت باید نمود مادی و شرح صغیر جامع صغیر نوشته من تشبه بقوم می ترسد
 بطاهره فی زینهم فهو منهم ای من تشبه بالصلی و هو من اتباعهم یکرم کما یکرمون من تشبه
 بانی و یخذرون من وضع علیه علامه الشرف اکرم ان لم یحقق شرف و نه البشری جليلة لمن
 تشبه بانی الله فالشبه بانی من امور القوم یوجب ذلك القرب منهم مقدم کل خیر جابر
 بعضی انار الدنیا الی الغزالی برید الخرقه فقال اذهب الی السهروردی یکلمک فی سبائهم
 اخبر البک الایام فانما ذلک حقها و ما علیه من رعایتها فها به و ترکه فانکر علیه الغزالی قال العتبه
 کلک ترغبه نفرت لان المراد اذا سمع ذلک نفر فخرج نلبس الخرقه حتی یتشبه بالقوم و یتیری بهم
 فیتجا الطهر و فیطهر احوالهم و سیرهم فیکمل مسکنهم فیصل الی شی من احوالهم انتهى و هذا کل

فی التشبه بهم فی السيرة واما التشبه بهم فی الزی و الدباس فلینسج ذلك ثم القوم لا یفهمون
 جلیسهم و عن ابن عمر بانسا وضعیف طس یخرج خذیفة بانسا حسن انتهی ملا علی قاری در شرح
 فقه اکر نوشته انا ممنوعون ان التشبه بالكفرة و اهل البدعة المنکرة فی شعارهم لا یجوزون عن
 کل بدعة ولو كانت مباحة مگر کان من افعال اهل السنة و من افعال الکفرة و اهل البدعة
 فالمراد علی الشعار حسنکلی در خز این الایسار نوشته ان التشبه بهم لا یکره فی کل شیء بل فی الظاهر
 و ینما یقصد التشبه کما فی البحر و تفسیر عزیزی در ذیل آیه کریمه ان الصفاد المودة من شعار البد
 منطورت صفاد موده از شعار اهل بدو من محض برکت بد حضرت ماجر حاصل گشته که نسبت
 خاصه حضرت جل و علا در میان همین دو کوه باشد که در حق ایشان جلوه گرفته و جل و شکر
 ایشان فرمود و این دو کوه با صفای آب که جامعان مکه اسات و ناکله را از آنها نهاده و تشبیه
 می کردند از شعار اهل بدو من معزول و ساقط نگشته و اگر بود و نصاری و مشاطعه نمایند و مگر
 که شما مکانات تیان و تعظیم می کنید و طواف آن مکانات می نمایند و مشایهت با کفار
 و بت پرستان بر خود گوارا می کنید و این مخالف جمیع ملتها و ادیانست پس ازین طعن ایشان
 پیر و انکیند و تگدل تشوید زیرا که معافله با خداست و نیت شما بجا آوردن حج و عمره است
 و تعظیم تیان حج و عمره بلا تشبه امر نیک است و بجا آوردن آن طاعت قمری و قطع حج و عمره
 یعنی در هر که بقصد طاعت بجا آورد کاری نیک را فان الله اذا علم یعنی بجهت حق خداست یا حلال

قد رنست عمل او را از انکار نمی کند که بظاہر مشابہت با کفار پیدا شده باشد مانند روزی
 از روز عاشورا نیز اگر او تعالی عمل یعنی داناست به نیات عقل کننده گان پس هر که درین
 مکانات به نیت تعظیم بنیان می رود عمل او را ردی فرماید و سر که نیت او را مناسک می رود
 عمل او را قبول می کند الی آخر اما قال و اگر مطلق مشابہت کفار گردد افعال مرضیه الهی باشد
 موجب حرمت می باشد لایزم می آید که حج و عمره و ختنه و عقیده و صوم عاشورا و قربانی
 و تعظیم شهر حرام و تعظیم بهی و قتلاید و دیگر کفایای ملت ابراهیمی که در کفار آنوقت رایج بود
 یا تهاز کسوف و خسوف و صدقه دادن در آن وقت و از آن کردن برده و ضیافت بهمان
 و مهیا داشتن آب بر سر راه را برای مسافران که معمول نبود است نیز حرام می گشت البته قطعا
 در تحفه اشاعریه نوشته از تشبیه استعاره ساوآه تشبیه با تشبیه فهمیدن کمال سخاوت
 است و در اشعار و مدائح شهرت که خاک صحرای دشمنان را بپاشد و سنگ ریزه های انجلا
 را بر دوازد و یا قوت تشبیه میزند بیکس ساوآه نمی فهمد و در احادیث صحیح اینست تشبیه بیک
 با ابراهیم و تشبیه با فرخ و موسی تشبیه ابوذر جعفی می شده بر ساوآه این اشخاص با
 انبیا حمل نموده اند بلکه این پنج عقیده اصول مذہب نجد است که عامر عقاید فاسدان
 بسوی آن عاید و آنچه ذکر کردم از رد اصول می توان بر بدیدان بر دفرع و اکثری از خبریگان
 که صراحت بهم بیان آمدند و حال باقی بهم از آنچه مذکور شد سهیل الحصول اما تنبیه

نسخه

بر بعض امور ضرر و خود واضح بود که آن عمده معتقدات فاسده و مبتدعات کاسده گویا
 مایه الایستیا از این طایفه ازل است و جماعت است مسلک استغاث است از ادراج انبیا
 و اولیا که شرک دانند و دلیل شان آنکه ایان استعین کسب تقدیم مفعول فاعله جبر میسر
 و احادیث باب جبر و توکل و بالفضلہ تعالی این بحث را در رد استحقاق تجویز برین جبر
 تحقیق نموده ایم در اینجا نقل بعض کلمات تفسیر غزالی که تفسیر خود واضح بود که فصل
 بمقام ارجح الله توین و تحقیق مقررین حضرت ارحم الراحمین است درین مقام تبیین کلام
 عامه مکارم آن کرام علیهم التحیه و السلام نقل می کنم گویا مسلک استغاث خصوصیت نبوت
 که موید معین معاد و معین موضع ضلال و غوایت آن اشیا است بقوله اول و تفسیر غزالی
 در باب چه تمهید تصنیف تفسیر نوشته برای الاصح معانی سوره فاتحه الکتاب و بسیار
 آخر از حضرت قرآن مجید که اکثر مسلمین در صلوة خمس و جمعه و محافل و مجامع و اول
 مقدسه انبیا و اولیا و زیارت قبول صلیا و عرفا بتلاوت این سوره با شرف می نمایند
 انتہی لفظ محاضر ادراج انبیا و اولیا را باید دید و معنی آن از قرآن شیطان باید پیسید
 بقوله دوم در تفسیر ایاک نعبد و ایاک نستعین را منقسم نموده می نویسد و آنچه تعلیق چشم دار
 دین را مشایخ مثل کعبه شریفه و قرآن مجید و دیدن بزرگان مثل انبیا و اولیا و زیارت
 قسوس شمنه و صالحه که جان خود را در راه او باختند و اوقات عزیز خود را در راه او

او که زانیده انتهای نیت قبول شده و اصل عبادت خداست مقبول سوم اما عبادت
 پس محبت است بجهت بان او و بقض و شستن برغوضان او مقبول چهارم اما نیت یقین یعنی
 و از توبه میجویم این اظهار برای آن آورده شده تا از نسبت عبادت بخود می در دل پیدا
 نشود پس گویای گوید که عبادت توبه و طلب بد و از تو صورت نمی بندد و نیز در عالم طایفه
 اند جبرانی می گویند که هیچ اختیار نداریم و مانند سنگ و چوب بی اختیار از ما حرکات
 سر بر می زند و قدری این می گویند که اختیار تمام داریم و حرکات و افعال ایجاد ما از ما است
 بی گزند و این بر دو طایفه در دو طریقۀ نامحسوس و اندوخته اول ابطال شرع و تکلیف
 می کنند و طایفه دوم در کثرت در کار خایه خالفت می نمایند پس این دو لفظ را
 رد عقیده آن بر دو طایفه آورده اند اما یک بعد رد عقیده جبر است و اما یک تسعین و عقیده
 قدر است و راه رایت نصیب طایفه سیوم است که سنایان باشند می گویند که بندگی می کنیم
 و توفیق از تو میجویم بعضی اهل معرفت گفته اند که استغاثت در نجای طلب نیست بلکه
 طلب است و معاینه است یعنی عبادت از ما است و مرتبه معاینه دادن و بعین یقین ساین
 کار است شریفان ثوری رحمة الله علیه روز در نماز شام امامت می کرد چون ایستاد
 و ایستاد تسبیح گفت بیوشش افتاد چون بخود آمد گفتند ای شیخ ترا چه شده بود گفت چون
 ایستاد تسبیح گفتیم ترسیدیم که اگر الگو کند که ای دروغ گو چرا از طلب و سجود و از این

روزی و از بادشاه یاری بجوی لهذا بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که سرم کند از آن که هر روز
و شب پنج نوبت در خواب جهت بر آوردن کار خود استاده دروغ گفته باشد لیکن در اینجا باید فهمید که اگر
از غیر ما و جهل اعتقاد بر آن غیر باشد و او را منظر عوالمی نداند حرام است و اگر التفات محض حکم
حق است و او را یکی از منظر عوالمی دانسته و نظر بر کارخانه اسباب و حکمت او تعالی در آن نموده باشد
استغاثت ظاهری نماید و در آخر فان بخالد بود شرح نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این
نوع استغاثت تغییر کرده اند و در حقیقت این نوع استغاثت بغیر نیست بلکه استغاثت بجهت
جق است لا غیر انتهی متوجهیم تقدیم ایام نیز مستعین فیه حضرت یعنی از غیر و استغاثت
نداریم و این استغاثت یا خاص است برای عبادت یا عام است در جمیع امور دنیا و دین اگر
خاص است پس بهتر است که عبادت بر چند کس بنده است که عمل بنده به پیدا کردن خداست
و اگر عام است پس وجه اختصاص آنست که هر که غیر خود را اعانت می کند منتهی کار او آنست که
در دل او داعیه اعانت آن غیر می اندازد و این فعل فعل او تعالی است پس گویا بنده می گوید غیر خود را
اعانت من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمائی تا اسباب اعانت بهم رساند و در دل
او داعیه اعانت من اندازی پس من از وساطت قطع نظری کنم و غیر از اعانت ترا نمی
بینم انتهی اختصاص مقوله ششم در بیان افراد و تقریبات استغاثت نوشتند که ملائکه و ارواح انبیا
و اولیا در سوره صافات و تائیل و تفریه با معبود سازد و زرق و فرزند و خدمت

و منصب از ایشان بالاستقلال درخواست کند و شفاعت در عوض این در خباب اوتوالی او
 گم کرده آن خباب باشد بداند انتهی مقوله منقسم صراط الذین علیهم السلام یعنی راه کینکه انعام کرده
 بر ایشان این لفظ را در جای دیگر از قرآن مجید تفسیر فرموده اند چهار فرق که انبیاء و صدیقان
 و شهیدان و صالحان باشند پس معلوم شد که راه راست راه این چهار فرق است و در وقت
 مساجد یا بر و دگارسنه رای باید که این چهار فرق را ملحوظ نظر احبابی سازد و راه آنها طلب کند
 الی آخر ما قال باید دانست که عوام مومنین را در تفاوت صالحین طلب باید کرد و صالحان را رفاقت
 شهیدان و شهیدان را رفاقت صدیقان و صدیقان را رفاقت انبیاء و اگر کسی عوام مومنین
 خواهد که رفاقت انبیاء نماید او را از رفاقت این سه گروه درجه بدرجه ناپااست چنانچه اگر کسی
 رفاقت با دوشاه خواهد بود در رفاقت جماعه که او در رفاقت سادگان و او در رفاقت
 امیرای از امرای که با باشد ممکن نیست و لهذا دخول در طبقه اهل البدو توسل با آنها جستن محمود
 اهل اسلام شده انتهی و هم در حالات شان می نویسد و برکت در کلام و در انفس و در افعال
 و در مکانات ایشان و در هم صحبتان ایشان و در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت کنندگان
 ایشان بی دریغ ظاهری کرده اند و نزد خود ایشان را باجائی مرتبه می بخشد که دعای ایشان
 مستجاب می شود بلکه در حاجتی بایشان توسل نمایند حاجت او و امی گردد و خصوصیات
 و علاماتیکه در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم ملکوت میداند از آن قبل نیست

که عوام مومنین بان استلال قوتند کرد الا بعد از شایده آن عوام انتمی و هم و در اینجا نوشته
 شده است که قلب او بشاید متعجب باشد و اینجا انبیا علیه السلام با و رسانیده اند بهیچ
 قلب و قبول کند که گویای مینماید او دن جان نژاد و سهل باشد که بحسب طایفه قبول کند
 متوجه شستم در اقام فرشتهها نوشته اول فرشتههای که متعلق به جام اند و خواه علوی مثل
 حاملان عرش و خازنان کرسی و داروغهای بهشت و دوزخ و ساکنان سدره المنتهی
 مجاوران بیت المعمور و کشندگان ستاری و محکمان سادات و دیوانان آنها و جام
 فعلی تعلقی داشته باشند مانند فرشتههای که بایر و با و بوط اند و بهر طره نزول میکنند
 و بهر دیار و کوه و درختان موکل و به حفظی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد و اعانت
 تسلیان اسرار و عزیمت خوانان ارتباط دارند سیوم مقربین که امور عظام در عالم پیرایان
 و توسط ایشان صورت می گیرد مثل انزال وحی و شریعت و ایصال رزق و دولت و امداد
 و نصرت و برهم زدن دولتها و ملکها و قبض ارواح نبی آدم انتمی و بعضی از فرشتهگان که
 تمسیت امر غذا در بدن آدمی نیز موکل اند زیرا که فاعله غذا نیست که جز وی از طعام خاک
 مقام جزوی از بدن که به سبب حرکات تحلل شده است گردد پس لابد فرشته می باید که غذا را
 محو گوشت و استخوان کشیده بر دوزیر که غذا جسم ثقیل است بالطبع حرکت به پایتین دارد
 کجوات دیگر و فرشته دیگر می باید که آن غذا را در عضو نگه دارد و فرشته سیوم

خون را از آن غذا خلق کنند چهارم تا صورت گوشت و استخوان پویشند پنجم تا دفع فضله نماید
 ششم تا جنین بحسب چسبیده یکسان نماید هفتم تا امرات مقدار نماید و پستی و بلندی در صورت
 عضو پیدا شود پس این هفت فرشته برای غذای اعضا در کار اند و بعضی از برای بدن
 مثل چشم و دل زیاده از حد فرشته را محتاج اند و به این فرشتهای از صی را مدد از ملائکه آسمانی
 است و آن همه را از جمله العرش انبی مقوله هم در تفسیر امامیه فاقبر و نوشته در دفن کردن چون
 اجزای بدن تمامه یکجای میباشند علاقه روح با بدن از راه نظره عنایت بجای میماند و توصیه بزرگ
 و متباین و مستفیدین به هویت می شود که بسبب تعیین مکان بدن گویا مکان روح متعین است
 و آثار این عالم از صدقات و فائدت و تلاوت قرآن مجید چون در آن بقعه که در دفن او است
 واقع شود به هویت نافع می شود پس موصحن گویا روح برای مکان گردنست و دفن کردن گویا
 مسکنی برای روح ساختن است بنا بر این است که از اولیاء رفیعین و دیگر مومنین ارتفاع و
 استیاده جاریست و آنها را افاده و اعانت نیز متصور و در تفسیر سوره انشقاق نوشته
 اولی حالتی که مجرد شدن روح از بدن خواهد شد فی الحقیقه اثر عبادت سابقه و الفت بدن
 و دیگر معارفان از باطنی خویش خود باقی است و آن وقت گویا بزرخ است در میان بزرگان
 دنیا و استغراق عالم قبر خیزی ازین طرف و خیزی از آن طرف دارد و این حالت حالت انشراح
 خزای برخی از نیکو ناه و دیگرها است و در بزرگان در حالت زودتر میرسد و در دکان متعطل

لحوق مدایط و میباشند و چنان گمان بر نهند که هنوز زنده ایم و آنها در صورت شریف در اجزاء
 قبر و اود است که مرد مسلمان در اینجا می گوید و دعوی اصلی یعنی بگذر از این عالم و نیز وارد است
 که مرده در آن حالت مانند غریبی است که انتظار فریادرسی میبرد و صدقات و ادویه و خاتمه دین
 وقت بسیار بکار او نمی آید و اینچنین است که طوائف نمی آید و تا کیسان و علی الحسین تا یک چله بعد موت
 درین نوع انداد و کوشش تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب موت در عالم خواب عالم متش
 ملاقات زندگان میکند و مانی الضری خود را اظهار میکند در جمعی است که بعد از انقطاع اتصالات
 زندگانی دنیا با یکدیگر و رسیدن به استغراق عظیم در شایده کیفیات یکسو خود از نیکی و بدی
 او را حاصل می شود و قوی می شود که متصرف در این عالم گشت شده با فطرت توجه می گردند
 و حرکت معنوی او از اینجهان مطلق بیکار می شود و این حالت عوام مردگان است و بعضی از خواص
 را که جاره تکمیل و ایشان را بی نوع خود گردانیده اند در آن حالت تصرف در دنیا داده و متصرف
 آنها بجهت کمال و سعادت مدارک آنها مانع توجه باین نیست نمی گردد و ادیسیان هیچ کلمات
 باطن از آنها نمی نمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها می طلبند و بعضی
 و زبان حال آنها در آنوقت هم مترنم باین مقاله است غم من آیم بجهان گزینای بین
 انتهی مطلق فایده از اینجا که مسئله انکار است و ادوار انکار ارواح با هم توانان از یکدیگر
 متفرق و آن گویید است بخیر قابل شده اند باین که ارواح را در عالم برین نوع ادراک عالم

۱۳۸۹
 سماع نیست مولوی عبدالحی نوخته استمداد از این کس که مطلع بر مطالب دیگر و پس پیوسته است
 و حال اهل قبور مجتنبین است قال الله تعالی الذین فی الانفس حین موتها و انهم لم یؤمنوا فی
 منامها فیسک ان فی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اهل مسمی پس مرده و خوابیده در
 پنج موت یکسان اند فرقی عین است که مرده را حکم بازگردیدن در دنیا نیست و خوابیده را
 حکم بازگردیدن است و در مرده بودن یکسان قال الله تعالی لایذوقون فیها الموت الا لموت
 الا ولی یعنی در موت دنیا و حیات آخرت حیاتی و موتی نیست و قال الله تعالی انکم لا تسع
 لما تموتون و ماتت یسبح من فی القبور و این آیه که نص صریح است در عدم ادراک سماع موتی قال
 رسول الله صلعم نم کنه العودس یعنی فرشتگان در قبر بعد سوال جواب از موسمی گویند خواب
 میجوخته بیدار عروس انتهی مختص در درستیات بیان کرده ایم که این آیات و احادیث بهمن
 تشکیک معتبر اند درین باب و جواب آن با تنبیه بر مناسبات غلط و مقصود فاتیجا ذکر نموده ایم
 «لکلام الامام خیرجی از کلام شاه عبدالعزیز صاحب مذکور می گردد سوال چه میفرمایند علماء دین درین
 که این را بعد موت هر اک و شعور باقی می ماند که از این قبر خود را شناسد و سلام ایشان
 بشود جواب اینان را بعد از موت شعور و ادراک باقی می ماند و برین معنی شرح شریف است
 فلسفی اجماع دانند اما شرح شریف پس عذاب القبر و نعم القبر تا ترث است تفصیل آن
 و فقری طریلی می خواهد و کتاب شرح الصدور و تصنیف شرح جلال الدین سیوطی و دیگر کتب

حدیث باید دید و اثبات عذاب القبر در کتاب کلامیه از مناجات عمده است حتی که بعضی
 اهل کلام منکر آن را تکلیف کرده اند و عذاب شقیق بغیر ادراک شعری تواند شد و نیز در احادیث
 صحیح مشهوره در باب زیارت القبور و سلام بر متوفی و هم کلامی با آنها که انتم سلفا و مخیرا
 و اما انشاء الله که لا حقون ثابت است و در بخاری و مسلم موجود است که آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم با کفار میگفت که در بدر کشته شده بودند خطاب فرمودند بل و حدیث ما و حدیث کلم خطاب
 عرض کرد که یا رسول الله ما تکلم من جسد پس فیما اروح فرمودند که ما انتم یا سمع انهم کلام
 لا یحییون و در قرآن مجید ثابت است لا تقوله المن یقتل فی سبیل الله او تا بل ایضا و عند بهم نیز
 فرمودن یا ایتهم الله من فضله بلکه از احوال پس ماندگان هم خوش وقت و دشت ثابت
 است و بیشتر و ن بالذین لم یحقو بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یخفون بالجماعه انکار
 شعور و ادراک اموات اگر گفته باشد در الحاد بودن او شبه نیست و اما قواعده فلسفی پس بقای
 روح بعد از مفارقت و بقای شعور و ادراک اولدت روح و آلام روحانی را جمع علیه
 فلا سف است الا جالینوس و لهذا او را در فلاسفه شمرده اند و ظاهر است که چون دنیا
 در تحلیل است و روح در شعور و ادراک دائما در ترقی پس مفارقت بدن در سلب ادراک شعور
 او چه قسم تا تر تواند کرد و در تغییر عزیزی در ذیل آیه و لا تقوله المن یقتل فی سبیل
 نوشته چون آدمی میبرد روح او از بدن او جدای شود پس موت بمعنی عدم حس و حرکت

و ادراک و شعور جدید را بجدای روح رو میداد و روح را اصلاً تغیری نمی شود چنانچه حیات
 قوی بود جلال هم است و شعور است و ادراکی که داشت حال هم دارد بلکه صاف تر و روشن
 الی آخره تا قال پس ارواح را مطلق خواه روح شهید باشد یا روح عامه مؤمنین یا روح کافر
 و فاسق باین معنی مرده نتوان گفت انتهی و هم در اینجا است حیات شهید بمعنی تعلقی ارواح
 است یا بر این استیغای لایزال که موقوف بر آلاء الهیه است نه بقای روح با دراک و
 شعور پس خصوصیت شهید ظاهر شد و در تفسیر آیه و یکون الرسول علیکم شهیدان نوشته که در
 روایات آمده که نبی را بر اعراسان استخوان خود مطلع میسازند که فلانی امر در چنین میکند و فلانی
 چنان کار و قیامت او را شهادت تواند کرد و در تحفه ثا عشریه آنچه نوشته است این
 اینجی بر می کند چه در آن نوشته که مگر بن مجازاة قبر تسک میکنند یا لایزال و قون فیها الموت
 الا الموت الاولی پس اگر در قبر حیات می بود البته وقتی هم عقوبت می بود انتهی به بینید که
 مگر بن مجازات قبر بایه کریم نهجکه استدلال کرده اند بعینه همان آیه یا راده همان معنی بود
 عبدالحی هم برده است استدلال نمود بقدر نقل آن صاحب تحفه نوشته جویش اینکه در قبر احیا
 و البته تحقیق نیست بسبب انعکاس شعور بر بدن تعلقی پیدا می شود که تفسیر و تفسیر
 بدین همراه آیه نمی باشد تا معنی حیات متحقق باشد بلکه آن تعلقی سبب است بتعلق عاقل
 و متفکر یا مالک مخلوق صاحب خانه نجات که از تعذیب و تنعم می تواند شد و این هم

هم در صورتی است که آن بدن قایم باشد و مدقون و الاعذاب نعمت روح است که نفس خود را
و بدین حقیقی او روح هوایی است و روح هوایی را تعلق می کنند بدنی دیگر از عالم مثال یا مرکب
از اجزای جمادات بهیتی و شکلی که سینه را امتیاز در میان آن بدن و بدن دنیاوی حاصل شود
۱ این قال و از آنکه در عرف تعلق روح را بدین مطلقا این نوع باشد از آن نوع حیات می کشد
و بعضی آیات و احادیث این تعلق را بحیات تعبیر کرده اند و قطع این تعلق را در مدت بالین نفس
موت گفته اند و نه تعبیر با امتنا استحقاق الایهینم و صورتیست که از موت اولی کفر و موت مراد
و تحمل است که مراد از موت اولی جنس موت باشد که سابق را از زندگی است خواه یکبار باشد خواه بار
پس در صورتیست که این از اصل مطلق باشد باز بعد نقل استدلال نکیرین که سوال وجود و تکلم
و لذت و علم و ادراک همه موقوف بر حیات است و حیات با فانیه بطلان از آن ممکن نیست پس
این اموریت را ممکن نیست نوشته جویش آنست که میت باین معنی بدن است نه روح و فانیه
و بطلان مزاج همه بر بدن واقع شده است نه بر روح اری روح را برای تالم و تله و جسمانی و اعمال
حواس تعلق به بدن خودش یا بدین دیگر مثالی دارد تعلق تدبیر و تصرف می تعدیه و تمهید و
حاصل آنکه چون روح از بدن جدا شود قوای فانی از وجودی شوند نه قوای حیوانی و نفسانی و اگر
وجود قوای نفسانی و حیوانی فیضان یا بهار شد و طایفه وجود قوای باقی و مزاج لازم می
که ملائکه را شعور و ادراک حسی و حرکت و غضب و دفع منافذ نباشد پس حال ارواح در عالم قبر

مثل حال ملائکه است که توسط شعلی و بدنی کار می کنند و مصداق افعال حیوانی و نفسانی می گردند
 بے آنکه نفس باقی می ماند داشته باشند فرق همین است که ملائکه را موافق اعمال تنعیم و تعذیب است
 و ارواح را بر حسب اعمال کسوت تنعیم و تعذیب خواهد بود و انتهی ملخصه تفسیر عزیز است متعلق ثم اما
 فایده نوشته پس چون بدیه آدمی را بعد از موت بسوزند از روح لطیفه او با دو آتش
 آتشش نموده شایسته تمام با شیاطین و جنیان پیدا کنند و ازین است که اکثر ارواح کفر و نیکه
 سوخته می شوند بعد از موت حکم شیاطین می گیرند و به آدمیان می پیوندند و باید امید بندند
 و در شرح مقام علین نوشته بالا در صفت آسمانست و پائین آن سوره المنع و بالا در آن متصل
 بآیه عرش مجید و ارواح نیکان بعد از قبض در انجایی باشند و مقربان یعنی انبیاء و اولیاء و
 مستقری باشند و عوام علماء را بعد از زوایانیدن و رسیدن نامهای اعمال بر حسب مراتب آسمان
 و نیاید در میان آسمان زمین یا در چاه زفرم قرار میدهند و تعلقی بقبر نیز این ارواح را می باشد که بعضی
 زیارت کنندگان اقارب و دیگر دوستان قبر مطلع و ستانسی شوند زیرا که روح را وقت
 مکانی مانع این دریافت نمی شود و مثال آن در وجود انسانی روح بصیرت است که ستر را بصفت
 آسمان را درون چاه می تواند دید و انتهی و در تفسیر سوره طارق نوشته جان آدمی هرگز فنا پذیر نیست
 و شعور و ادراک و تکلم و تامل خاصه دست انتهی ملخصه است که معین در تقوید الایمان آیه کریمه من
 اصل من یدعو امن دون الدمن لایستحب الی ان یوم القیمه و هم عن دعائهم غافلند و در تقیر

منع استغاثه و آيه كرم الله ليدى سطون بها اللهم ارحل شتون بها وغيره ليدى اروح كا طين و در
 سكر گرم نيز بيان سترها گردیده حاشا نیست که این آیات در محاربه انسان و ارواح که احجار را
 معبود و لذتها و معبودات با عیانها میدارند شاه ولی الله در حجت بالغه نوشته و انشور کون
 واقفوا الصلین فی تدبیر الامور العظام و فیما ابرم و جرم و لم تیرک بغیره خیره و لم یافقوهم فی سائر
 و زبیر الی ان الصالحین من قبلهم عبدوا الله و تقربوا الیه فاتام الله الالهوت فاستحقوا العبادۃ من
 سائر خلق الله کما ان ملک الملوک یخیر عبده فی شیء منه فخطیبه خلقه الملک لیفوض الیه شیء
 من بلادہ فاستحق البرع العظم من اهل ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادۃ الله ان مضمونه لعبادتهم
 بل الحق فی غایه الشغل فلا تغید عبادۃ تقر بانته بل لید من عبادۃ یولای و یقر الی الله و یقری و قالوا
 یولای یصیرون و یصیرون لیسفون لعیادهم و یدبرون امورهم و یصرونهم فصبوا علی سکانهم احجارا
 جعلوها قبا عند تو جهیم الی یولای فخلق من بعدهم خائف فلم یطنوا للفرق بین الاصلان من
 من هو علی صورته فطنوا بمعبودات با عیانها و لذلک رد الله تعالی علیهم تارة بآئینه علی ان حکم
 و الملک له خاصه و تارة ببیان انها جمادات الله ارجل شتون بها لم یبدی سطون بها اللهم
 اعیین بصیرین بها لم اذ ان یسمعون فیها پس حل کردن حکم این آیات بر ارواح کامله تحریفی نشتر
 نیست حال ارواح اندکی از آنچه شاه ولی الله در حجت بالغه نوشته باید شنید اعلم ان قد استفاض
 من الشرع ان الله تعالی عبادهم افاضل الملک و یقر لوالی الخضره لایزالون یدعون لصلی

نفسه ونزها وسعى في اصلاح الناس فيكون دعائهم ذلك سببا لنزول المركات عليهم وعلوهم
 عصي الله وسعى في الفاء فيكون لعنهم سببا لوجود حسرة وندامة في نفس العامل والبهائم في صفته
 الملا والافل ان يخضعوا لله ويسموا اليه في الدنيا اذ حين يخفف عنه جلاب بدنه بالموت
 الطيبه وانهم يكونون في الدنيا بين عباده وانهم يلهون في قلوب بني آدم خير اى يكونون
 اسبابا لحدوث خواطر التحريم لوجه من وجه السببية وان لهم اجتماعات كيف شاء الله حيث شاء
 يعجزهم باعتبار ذلك بالرفق الاعلى والهدى الاعلى والملا بالا على الارواح افاض الاديون
 فيهم ولحقوا كما قال الله تعالى يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فادخلي في عباد
 واذا دخلت جنتي وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم رايته جعفر بن ابى طالب وكما يطير في الجنة
 الملكة سبحان الله انتهى وهم دران كتابت واذامات الان كان للنسبة شارة اخرى فشي
 فض الروح الالهى فيها قوة فيما بقي من الحسن تركت كفى كفاية السمع والبصر والكلام بعد من عالم المثال
 انتهى وهم دران كتابت فاذا ماتت تقطعت العلاقات ورجع الى مزاجه بالملكه وصلوا منهم
 كالتابهم وسعى فيما يسعون ربما اشغل بولار باعلامه الله ونضره الله وربا كان لهم مله
 بابر ادم وربا اشتبه بعضهم الى صورة جدية اشتياقا شديدا لاشياء من اصل جلية نقيض ذلك
 بابا من المثال واخلطت به قوة منه بالنسبة الهوائية صار كالجد النوراني وربا اشتياقا بعضهم
 الى مطعون ونحوه فابيهما اشتبهى قضاء لشوقها وجمدان كتابت الملكة والنفس الموحدة

العلواني والجسمانية ينطبع فيها ما اراد الله من خلق العالم من اصلاح النظام وكحوه فقلب فضائلها
 الى ما يتاسب ذلك النظام الى اخر ما قال واذا ملكتم العباد من الاناس قلح اشراك بينه ومن
 حملة العرش ومقرني الحضرت من الملائكة الذين هم وسائط نزول الجود والبركات وكان في ذلك ما يقتضيه
 بينهم وبينهم وبعد النزول الوالاهم وصنعهم بمنزلة تمكين النفس من الهام المذكور والانجات حسبها انتهى
 وهم دران كتابت والانسان عند سلاته مزاجه كما جعل على حب المال والاهل كذلك جعل على حب
 ان يذكره الناس سخر في حياته وماتته وان لا يظهر سوره ليه حتى ان الله الناس لا يامن كل طائفه
 يحب ان يبدلوا الاموالا خطية في بارشاح ليسقي به ذكره ويهم على الهالك يقال له من بعده انه جبر
 ويوصي ان يحل قربه شامخا ليقول الناس هو ذو خطية عظيم في حيوته وبعد موته حتى قال حكاهم
 ان كان ذكره جاني الناس ليس بميت ولما كان ذلك امر ايجل علىه ويموتون موكان
 تصدق ظنهم واليقار وعدم نومهم الاحسان اليهم بعد موتهم وايضا ان الروح اذا فارقت الجسد
 بقيت حاشه مذكره بالحس المشترك وغيره وبقيت على علومها وظنونها التي كانت معه في الحياه
 الدنيا وترشح عليها من فوقها علوم يضر بها او نعيم وهم الصالحين من عباد الله ترقى الى
 القدس او شواهد اين عبادان كتابهم در دگر تاليفات شاه ولي الله كثره موجوده والله
 بزين قدر التفارقت درين ايام كه اغواي عوام به بطوري نمايند اول انكه ان نفس قرآن ثابت است
 عدم سماع موقفي انك التسمع الموقفي ومانت بسميع من في القبر دوم انك حضرت عايشه رضي

باین آیت استدلال فرموده و رد کرده حدیث و ما را با سماع را جواب تفصیلی ازین روایات
 در رد اسحقیات بیان نموده ایم تا اینکه برفع و ابراهیم کفایت کند بقل می آید اصل شنیدنی آنکه
 آنکه با آنکه بقرآن الصلوة مناسب نیست تمام آیه را بخوانند و قصد نمیدان نمایند اشتباه باقی
 نمی ماند الله تعالی می فرماید انکم تسمع الموتی و انکم لا تبصرون فی القبور ان تسمع الا من یؤمن بالآیات
 اسماعیکه انرا نفی فرموده از موتی عمر فرمود ان اسماع را در زمین یعنی کافرین موتی از اسماعیکه
 به بهره اند ان سماع مخصوص است بمؤمنین پس از اینجا حال عدم سماع موتی بسن دو امر است نفی
 سماع خیری دیگر و نفی سماع خیری دیگر یا کفار کلام آن حضرت نمی شنیدند حال شبه دوم آنکه حضرت
 عایشه رضی الله عنها در ان مقام حاضر نبود صرف استبعاد عقلی آن صدقید از جنبه شراف و
 که حاضر واقع و بگوش خود از رسول الله شنیده رد قرار دادن از ادعای است جوغ با اصول
 تمام این اسوا استدلال می کنند بقرآن حدیث مگر از شرایط فهم بر دو بی بهره اند از جانبی یک کلام
 گرفته بر مثل غیر مراد مسوق له الکلام است نموده از اطراف و جواب چشم پوشیده از حفظ شیاء
 و غایت غنک اشیار خواجه که تکفیر حضرت جناب امیر علیه السلام روای خود را سیاه خند
 مستدل نشان آید گویم ان الحکم الله و حدیث القاتل و المقتول کلامی انرا معتبر کرد و دفع
 که بوجوب طهت بر خدا قائل است استدلال آنکه کریم کتب الله علی نوح الهمزة بحسب جسم
 سیرا خدا تعالی ثابت می کند آیات قرآنی را دلیل می آرند بر الله فوق ایهم و امثال

ذلک بالجمله تمام فرق است اجابت بر هر عاقلی و حدیثی می آرند مسلک حق آنست که
 صالح بر رعایت شرایط فهم کتاب سنت و مراعات طرق تطبیق و درجات تحقیق و احاطه با طراز
 و جواب و نظر بر احوال و فروع با اتفاق اهل حل و عقد بر امری اجماع نموده و به بلاغی افکار
 و تطابق اعصار و سبب جماعت قوایقه و سواد اعظم ائمه مرحومه عبارت از آنست باتباع
 آن باید پرداخت علیکم بالسواد الاعظم من شدت فی النار و من شیخ غیر سبیل المؤمنین و باطن
 معلوم است امام محمد و غیره از عایشه رضی الله عنہا روایت کرده اند از انجا صاحب ظاهر
 می شود که چون حضرت صدیق در آن قصد وجود نمود در اول استماع استبجادی که بنظر هر
 بر الفاظ قرآن بخاطر عارضش خطا کرد بر زبان آورد و من بعد از اعیان صحابه حاضرین ثابت شد
 آنرا خود روایت فرمود و به تامل استبجادی مخالفت قرآن بر خلافت چه خوانند گفته می افیسین از آنکه محقر
 و غیره منکرین رویت نیست می کنند بقول حضرت عایشه رضی الله عنہا و استدلال او باها که بر ملائکه الالبصار
 و هوید یک الالبصار هیچ فرق نیست درین هر دو ماجر اعلیاء است در نزد مقام جواب داده اند
 که محل خود که کور است تنگترین معراج جسمانی هم استدلال نموده اند بقول حضرت عایشه رضی الله عنہا
 الخاصل در کتب اخبار هر گونه روایات موجود فاما مستند معتد زمان قول استبر که بعد تحقیق
 متیق مقبول سواد اعظم گردیده و از اسم بهمت دیرینه بحث شفاعت است و مخالفت با
 سنت و جماعت در مائده و کیفیت آن نه سبب است که شفاعت رذیلت حق

دایره عقلا و اجنه سمع و شفاعت عام حضرت ختم رساله در آخره شریفی است قطعا و تصدیقا
 اللهم ارحنا و برین قدر که تمام امت مجتبی و اختلاف است در آنکه شفاعت برای چیست براس
 مؤمنین تحقیق فواسد برای آنکه با مستحقین عذاب اول مذنب معزله است گویند تاثیر شفاعت
 حصول زیادت منافع است بر قدر استحقاق و ثانی ذلیل است است گویند تاثیر شفاعت
 اسقاط عذاب است از مستحقین عذاب بالشفاعت در عرصه قیامت که داخل جهم نشوند با وجود
 استحقاق آن نسبت شفاعت شافعیین یا از جهم خارج گردیده داخل شوند بهشت نسبت شفاعت
 و این شفاعت مخصوص است بمؤمنین کافران را از آن بهره نیست و هر جا که در کلام الهی نفی شفاعت
 و نفی قبول شفاعت وارد است مراد بان کفارند و هر جا که ماذون و مقرر شفاعت را استثنای فرموده است
 مراد بان مؤمنین اند که ماذون و محکوم بشفاعت اند مثل کفار نهی از شفاعت شان نیست مذنب
 نجید یا نیکه شفاعت قسم است بالوجوب و بالمحبه و اعتقاد این دو قسم شفاعت که شرک است چنانکه
 مستلزم قهر و غلبه شفعیه است بر اله تعالی قسم یوم شفاعت بالا ذن است یعنی گناهکاری که گناه
 مداومت نداشته و آن گناه را پیشه خود نکرده بود از نشأت نفس قصور سر زده که بر او شرف
 است و شب در روز آئین خدا بر سر و چشم نهاده خود را تقصیر و اولاد بی سزای اند و از آفت
 گریخته نبوده که ام دلی فنی بخیر اله تعالی ابر او رحم آید مگر آن خدای را خیال کرده بی سزای
 که در دل مخلوق قدر آئین من کم نگردد هر کسی را که خولع خواست شفعیه خواهد کرد و باطل محض است

در تقویت ایمان این مضمون را بیاورانی و آنست که عقل و ایمان آنرا اگر از نیکبختی و مولای فضل
 خیر ابدی جز آنکه از اثر الفاظ لطیفانچه باید و شاید بشافه اش در فرموده سالت و
 عاجز نمودند الحق اظهار حق محض از فضل حق جوئی گردیده که هر که بهره از فهم و دریا دارد و نظر
 شکی و برین مدلی باقی نماند و سر لم یجعل الله له نورا فاما من فرج و ما درینجا الکفای کنیم بر فضل و جلالت
 کلام شایع در جزا که در تفسیر غزالی نوشته و اتقوا الله الاخری نفس یعنی ترسد از آن که
 او را بخاک در هیچ نفس که مرتبه اعلای شکر رسیده باشد و تقرب تمام در جناب الهی پیدا کرده و نفس یعنی
 از جانب هیچ نفس که در فرزند صلیب او باشد تا تمام نام او گرفته و خود را منسوب با و ساخته چون شکر کرده
 و کفر و زبده شینا یعنی چیز از حقوق شکر که بر زنده او واجب الاداء زیرا که در الوقت دادن شکر خود
 دیگر امکان نیست و الا یقبل منها شفا یعنی قبول کرده نخواهد شد از آن نفس قریه که شکر کرده را شفا نمی دهد
 حتی آن نفس تعصیه کننده که ترک شکر کرده و کفر و زبده و لا یؤخذ منها عدل یعنی و گرفته نخواهد شد
 از آن نفس شکر کرده را فدی یا بر غالی که در عوض نفس کافره بدید اگر با عرض او و ابر سینه و لام بر طرف
 یعنی و این تعصیه کنندگان را در شکر مدگاری خواهد بود که برود و غلبه از ایشان عدل با دفع کند و طریق
 دفع عذاب در دنیا منحصرا بر چهار چیز است یا بقهر و غلبه است و آنرا نصرت گویند و یا بدین قهر و غلبه
 است و آن دو قسم است یا بقت بدون داد و جزای خلاص کنند و آن شفاعت است یا با داد و جزای
 نیز دو قسم است یا با دادن جزای است که سر زنده او واجب بود مثل ادای قرض تا او را و مضایده

بدان عرض است از آنجا غلط فهمی صفت تقویت الایمان ثابت شد که صورت غلبه فروز در تقویت
 شفاعت است نه قسم آن که از نفس آیه استفاد و اصل برنی او تصحیح فرموده فرج را نگذاشت
 اصل مناسبیت مگر اینطافه را کار بفهم نیست در همان آیه که میگردید از آن در تقویت الایمان
 این همه باین سبب اینها نموده است بپند که و ما له منهم من ظمیر قبل لا تنفع الشفاعة موجود بلکه در
 ترجمه و فایده که خود باز در مونی او را و نسی دیگر است مانع یعنی که مقابل او قسم شفاعت را قرار بیا
 و باینهمه در قسم شفاعت آنرا قسم شفاعت نموده و در این بلیه ختم الیه است و در آنکه میگردید که غلبه و قیام
 با شفاعت چه نسبت الغرض معنی شفاعت در هر قسم یافته نمی شود چه اولی غلبه فروز را نسبت
 و سیوم تلبیس و غلط نایست ملخص تعلیظ اینکه شفاعت در دران مشروط است باذن پس اگر
 اذن نخواهد شد شفاعت خواهد بود و الا لا وقوع شفاعت یقینی نیست یعنی بطریق قضیه شرطیه که
 نه بطریق حملیه بتیه و معین است خروج شان از سبب اصل نیست و جماعت که در عقاید داخل الشفاعة
 حتی نشاء و غلط و تعلیظ نقطه اذن است که بمعنی آن رسیدند و محصور در پروا الکی و حکم بانی فهمیدند
 حال آنکه انهم معنی بجای از دست نمی آید نخرجهم من الظلمات الی النور باذن که من منفسه قلیله غلبت
 کثیره باذن الله نه برهم باذن الله ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله ما کان لنفس ان تو من
 الا باذن الله و یام بصائرین به احد الا باذن الله و برک قطع اوده نزاع و تسکیت و اسکات
 خالصین نقل می کنم عبارت تفسیر عزری را وی بنده و اگر حقیقت شفاعت را بتمنی بایم

نه پس اهل سنت مانند آفتاب روشن شود زیرا که حقیقت شفاعت آنست که کمال
 کاروان این است که بپایند و نفوس ناقصه اتباع خود را خود گیرند و نقصان آنها در ضمن
 کمال او نجر شود پس در این شفاعت بر دو چیز است اولی اینست که کمال نفس کامله که در قیامت
 محض اینست یعنی حق جل و علا موجود است نه به شرط عمل و کوشش و سعی تلاش زیرا که
 منتهای عمل و کوشش تحصیل کمال خود است نه احاطه آن کمال با اتباع خود او چیزی که نقصان
 آنها را برسد و در رنگ کمال ظاهر کند و این بسط و ایضا و بی را در شریعت تعبیر باذن و حکم
 فرموده اند دوم بود و نفوس ناقصه از اتباع اهل کمال که بدون ایمان و صحت تعهد بحال است و این
 آخر از شریعت باین عبارت تعبیر فرموده اند که کافر و منافق را شفاعت نیست انتهى فایده از
 جمله حقاقت شان انکار است که با انا صالحین و تعظیم و تکریم آن علو این طایفه دین با اهل کمال
 است شیاطین بخیریه که هنگام تغلب و تعدی زبانی گجاور نموده بدست دیگر گم گریان
 خود را احاک کرده اند حتی که ساجد تبرک و واقع حرمین مابین حرمین و حرمین را با این سبب که از آنجا
 نبویه بودند حکم بخانه داده ننهدم کرده کمال توین با زمین برابر باختند و اصل زبانی بعضی
 ساجد که از عهد انحضرت صلی الله علیه و سلم و بعضی از عهد صحابه در برابر عباد نگاه و زیارت نگاه
 تمام است مرغوبه بوده اند شیاطین بنده که قوت خیریه یافتند از زبان کارسلان میگرفتند
 آنچه در باب برالکند شان در حارست قابل اعاده نیست این مفسره در تعویذ الامایان

موجود و بطلان آن بطریق اولیٰ محاج بسیار نیست و قدر ازین باب در کتب صحیح و معتبره
 ثبت و یاد بخاند کری کنیم استغفار شاه عبدالعزیز و زنده صورت چه میفرمایند علما و دین
 تعظیم تبرکات انبیا و صلحا و تبرک بانا را این شرعا جایز است یا نه مثلا پیغمبری یا پیر
 در جایی نماز کند یا اعتکاف نموده آن مکان را تبرک دانستن و عبادت را در آن بهتر دانستن
 محل قبولیت دعا و عبادت نمیدان چه حکم دارد و یا چه کفش و عصا و اشال آن کشتیار
 مستعملان را تبرک دانستن و با احتیاط داشتن و پنجهان موی و ناخن و غیره را چه حکم
 و آب تبقیه وضو پس خورده و دم کرده بزرگان را تبرک دانستن و از جایی بجایی بردن چه
 حکم دارد میباید توجه را آب تبرک بانا را صالحین شعار دین است قدیم و حدیث و از کتاب سنت
 ثابت انکار آن و کلام در آن غیر از الحاد و زندقه چه توان گفت در قرآن مجید و احادیث یا کلام
 فی سبکینه من یکم و بقیه مما ترک آل موسی آل بر و ن کلک الملائکه در تفاسیر معتبره مرویه
 که بود در آن صنف و قیامه های الواح و عصا موسی و غمازه رزون و غیره و کوه بنی اسرائیل
 و در وقت قتال پیشی کردند آنرا و بسبب آن قیام میشدند بر عدا و وقت جنگ آنرا فر
 بر میداشتند بالا سر گاه بنی اسرائیل و بنی اسرائیل قیام می کردند همین که از آن تپوت آواز می آمد
 نصرت می یافتند هرگاه بنی اسرائیل عصیان و فساد نمودند الله تعالی مسلط نمود بر ایشان
 عماله را که آن تپوت از ایشان سلب کردند هرگاه بنی ادنی کردند آن تپوت الله تعالی

بر آن که آثار بلا سبط نمود هر که قرین بول و برتری کرده بود اسیر مبتلا می گردید پس
 دانسته که این بلا بسبب ادا فی تاقوت است برگزیده از نزد خود روانه شد
 بمنزل طاعت رسانند و در صحیح مسلم از ابن مالک مرویست قال اصحابی فی بصر بعض اصحابی
 الی رسول الله صلی الله علیه و سلم انی احب ان تاتینی و تصلین فی منزلی فالتخذه صلی قال فاتی
 الی صلی الله علیه و سلم و من شاء الله من اصحابه فدخل و هو یصل فی منزلی و اصحابه یحیون
 بینهم الخ و در روایت دیگر مسلم آمد فقال تعالی فخطی سجدة فاجاب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 الخ نووی در شرح مسلم نوشته قوله فخطی سجدة ای اعلم ای علی موضع التخذ سجدة ای خضعا
 اجعل صلواتی فی سیرک یا تارک و فی هذا الحدیث انواع من العلم تقدم کثیر منها فقیه الشریع
 انما یخرج در صحیح بخاری در باب الخضاب مرویست که یوزن در امام سلمه رضی الله عنهما موسی بشارت
 حضرت صلی الله علیه و سلم در طلیح از فقره برگاه میرسد بصلایه برنج میزدند نزد امام
 و عرض می کردند پس بر می آورد آنرا و حرکت می داد در آب و استشفاع می کردند صحابه بان
 طلق بن علی در باره تبرک کرده بردن آب بقیه وضوء آن حضرت صلی الله علیه و سلم بلاد خود
 در شکوة از ناسی منقول است علی قاری در شرح نوشته و فیه التبرک بفضل صلی الله علیه
 و سلم و نقله الی البلاد نظیر نماز فرم فانه صلی الله علیه و سلم کان استهداه من امریکه تبرک
 باهل الکسوة و لوحه من ذلک ان فضله و ارشیه من العلماء و الصالحا یکمل و یحیان و یخیر

در ترجمه و شرح و دیگر شرح نوشته الغرض کتب حدیث و سایر این امور بر اند شفا قاضی خاص
 و شروح آن تصانیف ستمه و رایا دید در جذب القلوب غیره کتب شیخ عبدالحق بن محمد بن
 نجیب و جدا اگر دیده است نزد فقیر این امر قابل استفتاء و اجازت نیست محبت با کسی که در کتب تنظیم
 است بالطبع اقتضای محبت و تعظیم آثار و مقدمات او می کند و تها و بی عدم عثمان بن دلیل است
 بر عدم محبت با مبداء و نشر آثار و کا و کاوی که در تنقید روایت و اثبات اصلیت آثار است
 خالی از سوء نیت اصل اهتمام این امور در علمیات است پس تر و علمیات و در فضایل اعمال
 و غیره و سعت است که کم بکفیلان سمعت اگر شنیده باشند در مثال همین مورد آلودنی نسبتی و نقل
 مشابهی تعظیم بجای آید و در کمال این رویه بر گاه داخل شد بر معاویه بن ابی سفیان معاویه
 بلحاظ آن گونه مشابیه صورت که با حضرت صلی الله علیه و سلم داشت از تحت خودی تا با این
 تعظیم رخاسته کمال این تحت نشاند خود در باد بنی شسته بوقیر تمام رخصت نبود و
 مرغاب را با کمال است در جواب اینیه و غیره مذکور است و شیخ عبدالحق در مدارج نعل
 نموده یکی از اهل بیت که نام او یحیی بن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین
 بن علی کرم الله وجهه که ملقب بود بشیبه در موضع خاتم نبوت شامه بود مقدار رخصه حکام
 مشابه خاتم النبوت و بود چون می آمد در حمام و میدیدند او را مردم در و میفرستادند
 حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و از نام می نمودند برو می بوسیدند پشت او را تبرک و از آنجا

بعضی امور جاری بود و الا آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تمام حسین شریک ندارد و سحر مشرق
 عن شریک فی نحاسه و فخر الحسن غیر منقسم و قرطبی ابن امام و غیره از اکابر معتبرین
 و ثقات مستندین روایت کرده اند که در مطاف قائم حضرت بر سنگی نشسته بودند که زمان عقیقه
 است دعا نمود و آنحضرت دعا فرمود که عقیقه او را ایل گردید زان بعد این خاصه فیض جبار گردید
 که سوزن عقیقه با طهارت با خلاصیت بر آن سنگ نشسته درود بخواند عقیقه او را ایل می گردید و
 معامله تجربه صحیح رسیده و مشهور است و الله اعلم بالصواب انتهى و موسی مبارک که بخانه شایسته
 بود زیارت آن باب تمام تمام شد و موسی که اسمعیل صدوق حامل آنرا بر سر خودی آورد و نزد
 رسیدن نشی است بخواب که موسی طور فی حلقه در تفسیر غریب متعلق صراط الدین است علیه
 نوشته و رکعت در کلام و در انفسان افعال و در کائنات ایشان و در رحم صحبانه اولاد و اولاد
 ایشان و زیارت کنندگان ایشان بی دریغ ظاهر میگردد و در تفسیر سوره قدر نوشته و بالجملة از
 مضمون این سوره معلوم می شود که عمارات و طاعات و البیت اوقات نیک و مکانات شریفه
 و حضور اجتماع صالحان در احیای ثواب ابرار و برکات و تلوای قرآنی عظیم حاصل می شود
 و در تفسیر طوسین نوشته در حدیث شریف وارد است که چون حضرت صفیه رضی الله عنهما در مطهر
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر زیارت بیت المقدس شریف می روند و از نماز در مسجد
 خارج شدند از آن مسجد برآمده بر کوه طور زتا صعود فرمودند و در آنجا نیز نماز کردند

و سر گذاره آن کرده استاده ارشاد که در گذار همین بار و ز قیامت مردم متفرق شوند باره
 نهاده و باره به فرج و این همان کوه است که حضرت عیسی از اینجا آسمان بردند و آن مکان را
 نصارت عظیم بسیار میگردند و میگویند و سر آبی کوه بیلانه نام فرنگی زنی کشته کرده بود
 و در میان آن کتیه قبیله ساخته که آنرا مصطفی علیه السلام میگویند و رفته رفته آن کتیه منهدم
 شد لیکن بالفعل در آن کوه درخت خروب بنطی است که متصل آن مسجد ساخته و پائین
 آن مسجد غار است مصطفی مردم بسیار برای زیارت آن مکان میروند و آن درخت را خروب البقره
 میگویند و در تفسیر واد قلنا و خلوا هذه القرية نوشته با جمل در الواب بیت المقدس
 دروازه ایت معروف و مشهور و الان معمور و زیارت گاه است و هر که برای استغفار
 گناهای خود در آن مسجد در آید از بهای دروازه می در آید و زبان زد مجاوران اینجا است که در اصل
 این دروازه موجب یکی از گناهای است الی آخر ماقال آری این دروازه را حضرت سلیمان
 و انبیا پسین ایشان بنا بردی یگانه شایسته دروازه آن قریه داده باب حطه لقب کرده باشند
 که در خاصیت مناسب باب حطه قریه مذکوره داشته بود و انتهی در بیان مقام نوشته فایده
 سیوم اینکه بعضی مواضع متبرکه که مورد نعمت و رحمت الهی گشته اند یا بعضی خانه های قدیم
 و بعضی صلاح و تقوی خاصیتی میداد میگویند که در آنها احداث نموده بودند و طاعت بجا آوردن
 موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد و از همین جا است که این مردم در این از انبیا

حکایت کرده که ما روزی بمراه آنجناب علیه السلام شنبه گام در غزوه یا سفر میرفتیم چون
 آخر شب شد در پشته کوچکی گدشتیم که آنرا در خط می گفتند آنحضرت علیه السلام فرمودند ما مثل
 المثنی الا کسل البلب فی قال الدلیبی اسرائیل و دخلوا الباب سجدوا و قوا لواحطه یعفرکم خطایا که
 و البکر این شبیه بروایت صحیح از حضرت مرتضی کرم الله وجهه آورده که انما شلانی فیه المات
 کسفینه نوح و کباب جبطه فی نبی اسرائیل یعنی مثال یا اسرائیل بیت نبوی که قیم خانه آن نبوت و حامل
 اسرار ولایت و معرفت اندرین امت مثال سفینه نوح و بایطه است زیرا که نجات از طوفان
 نفس شیطان و تصحیح توبه و تکفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل سلوک راه خدا و اوجیت و توبه و انابت به
 بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر است که سلاسل سلوک راه خدا و اوجیت و توبه و انابت به
 خانه ان علیهم الرحمة میرسد انتهی و آنحضرت و اسامی تمام ابراهیم صلی الله علیه و آله و سلم و دیگرید جا استادان ابراهیم علیه السلام
 را مصلی کنگلی است یعنی در آن سنگ حضرت ابراهیم ستاده آذنان حج در مصلی داد و نذر کردند
 مبارک حضرت ابراهیم در آن سنگ متقی گشته مصلی یعنی نمازگاه که بعد از طواف خانه کعبه
 رکعت تحیه الطواف عقب این سنگ ستاده گذاردن مقررت با امامت حضرت ابراهیم
 تا قیام قیامت جا باشد و نیز چون حضرت ابراهیم برهان سنگ ستاده آذنان حج در مصلی داد و نذر کردند
 پس بعد از حلت حضرت ابراهیم نزد آن سنگ ستاده شدن عبادت خدا یا آفرینان
 نزد ایشان حاضر شده است و بحضور ایشان عبادت خدا یا آفرینان است انتهی هم در آن

است چون حضرت ابراهیم بر سنگ مستاده بنای عمارت می کردند آن سنگ بقدر بلندی
 عمارت بلندی شده تا تمام شدن عمارت حاجت سنگ دیگر نیفتاد و اثر سرد و انگشتان
 و بر دو قدم حضرت ابراهیم در آن سنگ نقوش گشت الخاقانی و از قناده مرویت که قبل از
 اسلام عادت نبود که مقام ابراهیم را کسی دست رساند و مسح کند هر این متاین امر را
 و کاینکه قبل از اسلام این سنگ را دیده بودند نقل می کردند که اثر سرد و باشته حضرت
 ابراهیم و انگشتان ایشان درین سنگ ظاهر و نمودار بود حالا بسبب وسایندن آن اثر
 بخوبی ظاهر نیست و این ابی شعیب از عبدالله بن ابی بکر نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند که مقام
 ابراهیم را مسح می کنند گفته شمار خدا تعالی مسح کردن این سنگ نافرموده بلکه حکم او همین
 است که متصل او نماز گذارند و منتهی دوم در آنست که نماز طواف را بطریق استحباب می گویند
 متصل آن سنگ بوجهی که آن سنگ بجای امام باشد و نماز گذارند بمنزله مقتدی باینکه اگر
 و قریب مکان را آن مکان گفتن مجاز است متعارف قریب بحقیقت پس این امر معمول
 است هر چند اهل این نماز واجب است بر بزرگایام اعظم و عذرات نفعی و وقول می کنند
 دوم فرض کنیم گذاردن این نماز این ضعیف که عقب آن سنگ باشد بالا جماع مستحب است
 استحباب می گویند حتی المقدور از دست نباید داد و منتهی دوم در آن تقصیر است بالجمله صفا و مود
 از شیخ الاسلام و در بعضی هر یک حضرت ابراهیم حاصل گشت که محبت خداوند عز و جل

جعل و علا در میان همین دو کوه باشد که در حق ایشان جلوه کرده و حل مشکل ایشان
 و از آن بانه معنی شفاعت است و بودن درین برزخ کوه بمنزله جوی ذاتی آنها گشته است و می گویند فقیر
 حقیر که از آن شریف و تبرکات عینه انچه از مطلق اعظام و اکرام در او نام این ایام بغایت سینه
 باشد آنرا ذکر میکنیم و نقل می نمایم حال و قال اهل کمال و تکریم و تحیل شان مثال یعنی مثال فعل مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم را که بر کاغذ یا بر نقش کشیده طیار می سازند قطران در بر
 نوشته و قدر از او الیایان این کعبه ترشال نعلنه بکرمه علیه افضل السلوة و التسليم می در
 مفرود و تیراة و سماعا و کذا افروده یا التالیف ابو اسحق بر همین محمد خلف المشهور باب الحجاج امن
 اهل المرتبه بالاندلس و کذا غیر ما لم اشیتهای ههنا انکالا علی شهرتها و صعوبه ضبط طیارها
 حادثی و من بعض ما ذکر من فصلها و جرب من نفعها و برکتها ما ذکره ابو جعفر بن عبد المجید و کان
 صاحبها و بما قال خذرت نیز المثال لبغض الطلحة فحارنی یوما فقال لی رايت البارحة من
 صاحب هذا النعل عجا اصاب روجی و جرح شدید کاد بهلکها فجلعت النعل علی موضع الوجع و کنت
 اللهم رنی برکه صاحب هذا النعل ما اصاب روجی من الوجع انشد بنفعها الله تعالی علیه و
 قال ابو اسحق قال ابو القاسم من محمد و نما جرب من برکتها ان من اسکره و تبرکها کما کان
 امان من بئى البغاة و غلبه العداة و هرز من کل شیطان مارد و عین کل جاب و ان مسکته
 المرأة الحامل ههنا و قد اشتهت علیها الطلق تسر امرها حول الله و قوته و توبه درانی ایمان

بری که رحمت قال و در اینجا قصیده در مدح و شوق مثال نقل نموده یک سطر از آن است
 شعر باشد نخل المصطفی روحی الفدا به محاکم الاسمی الشریف العالی و باز نوشته
 و ما احسن قول ابی الحکام ابن المرحل فی قصیده که ذکر ما لبوا حتی ابن الحجاج و قصیده در اینجا
 نوشته بعد از آن نوشته و لابی که احمد بن امام ابی محمد عبد الله بن حسن القطری در اینجا قصیده
 نقل نموده او شش اینست **س** شفا رلذی سقم جبار لیا شفا امان لذی خوف کذا
 بحسب الفصل و حافظ علامه احمد المقرئ التلمیذ فی درخت مخصوص کتابی دارد بسط مسمی به
 فتح التعال فی مدح النعال مرتب بر فاتحه و چهار باب و خاتمه فاتحه و تحقیق معنی لغوی و شرح
 و قبایل شمس و نواد و موارد مناسبان باب اول در بیان بعض احادیث نبویه که در حق تعالی
 شریفه وارد بآیات فی در صفت مثال عظیم الکران جسم المنافع باب سوم در ذکر قصاید و بعض
 ائمه اعلام متقدمین و متاخرین که در باب مثال عظیم و شنب کرم بلکه نظم آمدند و درین باب صد و
 سی منظومه بر ترتیب حروف تهجی ذکر نموده است باب چهارم در خواص و منافع محبیه مثال
 منقول از ثقات سنجین و اثبات عقیدین که ذکر شد را در صدق اخبارشان گذری نیست
 و نه سبوی شان کسی را بجز تکرم و تعظیم نظری خاتمه در خلاصه آنچه متعلق است بشغل مثال
 و بعضی مسائل تا سبب و نقل کرده است صاحب فتح التعال سلاسل اسناد و اجازت و منافع
 و خواص مثال مبارک از جماعت اعلام و قد آید ایان کاف ایل اسلام نام بعضی از آن کرام در اینجا

ذکر می کنم امام ابو بکر بن العربی حافظ ابو الریح بن سالم الکلاعی و حافظ ابو عبد الله بن
 و ابو عبد الله بن رشید فهری و ابو عبد الله محمد بن جابر خطیب الخطباء ابو عبد الله بن الزرقانی
 التلمی و ابن البراء التوفسی و ابو اسحق ابراهیم بن الحاج و ابن ابی الخصال و مالک بن الحارث و
 مراکشی و حافظ ابن کثیر و بن فارق و حافظ عراقی و پیر ابو سراج بلقینی و شیخ یوسف
 نتائی و سخاوی و سیوطی و غیرهم در سندی نوید حدیث کردند از شیخ ابو الفضل بن
 براتونسی از شیخ خود ابن الحیة از نقیبه ابی زید بن العربی از والده خود حافظ ابو بکر بن العربی
 و شیخ عیاض و غیره اعلام گفت که حدیث کردم از شیخ حافظ ابو القاسم کمی عن عبد الله
 حفظا گفت حدیث کرد شیخ ابو ذر یا بخاری حافظ در مصنف حفظا گفت که گفت مرا محمد بن
 جعفر فارسی ساخته شد این شال بر مقدار فعلیکه بود نزد ابو سعید عثمانی که گفت که
 کردم از ابراهیم بن تیمی گفت حدیث کردم از ابن ابی ربه گفت که حدیث کردم از ابن ابی العیسی
 بن عبد الله از پدر خود عبد الله بن ابی اویس بن مالک بن ابی عامر الاصحی گفت بود آن فعلی
 مبارک که کشیده شد این شال بران نزد اسماعیل بن ابراهیم مخزومی گفت اسماعیل بن
 اویس پس حکم کرد پدر من نقاش را پس کشیدند آنرا بر شال فعل رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و بهین طرز سلاسل متعدده نبت سجد و اجازت ذکر کرده است و تجلیل و تکریم جماعه عظیمه
 توکل بان در مشکلات و حکایات قضای حاجات و دفع بیایات بیکر که آن

کرم بکثرت نقل نموده است بخوف طول از تفصیل آن در گذشتیم هر یک که خواهد بان رجوع نماید
 و جزوی مختصری در فارسی تقصیرم نوشته است من شاء الله تعالی فی القایده از جمله عقاید
 و عمده مفسرین نجد یا اینکه اگر بر جانور زنده گفته شود که برای پیغمبر است شکار و بیج کرده شود
 بنام خدا و بیج حرام است و ذابح مرتد کوزابح غیر نام نهفته باشد در تقویت ایمان نوشته قال
 الله تعالی او فس قائل غیر الله ب ترجمه فرما یا الله صافی سوره انعام بین یا گناه کی چیزی که
 مشهور است گئی هو الله کی سوا کسی اور کی کر کے ناپید یعنی حیوان و در و او مردار ناپاک
 می او حرام بین می ای و نه جانور بی ناپاک بی او حرام می که خود گناه کی صورت بی ای
 که الله کی سو او کسی کا پھر یا اس آیت سی معلوم ہوا کہ جانور کسی مخلوق کی نام کا پھر انانیست
 بر ای او رده جانور حرام می او ناپاک بی اس آیت میں کچھ اس بات کا ذکر نہیں کیا
 جانور کے ذبح کر کے وقت کسی مخلوق کا نام لے جی جب حرام ہو بلکہ اتنی ہی بات کا ذکر کیا
 کہ کسی مخلوق کے نام پر جانور مشہور کیا گیا کہ یہ گای سید احمد کیر کی بی بیہ کرا
 شیخ سعد کا ہی وہ حرام ہو جاتے ہی پر کوئی جانور ہومر غی ہو یا اونٹ ہو کہ مخلوق
 کی نام کا کر دے علی کا یا نبی کا باب کا یادادی کا یا پر لوکا وہ سب حرام می او ناپاک
 بی او ر کوئی پر شرک ثابت ہوتا ہی در قرب این ایام استقامتی نظر آندہ کہ کسی از مردم
 دنیا الفین جواب را مدلل نموده است بدلائل و فقیر در حل اغلاط آن خبری نوشته

بزکران گفتار و در سوال بجز جانور زنده آواز را آورده شد که برای پیغمبر است
 صلی الله علیه و سلم و من بعد ذبح کرده شد نام خدا و جل و گوشت آن نجسه خواهد بود
 بجای مسلمین حکم آن ذبیحه حیث بنوا تو حروا الکوا ب حرام است به دلیل آیه شریفه
 و ما ابل به بغیر الله یعنی و دیگران جانور که آواز را آورده شد و به شهادت داده شد
 در حق آن جانور که برای غیر خداست خواه آن غیرت باشد یا روحی حیث خواه
 جن خواه پیر یا پیغمبر این همه حرام است زیرا که چون شهادت داده شد که این جانور را
 ظانی است ذکر نام خدا و وقت ذبح نماید مگر در چه آن جانور منسوب بان غیرت
 و خشی در و پیداشت که زیاده از خشت مردار است بجز کر نام خدا حلال نمی شود مانند
 سگ و خوک که اگر نام خدا مذبح شوند حلال نمی گردند و ابل را بر ذبح حمل کردن خلاف
 لغت و عرف است بجز ابلال در لغت عرب عرف آن دیار و آفتاب معنی ذبح یا
 در سج شع و هیچ عبارت بلکه ابلال در لغت عرب معنی بلند کردن آواز است
 عبارت ابلال را بمعنی ذبح گرفتن باز بغیر الله را بجای با بسم غیر الله خاص
 قرب تجریت کلام الهی میرسد انشی لخص التفسیر الغریزی و همین است مخصوص پیغمبر
 متقدمین مثل رحمانی و شیبوری و لغوی و غیرهم و تفسیر شیبوری می گوید اجمع العلماء
 لو ان مسلما ذبح ذبیحه و قصد من سحما التقرب الى غیر الله صار ربا و ذبحه و حقه تراه

در تفسیر حمانی نوشته و ما اهل به غیر الله فانه ان ذکر مع اسم الله تعالی قد عاثر
 نية المظهر المنجس مع نجاسته بالربوت وان لم يذكر فقد زید فی تخیر انتهى الحاصل
 در تمام تفاسیر قد میخبره مطابق تفسیر عزیزی نوشته بجز تفسیر رضای و تفسیر
 احمدی و آن هر دو قابل اعتبار نیستند و بدلیل حدیث صحیح لعن الله من فرج غیر الله
 نووی و شرح صحیح مسلم نوشته و ذکر الشیخ ابراهیم المروزی من اصحابنا ان ما یخرج
 یتستقبل السطان بقبر غیر الله اذ فی لیل بخارا یجوز لانه اهل به غیر الله تعالی
 و نیز در حدیث نبوی از زبان الجوزی وارد است و در کتب فقهی مثل اشباه و نظایر و غیره
 موجود و این پنجیم هم در حکم ذبایح جن است و نیز در حدیث صحیح مرویست لانه کروی
 عند تسمیة المذبح و عند الذبح و عند العطاس و بدلیل اقوال فقهای در التحف و فی
 القیوم الامیر و نحوه که واحد من العظام محرم لانه اهل به غیر الله و لو ذکر اسم الله تعالی
 و لم یخرج للضیف یا محرم لانه سنة الخلیل عا بنی و علیه الصلوة و السلام و اکرام الضیف اکرام
 الله تعالی و الفارق ان قد یناکل منها کان الذبح لله تعالی النفعه للضیف و لا للمیته
 او الذابح و ان لم یقتد بها یناکل بل یدفعها لغيره کان للتعظیم غیر الله تعالی فحرم بل یکفر فیض
 بقولان سبازی و شرح و سباتی و در اشباه و غیره هم این مسئله مذکور است فقط است
 انزال طغوی اقوال و باید التوفیق قوله انتهى لخص التفسیر العزیزی بیک حسیب آنچه نوشته

تفسیر غزیری است این قدر خود را است اما آنچه بعد از آن نوشته که بمن است مخصوصاً
مجلس تفسیر بنقدین محض بی اصل بنکام شیوع تفسیر غزیری که بینندگان بر غلطی این مقام
جهو مفسرین تقدیر محض تفسیر را بتقریر و تحریکین دادند تا ویرایین بکتابه و کتابه در بری
مطلع گردیده صاحب تفسیر را بتقریر و تحریکین دادند تا ویرایین بکتابه و کتابه در بری
خصوص جاری نایده محض تفسیر خدایت تجریر و داخه از آنچه در تفسیر اتفاق قسطیه افتاده
رجوع نمود و این امر را منت آن بزرگوار تصور نباید کرد بلکه در طریق انصاف کمال منقصت است
عصمت از خطا خاصه انبیا است و مذموم صراط بر خطاست و موقوف بر رفع الدین حسب مرسوم
مولا عبدالحی و مودعی سماعیل هم تحریر سایل جدا گانه پرخته اند مولوی رفیع الدین حسب نوشته اند
در زبان فقهار کبار این رسم جاری نبود که حیوان را برای یکی از معبودان باطل نذر مقرر سازند و در
رستم باشد تعالی بر گرفته فرج سازند و آن نذر بخیه ابرای جمعی که معتقد بودند صرف نذر بخیه
در تفسیر آیات کلام مجید بر آنچه در عهد کفار جالیت معمول بود ذکر کردند و روایات که بر مدعیان
لفظ واقع شده است قدای غسین در بر جالفت اسم عید الذبح مراد داشته اند و نویسنده
زمان و پیش ازین زمان از تفسیر این رسم فاسد ظهور گردیده است که حکم شعی و ادیانیم تحسین است
روایت فقهار که باحت اند از حلت و حرمت ششای آخر مقاله موقوف است
درین استفسار منسوب است اول حلت گاه و سدا محمد کبر دوم اعتراض و تعلیل تفسیر
تفسیر الله که در تفسیر فتح الرحمن واقع شده سیوم ظهور و تشیع بر تفسیر نوشته شاه علی

بحکم آن ازین بر سه مطلب مطلب سوم قابل آنست که این علم عرض یابی نماید بلکه مقصود
 اوقع بالجنه است اعراض از آن فرماید و مطلب دوم اگر چه واجب التحقیق است لیکن قیام آن
 مختص بر اشته است مطلب اول را بطریقی تقریر باید کرد که عام و خاص دریافت نماید و این
 فیه جای اشتباه درین زمانه و درین دایره صورتهاست که بعضی مردگان می کنند پس باید دانست که
 مقصود در صورت گوشت می بود چنانچه در فاتحه مشهور است که جانور بر آ گوشت ذبح می کند
 و طعام آن بچینه می خورد و ثواب آن طعام بروح میت میرساند و در صورت حیوان بی روح
 است هرگز شسته در آن نیست و گرنه مقرر کنند پس بندهم اگر گوشت واقع است آن گوشت حلال است
 یا نه آنکه مثلا اگر شخصی تذکر کند که اگر فلان حاجت من بر آید ایقدر نیاز حضرت سید احمد کبیری
 و ایقدر طعام نیاز ایشان مردم را بخرام اگر چه درین تذکره گوشت لیکن طعام حلال است و همچنین
 گوشت شتر اگر شخصی بگوید که دو من گوشت تذکر حضرت سید احمد کبیری بر آید من حاجت خود
 خوام بخورم گوشت حلال است و اگر می گوید که گوشت گاو خوام خورد نیز درست است و اگر چنین
 قصد گاو تذکر نیز درست است چرا که مقصدش گوشت است و پس همچنین اگر گاو زنده بنام سید احمد
 کسی را بید بطوریکه تقدیمه نیز درست گوشت آن حلال است غرض از گاو نایت است اگر
 مقصود ذبح بر آیت بود پس یا ایصال ثواب ذبح است یا تقدیر بر ذبح سوئی میت بود و این
 فیه تذکره و باید و طریق است حسن و قبح باز نوشته اگر طریق حسن در دل باشد اما از آن

لفظ نذر کند خلایق در آن است یا نه نظر بر اینکه این لفظ در شرع مستعمل بر آن معنی است که مخصوص
 بحد است باید که شاید از منوعات شرعی در آن باشد و ادنی آن ترک اولی است اجرام
 نتوان گفت قصه مسلمانان که بجای اسلح صبا ناگفته باشد آنست و چون که آن مسلمانان در ملک
 حرب جا پلست بودند و نذر می کردند و اگر از الفاظ مشترک که گویا است تعال عرفانید یا اشتراک
 پیدا کرده گفته آید باکی نیست و ایضا فیس اگر شخصی بزی را خانه پرور کند تا گوشت او حرام
 او را درج کرده و بخت فاتیحه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه خوانده بخوراند خلایق نیست در آن
 آنست که برای زنده مضمون بخین عمل نماید و اگر نذر کند که بشرط آمدن حاجت خود گاود و سباز
 فریاد را نیا حضرت خواهم کرد پس حکم این شل حکم طعام است اگر نذر بطریق حسن است هیچ خلل ندارد
 اگر قبیح است فعلش حرام است و حیوان حلال و شاید بهر صورت مراد مولانا محمد حسین است که در
 مسند است و بهر صورت با صورت محرمه شبه شده و در تفسیر احمد حلت آن را نذر شده است
 و ایضا فی دوم بیکه کردن جانوران الهی چنانچه بجا رهند و آن حکم این قسم آنست که حلال است
 چه که فاعلان این فعل تقرب در بر ما کردن آن منظور دارند با جانش و در بخش سده کاری دارند
 مسند است و حسب تفسیر عزیز خود در جواب اول نوشته و اما ما وقع فی البیضاء و غیره من التظا
 انهم قالوا اما اهل به غیر اندازی مخرج الصوت عند ذبحه للصنم فمینی علی جرعه عادة المشرکین
 نے ذلک الزمان و لکن غیر قرائنی التباسه القدر من ذکر اسم غیر الله تعالی علیه من

بنده التوقیر الی غیر الله تعالی انتہی و در جواب ثانی نوشته لا شک فی وقوع الاختلاف
 فی حال ہذا الذی تجر و تعارض الادواتی کان کذلک کان محلا للثبوت انتہی بالجائزہ
 بموجب تفسیر عزیزے و اخضر خاص آن برگوار را اعتراف باشد بجماعت قدما و معین
 پس دیگر ایدعوی مطابقت و موافقت تفسیر عزیزی با تفسیر قدیمیہمان شایستہ
 است و گواہ است و چونکہ بحسب نام تفسیر رحمانی و شایرے و بنوی باید کرد و استعار
 آن کتاب نقل می نماید تا شبہ بالکلیہ مرتفع گردد و ظاہر کہ بحسب خود نظر بر این کتاب بنیادینہ
 تعلیقات دیگران در معالطہ قاعدہ است از رحمانی و شایرے کہ یک فقرہ ہم نقل نموده
 قطع نظر از آنکہ مفیدہ عبارت باشد یا نہ از بنوی کہ آن بسم دست نداد عبارت تفسیر
 کہ نقل نمود ظاہر کہ حرام ذکر اسم غیر الله است اعم از یک اسم الله باو ذکر کردہ شود یا نہ
 پس شایرے عزیزے یا تائید جواب بحسب از کہ نام لفظ آن عبارت ختم شد و بنوی
 ماہل یہ تغیر اسمی مذبح الاضنام و الطوائف و اصل الابلال رفع الصوت و کانوا
 و نحو الاشیئہم یفعلون اصواتہم نہ کہ با فحش ذلک من امر ہم حتی قبل لکل راجع و ان ہم لیسوا
 مہمل قال الیریع بن الزبیر و ماہل بلغیر الله ما ذکر علیہ اسم غیر الله انتہی عبارت تفسیر
 شایرے کہ صاحب تفسیر عزیزے نقل نموده ہر چند از نفس عبارت مذکورہ ہم بچگونہ
 و تہ دعوی صاحب عزیزے ظاہر نیست و علی بن القباس آوردن بحسب آن عبارت

در جواب فاما چونکه از مطالب اول و آخر عبارت مذکوره ارتفاع شد بالکلیه تصور نقل الی
 ضرورت نمود بدانکه در نیشاپوری نقل عبارت مذکوره نوشته و اما اهل بغیر اندیشه نفع به
 لایضم و ذلک قول اهل الجالبیه باسم الملات و الغزنی اهل المعمر از ارفع صورت بالکلیه بعد
 عبارت مذکوره نوشته و یستی اما اهل بغیر اندیشه باج اهل الکتاب و اسمی علیها باسم
 شد الاطلاق قوله تعالی و طعام الذین اوتوا الکتاب صل لکم و لان النضرانی از اسمی اندیشه
 فاما یرید به بسیج و یوزن سب عطا و تحول و الحسن و الشعی و سعید بن السیب قال مالک ان
 و ابو حنیفه و اصحابه اذا ذکر علی اسم بسیج فقد املوا بغیر الله فوجب ان یجزم و اذا ذکر
 علی اسم الله نظر اللفظ تقيض الحلی و لا عبرة بغير اللفظ و علماء الاسلام اذا سمعوا یلهو
 و انتمار یلهون بغیر الله فلا تاكلوا و اذا لم تسمعوا فكلوا فان الله قد اهل فاما یجزم و یوکل
 بما یقولون انتهى جمعی که در نقل عبارت نیشاپوری بر روی کار آمده اگر عذر محلی است
 که بجا قال لفظ اجمع گردیده تغییر چند نسخ نیشاپوری دیده در لفظ قال العلماء بانه
 و الله اعلم بحقیقه الحال قوله و ان برود قال اعتبار نیستند قول اعتباری اعتبار است
 صرف و الله حکم بحیث ثبت و جود بکار آمد و تمسکات نقایده عدول می باید محض
 است و نقایده و داعیه شهبانی مقبول را مردود و مردود را مقبول نوشتن بر خیزد و در
 انداختن است قوله و می در شرح صحیح مسلم نوشته ان یجب ظاهرا نقل یمن از اهل

صاحب تفسیر برداشته است که بسبب الکفار یک فقره حذف اول و آخر مغایطه روقی یا
 تمام عبارت نووی نیست اما الذبح غیر الله فالمراد ان یذبح باسم غیر الله تعالی کمن
 ذبح للضم او للصلیب او لموسی او عیسی او للکعبة هو مخوذ کفکل نیز احرام و لا تحل فیه الذبح
 سوار کان الذباح مسلما او نصرانیا و یدیانص علیه ان فی التعلق علیه اصحابا فان قصد
 مع ذلک تعظیم الذبوح له غیر الله تعالی و العبادۃ کان ذلک کفر فان کان الذباح قبل ذلک
 مسلما اصاب مرتد یا الذبح و ذکر الشیخ ابراهیم المروری من اصحابنا ان یذبح عند استقبال
 السلطان تقربا لیه فقی اهل بنجارا تحریر لانه مما یل یغیر الله قال الراغبی هذا انما ذبحه
 الله و نه فهو کثیر للتحقیقه الولاده المولود و مثل هذا لا یوجب التحرم انتهى نووی اول در معنی ذبح
 صاف بیان نموده که از ذبح بنام غیر خدا ذبحی حرام می شود و اگر عبارت آن غیر مقصود باشد کفر است
 و مقدر ابراهیم نقل نموده بقول راغبی رد کرد بر نقل همان فقره مردوده که کفارت قوله فیه ذبح
 نه از ذباح الذبح از شاه نظائر صاف ظاهر که مراد از ذباح ذبیحی حرام است یعنی جانور
 که حرام است از ذبح کرده باشد در فصل احکام حین نوشته و منها ان ذبیحه لا تحل قال فی اللقطه
 و عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه نهی عن ذباح الجن انتهى قوله فیه ذبح و در حدیث صحیح مرویست
 که نهی کرد فی غده تسمیه الطعام الذی کمال جرئت است که غیر صحیح را صحیح فرموده در منہیات
 صحیحین صاف و صریح نوشته است اما الحدیث الذی روی مر فو لا تکر فی غده تسمیه الطعام

و عند المذبح و عند العكاس فلا یصح فانه من حدیث سلمان بن عبدی الجوی و یومئذ یضع الحدیث فی
 ایضا عند الحرم التی و یومئذ یضع فیه قول فی الدر المختار الخ و قد مر این روایات درین محل و علی کمال
 اصلا مناسبی باین سخن فیه ندارد و محوی بحسب آنکه جانور از تشبیه بر غیر خدا حرام می شود و در اول
 این همه روایات آنکه از ذبح بر غیر خدا حرام می شود فاین را از آن اطلاق را تغییر نمودند و تشبیه
 نمیکردند از جنس اهل بیرون پس پسند را با دعوای میانی است تا مدعی علی طریق تقسیم و کلام در روایت
 در الحاق و بحث در معنی آن طویل نیست بسبب عام ضرورت در مقام لزوم توضیح بدان اعراض
 نموده شد باید دانست که جانور حلال را از او باز آورده شدن و شسته داده شدن در حق او که بر
 است اصل حرام نمی گردد و اول که زاید از نجاست و سوائب و صفات و غیره بدین باب خواهد بود
 و در شرح بر تحریر این نگار آورده نووی در شرح حدیث مسلم کل مال حیلة عبد الحلال
 المراد انکار ماخر اعلی النفس من آتیه الوصیلة و البقرة و الحام و انما لم تصرح بما تجوز مع کل
 ملكه العبد فهو حلال حتی یعلق به حق ثانیاً در باب نجاستی گاه و آن نبود که تمام بیان مقرر کرده
 میگذارد و مطلق العنان میزند و دست از تمسک باز میدارند و این تعبها بجهت تجاری گردیده
 درین خصوص که آنرا مخفی گرفته ذبح نمودن و خوردن جایز است یا نه اکثر باین وجه که مالک است
 از تمسک باز داشته و از خرید و فروش در حکم جانور صحیحی است و امثال او باطنی و ظاهری
 و ذبح او افشای علاقه شیرک است و خصوصت شیرکین بر وقت اطلاق و از قسم عا

ما است بلکه از باب عبادت ملت و استعلائی دین است جایز داشته اند و بعضی گفته اند که داد
 قیمت بر مالکشان باید که در حکم مغضوب است در فواید ربانی تفصیل مذکور است و موقوفه اسمعیل
 در جواب رد عید الحکیم لکنهی بر استقامت شاه محمد الغریض صاحب بجلت بنجار بندوان مقرر
 چنانچه اشارتی باین گشت تا آن کتب فقه مملو از نیکه جافویر که برای بتان است مسلم
 ذبح کنند حلال است اکل آن در فتاوی عالمگیری می نویسد مسلم ذبح شاة الحیوسی بیت نامیم
 او انکاف و آلهتهم و کل لانه سمی الله تعالی و یکره للمسلم کذا فی التاخر خاتمه تا قلع عن خارج الفتاوی
 در فواید ربانی نوشته مجوسی گادی مسلمان داد که بنام ناکر معبود است ذبح کند مسلم بنام
 خدا ذبح کرد گوشت او حلال است کذا فی کتب الفقہ را بعد از بایه و غیره کتب فقه بالارفاق
 بلا خلاف تبصریح موجود که اگر کسی قبل از ذبح بگوید که الهی قبول کن این از فلان میت در آن مکان
 خاصا با اتفاق فقهاء و مفسرین اجماع سلف صالحین الامال بغیر الله صرف وقت ذبح موجب
 حشر است و پس چه در عامه تقاسیر قید عند الذبح موجود و در زبانی شرح کند نوشته
 بالذکر الایة بحکم لا یدری بل ارید بها حال الذبح و الطبخ او حاله الاکل لانا نقول اجمع السلف علی ان
 المراد بها حال الذبح فتکون مفسرة فتم الاحتجاج بها لیس دعوی حرمت از ذکر غیر قبل ذبح اختراعی
 و ائده نیست در دین اصل مسلمه اینست که وقت ذبح نام غیر خدا گرفته شد باین نوع که ذبح کرده شد
 بنام آن غیر نیست حرام و داخل ما اهل به غیر الله بنام خدا و نام غیر خدا ذبح کرده شد اگر

رسول الله بالرفع كانت اضحية واما اذا قال محمد بالانصب فهي ميتة وفي الظاهرية هذا الفرق
بين الجرد والرفق اذا كان له عهد بعلم النحو وعلى قياس ما روى عن محمد انه لا يري الخطا في النحو معتبرا في باب
على الصلوة لا يحرم الذبيحة وفي فتاوى قاضي خان اذا قال باسم الله واسم فلان قال ابراهيم بن يوسف
ليكون ميتة وقال محمد بن بلال لا يصير ميتة وقال الامام ابو بكر محمد بن الفضل اذا قال باسم الله واسم
ان اراد بذكر اسم النبي صلى الله عليه وسلم تعظيمه جاز ولا بأس به وان اراد بالشركة مع اسم الله
لا تحل الذبيحة في عالمنا في نوشته قبل ان اراد بذكر محمد صلى الله عليه وسلم الا شتره في التعظيم لا يحل
وان اراد بالترك بذكر محمد صلى الله عليه وسلم تحل الذبيحة ويكره ذلك كذا في المحيط ودفق قاضي خان
نوشته رجل مخفي ورجح فقال باسم الله بيا محمد وبنام محمد عليه السلام قال الشيخ الامام ابو بكر بن محمد
رحمه الله ان اراد الرجل بذكر اسم النبي صلى الله عليه وسلم تعظيمه جاز وان اراد بالشركة مع اسم الله تعالى لا تحل
الذبيحة وازعم الفقهاء استيفاء في تفصيل آنچه ذكره در تمحيزي كه گفته در باب بروج القدر هم احوال قتها
القدر تحالف كه در تحري ان شاء الله كه في مباح ي گويد كسي كه كرهه كسي كه فروع و كدام قول دليل ندارد و راجح
است به اصلي معتد به انهي بل حفظ چه قول تحريم راجح است بآنكه ذكر كرده نام خدا بلكه درج كرد نام
قادم يا نام خدا يا نام قادم ذكر كرده چه در دليل حرمت الاله غير الله ي آورده و نسبت احوال غير الله
سواء آنچه ذكر كرديم ابراهيم مرفري گفته انفي اهل بخارا بخير لانه ما اهل بلخ غير الله و در الحجاز
نوشته لانه اهل بلخ غير الله و بودن معني اهل بلخ غير الله آنكه ذكر كرده شود نام غير تنها يا يا نام خدا

نزد صاحب در التماس همان کتاب همان باب ظاهر است چه در شرح قول ما من دان که هیچ اسم
غیره فان وصل کرده و آن عطف حرمت نحو باسم الله و اسم فلان و فلان نوشته لازم است
بغیر الله پس برگاه یعنی اهل بی غیر الله در کلام در التماس معین و متحقق شد تا همان لفظ را در همان باب
همان کتاب حمل بر آن ضرورت است استدلال مخالفین آن کتاب خلاف صواب است که لا ینجی علی و
و لزوم کفر تقدیر قصد تقرب و عبادة قادم خود ظاهر است و حرمت ذبیح برین تقدیر از آنست که ذبیح
مرتد است نه آنکه جانور زنده قبل از ذبح صرف باعث تشبیه با قادم گرام گردیده اگر غیر قدام
تقرب عبادة با مراد یا بلا مراد ذبح کند حرام باشد و ذکر نام خدا فایده نکنده و حکم کرامت منبسط
برای ذبح ذکر ذبح نام قادم را محمول کردن بر یکداده کرده است اشتراک فی التسمیه بطن است بزرگ
و آن مجموع است و هرگاه اشتراک فی التسمیه مراد شد حرمت برخاست فایده الکفر اما کرامت باقی است
و قول با ما حق قیاس است بحقیقه که نام مولود در ذبح آن ذکر کرده می شود و موجب برکت نیست
مراد از حقیقه برای فلان نیست که این ذبح برای برکت و اکرام و ولادة مولود است همین طریقی مراد از ذکر
نام کاین ذبیح برای قدوم غلافی آنست که ذبح بر بشارت قدوم قادم است و سبب از نام الفضا
من الخواتم التي تجوز الجاهل للقادم فقال كل ذلك له و لو لم یحرم من ذبح شاة فی ذبح
فی وقت الخلقه او القدوم و ما شدد ذلك من الخواتم و فی الجمله او اتحد خواتم کفر با حق
بسم الله تعالى فی ذبحها و ادراک القادوم فی التسمیه و اما بدون ذلک فلا یظهر وجه الکفر فی

به التفتیه نیست بخارت ملا علی قاری از شرح فقه و اگر کسی را از فایده فقه و علم شریعت
 بتفتیه بران هم ضرورت نیست این ابو العیثم مذکور است قال العقیلیج و بعد از آنکه از او
 بیان التفتیه فی العرس اونی و لیمه اونی جل بخر جود و اباح التفتیه للناس را هم قدم جلی
 سفده فتنه علیه شیء فلا یس را فتنه منه و اذا کان التفتیه علی الامام فایده خیران نیست لکن التفتیه
 بکلیه غیر از الرشوة الاتری بیه الاثر و قد جاز عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال هذا مال الله و
 فذلک الله علیه و سلم و ذلک اذا ذبح البقر لاجل الامیر فانه یکره ذلک الا ان الحاصل نیست حرام مگر آنچه
 ذبح کرده شود بنام غیر خدا سید بن سبیب و شعبی و حنبل و عطاء و غیره از کابران فتنه کردند
 با اهل بصره الله خاص ذیاجت پرستانه که ذبح می کردند برای ایشان خود و نصرتی اگر ذبح کنند
 بنام سج و یاد دیگر گاهی بنام کلام غیر حلال آن نیجه و عمده دلیل ایشان آنکه نصرتی وقتیکه بنام خدا
 ذبح می کنند بنام خدا هیچ اراده می کنند که مذنب است ان الله یوجع بن یوم پس هرگاه که اراده
 او منع کرد دل بکشی اش با وجودیکه اهل کرب را غیر خدا پس تراوراست که همین حکم باشد هرگاه که
 ظاهر کند آن چیز را که در میت او بود وقت ذکر خدا از اراده سج و امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی
 و اصحاب ابو حنیفه گفتند که حلال نمی شود دلیل ایشان آنکه هر گاهی که نصرتی ذبح کرد بنام سج
 اهل کرب را که بفریاد پس حرام شد و از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه مرویست اذا سمعتم الیهود و
 یهللون لفریاد فلما تاطلوا و اذا لم تسموا فکلوا فان الله تعالی قد اهل ذیاجت و من یهلل لفریاد

و جواب داده اند از دلیل مخالفین باینکه آنها کافران باطنی و منافقانند و از هیچ علی اسم بسم
 یحکل علیه ولا یسئلنا الی الباطن اینست ملخص تفسیر کبر و عبارت نیست پوری تعلق این بحث
 بالا قلمی گردیده و در زیر این نوشته و لا فرق فی الکتابی بین ان کون ذمیا او حریا و شیه طراوی
 بیکدیگر و غیره است حتی لو ذکر الکتابی المسیح او العزیز لایکل لقوله تعالی و ما اهل غیر الله و ما کلام فی
 ذلک فانه لو اهل غیر الله لایکل در کفایه نوشته ام یا یحیی الکتابی فیما اذا لم یکر وقت الذبح اسم
 عزیز او المسیح اما از ذکر ذلک فلا یحکل کلا لایکل فو فی المسلم از ذکر وقت الذبح غیر اسم الله تعالی
 لقوله تعالی و ما اهل غیر الله فقال الکتابی لایکون فی ذلک اعلی من حال المسلم در عالمی نوشته ام
 و بکل ذبیح الکتابی اذا لم یشهد ذبحه ولم یسمع منه شی او شهد و سمع منه تسبیح الله تعالی
 و حده لانه اذا لم یسمع منه شی یحکل علی انه قد سمی الله تعالی تحسینا بالظن بکما بالاسلم و لو سمع
 ذکر اسم الله تعالی بکافری بسم الله المسیح قالوا توکل الا اذا انصرف فقال بسم الله الذی یحکم
 ثلثه فلا یحکم الا حاصل در مذمت نام مالک و امام فمعی و امام ابو حنیفه و اصحاب اربعه و پنج که بنام
 غیر خدا حرام بر اوست که از اسم مسلم باشد یا نصرانی یا یهودی و اگر ذابح را عبادت آن غیر مسلم
 است که است اگر ذابح قبل از آن مسلمان بود مرتد گردید یعنی صرف از ذبح نام غیر و پنج حرام
 گردید و ذابح کافر نمی شود و اگر نام غیر ذبح کرد و قصد نمود تقرب بآن غیر و عبادت او کفر است
 می دانند و اینست در ذبح که در کلام بودی که بالا ذکر کردم و صحبت در جواب باشد

از این مقام نقل نموده است همه این بجز مفصلاً موجود و حسب تفسیر غریزی هم درست است
 آخرین باین راه رفته که کسی بگوید پس از همه آنچه بیان کردیم ظاهر که در اصل و مرتبه بزرگ و لفظ
 فواج است عند الذبح صحت و فساد داده وقت فواج با مالک ذبیح را بی تلفظ از زبان هیچ
 دخل نیست بلکه اصل نیست درین کار شرط نیست در عالم کس نوشته و لوقال بسم الله و لم
 تحضره النیت اکل عند العائنه و بعد الصبح کندانی فتاوی قاضی خان و در التماس نوشته و لوقال
 و لم تحضره النیت صحیح در سراجیه نوشته الکتابی اذ ذبح بسم الله لایکل و لوزج بسم الله تعالی
 و اذ ذبح علیه السلام بکل در سابق دیگر مویات این هم مذکور گردیده است حالا بحثی که در تفسیر
 بیان آمده بیان نموده می آید عبارت تفسیر غریب است و ما اهل بدیع دیگران جانور که آواز داده
 شهرة داده شد در حق آن جانور که بغیر الله یعنی برای غیر خداست خواه آن غیرت باشد
 یا روحی نیست که بطریق بهوگ که نام او بدیده خواه جنی مسلط بر خانه یا سر که بدون
 دادن جانور از اندای سکنه آنجا دست بردار نشود یا توبی را روان کردن نمید و خواه پیر یا
 پیر را باین وضع جانوری زنده مقرر کرده و هر که این همه حرام است و در حدیث صحیح وارد است
 که ملعون من ذبح بغیر الله یعنی هر که ذبح جانور سے تغیر بغیر خدا نماید ملعون است و در ذبح
 نام خدا بگیرد یا نه که چون شهرة داده که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت
 ذبح فایده نکند چنان جانور منسوب بان غیر گشت و بخشی دروید گشت که زاده از بخش

مردار است زیرا که مردار بی ذکر نام خدا جان داده است و جان این جانور را از ان غیر خدا قرار
 داده اند و آن عین شرک است و هرگاه این خبیث درو سر است کرده بگزیند نام خدا حلال نمی شود
 مانند سگ و خوک که اگر نام خدا مذکور شود حلال نمی گردند و که این مسلمانیست که جانی را بر آب
 غیر جان آفرین نیاز کردن در تنبیت و ماکولات و مشروبات و دیگر اموال را نیز اگر چه از راه
 تقوی غیر الله دادن حرام و شرک است اما ثواب آن جز آنرا که عاید بنده می شود از آن غیر
 مباحتر جایز است زیرا که این را می رسد که ثواب عمل خود را بخواهد بخشد یا بخواهد ببرد یا خود
 بخواهد بدهد و جان جانور ملک آدمی نیست تا او را کسی تواند بخشید و نیز دادن آن از جهت مشرب
 ثواب است و از میان بوی منتفع می شوند و چون مرده را بعد از مفارقت اینجهان قابل انتفاع
 نعین مالی نماند از طرق نفع رسانیدن بآنها در شهرخ چنین دریافت که ثواب اموال را که
 مستحقان می رسد بآنها عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی نیست و نیز
 پس از مرگی هرگز قابل انتفاع نباشد از برای اضیاض طرف مرده کردن در حدیث هیچ آمده است
 لیکن معنیش همین است که دادن جان یا خدا تعالی بخواهد که مرده بخشد شود و آنکه
 هیچ مرده مرده کرده آید و بعضی جهال مسلمین درین مقام کج فتنی می کنند و می گویند که گوشت
 ختنه نام مرده دادن بلا شبهه جایز است و نیز از فرج کردن جانور نام آن مرده بفرجند
 قصد نمی نمایند برای همانندن آن یک نکته کافیست که با آن بیاید گفت که هرگاه ختنه

ذبح کردن جانور تمام غیر خدا نذری کشید اگر عوض آن جانور گوشت بهمان مقدار خرید بهشت بفقرا
بخوراند در هر شش آن نذر دایمی شود یا نه اگر می شود راست می گویند که مقصود شما از ذبح غیر از گوشت
خوراندن بر آن قواب آن مرده نبود و الا تقوت به ذبح نذر را کرده اند و شرک صریح لازم می آید
و در لفظ این آیه که در چهار جا از قرآن مجید وارد شده تا مل باید کرد که مایل بغیر الله فرموده اند و باید
باسم غیر الله پس ذبح کردن نام خدا همراه شهرت دادن و آواز بر آوردن بآنکه فلا نه گاد
غلانی و غیره از بی کسر سرج فایده نمی کند گوشت آن جانور حلال نمی گردد و دلیل را بر ذبح حمل کردن
خلاف لغت و عرف است شهر الهمال در لغت عرب عرف آن دیدار آن وقت بمعنی ذبح نیامده در
این سرج شعر و سبج عبارت بلکه الهمال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز و شهرت دادن است بنابراین
الهمال الهمال و الهمال لوقوله و الهمال بمعنی تلبیس و غیر ذلک مستعمل و اگر کسی گوید که الهمال فیدان
معنی تحت تلك فیه نه نخواهند و نیز اگر اهل را بر ذبح حمل کرده شود پس ذبح بغیر الله مراد خواهد شد ذبح
باسم غیر الله از کجا فهمیده شود تا مدعا این مردم حاصل شود پس در عبارت الهمال را بمعنی ذبح
گرفتند باز بغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن قریب تحریف کلام آبی میرسد در تفسیر بود
می گوید اجماع العلماء ان سما ذبح ذبیحة و قصد به بها التقرب الی غیر الله صارت اود ذبیحة ذبیحة
مرتدا نهی و کافران در جاهلیت بوقت بر آمدن از خانه و در آشی راه بنام تان آوازی کردند
و چون بکعبه معطر می رسیدند طواف خانه کعبه می نمودند ان طواف ایشان بخانه خدا برگردان

مقبول نبود و لهذا حکم شد که فلا تقربوا المسجد الحرام بعد عامهم نه ای پس هیچ نیز چونی آواز برآوردند و
 شهرت دادند که این چنان نور افشانی است و بنام دوست و برای اوی کم و در وقت فرج بنام خدا
 فریاد کنند با صلا موجب قبولیت نکشت و سرش آفت که در دعوا هم طریق فرج چنانو بهر گونه
 که تضرع است معین است برای رسانیدن جان چنانو برای آنکه خطوب باشد چنانچه فاتحه و قل و در دعوت
 طریق معین است برای رسانیدن تکولات و شربیات بار و ارجح خود بقصد رسانیدن ثواب یا ارجح
 نماید یا بقصد تقرب به فرج شده و چنانچه موسی قتل اری ذکر نام خدا بران جان و وقتی فایده میدهد که
 تقرب و تقرب بغیر خدا از دل و کرده و خلافت آن شهرت و اواز شهرت و اواز دیگر دین که از این کلی
 برشته است چنانچه عبارت تفسیر غیری و آنچه کلام کرده شده و این عبارت مختصه و مقتضای ذکر مسکن
 آواز برآورده و شهرت داده شایع این تفسیر را برای مخالف همه و معتزین است بهشت کافه
 معتزین بر خلافت آن تفسیر کرده اند و فری نوشنه ما اهل بغیر الله و فرج الله الله الخ ترا قال
 قال ابرح بن النضر غیره و ما اهل بغیر الله و ما اهل علیه اسم غیر الله و در منتهی ذکر و فرج بلی الله
 علی حسن بن قوام اهل ما فرج و آنچه ابرح حاتم عن مجاهد و ما اهل بغیر الله قال ما فرج لغیر الله و آنچه
 ابرح حاتم عن ابی العالی و ما اهل بغیر الله يقول ما ذکر علیه اسم غیر الله و در منتهی و ما اهل بغیر
 ما فرج علی اسم غیر الله و در کرب ای فرج الصریح علی ذی بسم غیر الله و تفسیر محمدی اهل بغیر
 استخوانه فرج لا نسیم غیر الله تعالی مثل الله و العزیز اجماع الله و غیر ذلک بلان فرج

باسم غیر الله و ذکر مع اسم الله عطفاً و بعد ذکر عبارت برای نوشتن و من با این علم ان
 البقرة المندورة للاولیا که ما هو الرسم فی زماننا حلال طیب لانه لم یذکر اسم غیر الله
 الذبح و ان کا نوازید و نه اهلیم بالجحد و تمام کتب تفسیر که بعضی تراول اند اثری از شیخ محمد نبیست
 از بعضی ثقاة اینقدر البته سمع کرده که این مسلک ابتداء بعضی فاضل طایفه است و اعلم
 عند الله قول این چهار اسم محلی نظر است حرام گردیدن جانور زنده حلال بسبب مقرر کرده و این
 بر آیتان در اعتقاد شده که این البته بود که از طرف شارع بران نگیرد و اگر دیده با جعل الله
 حلال است و لا وصیلة ولا حرام ان الذین یفرون علی الله الکذب یقولون هذا حلال و هذا حرام و ان
 اذن الکلم علی الله فین ایتسقل باطل قایل در حق جانور زنده حلال که برای فلاحیت است
 حرمت حلال کرده خدا کرد در دین محمدی با ثواب است که کسی می تواند در حدیث صحیح وارد است
 حدیث حسن ترجمه خودش مناسب با سبب نیست چه می نویسد یعنی هر که ببرد جانوری تقرب
 بغیر خدا نماید ملعون است و بر بر ذی عقل ظاهر است که نیکو حدیث شریف موافق ترجمه اش بزوج
 جانور برای تقرب بغیر خداست و زوج جانور بر تقرب بغیر خدا چیزی دیگر و قره کرده او
 جانور زنده بری بغیر خدا چیزی دیگر و آنچه بعد ترجمه تعمیم نموده که خواه در وقت ذبح نام خدا بگیرد
 این ضابطه حکم از جانب خود است برخلاف مقصد حدیث تمام بخیرین است مثل خود
 و غیره در بیان معنی حدیث نوشته اند که ملعون است هر که ذبح کند نام غیر خدا و ذبح را گوشت

مسلم باشد و اگر از کرام غیر خدا وقت فرج تفرق عبادت آن غیر تم قصد کند کفر است تقرب الیه
 در فرج لغیر خدا حتمی است اصل معنی حدیث قرار داده ذکر کرام غیر خدا را که اصل معنی حدیث است
 بر زبان نیاورد و بقیه ذکر نام خدا پشت و پیا این سهر رطل باول کلام عقود قوله زیرا که چون شهرت
 از سخت بی ربط واقع گردیده مدعی فایده نکردن نام خدا البسیخ جانور برای تقرب بغیر خدا
 در علت فایده نکردن نام خدا البسیخ شهرت دادن خود پیران جانور منسوب بغیرت و خشنود
 پیدا گشت که فایده از خست مراد است زیرا که مرده بی ذکر نام خدا جان داده است و جان جانور
 را از آن غیر خدا قرار داده گشته اند و آن علین شرکت و هر گاه این خست در سیرت کرد دیگر ذکر نام
 خدا حلال نمی شود انتهى کلامیست محض و ناموجه چه خود خست جانور منسوب بغیر جان نموده که جان
 این جانور را از آن غیر خدا قرار داده گشته اند و یاری گوید که گاه این خست در سیرت کرد دیگر ذکر نام
 خدا حلال نمی شود محض تامل است که بجانور گشته ذکر نام خدا چه معنی دارد از سبب تحوش غیبا
 علاقه کلام در جانور زنده منسوب بغیر کرد که بوقت فرج از ذکر نام خدا حلال نمی باشد و این معنی
 مدعی است و انهم باطل کما مرطوف است که تفسیر باینکه تقدیمی از وقت فرج بقدر تغییر مجلس
 موثر در حل ذبیحه شود کما یو قمر فی الفقد و تسمیه کافری و فاسفی جانور زنده برای غیر قبل از
 فرج گوید در این باشد انچنان در مرت آن جانور زنده موثر گردد که اگر چه پیام صبیح الحقیقه
 عن قصد التقرب بالغیر خاصا خلاصه این که نام خدا در کلام حلال نباشد و منکر خود کرد

قوا مانند ملک و خوک از اینجا استفاد می شود که حرمت آن جانور حرمت بعینه است و شک نیست
 که حرمت ما اهل بغیر الله حرمت بعینه است و اتفاق مفسرین بر آن گردیده در بحث استنباط
 ما ذکریم می نویسند که این شبهه از حرمت بعینه و دم لحم خنزیر و ما اهل بغیر الله جایز نیست که
 که این اشیا حرام اند تا بهانه کنند و ندانند که هم در آن غیر متصور می آید که مردی بی فحش و در خطاب
 و خنزیر که لحم او حرام مطلق است و معنی ما اهل بغیر الله فلیف تصور می شود بلکه استنباط واضح
 ما تقدم علی المنقحة فلما کلام این مفسر که تفسیر که ما اهل بغیر الله را این که شبهه داده اند که
 بر این غیر است و آنرا نیز ترانیه و مثل سگ و خوک قرار داده است سرخشن است که تذکره می شود
 و خود باطل می کند و آنرا که کلامش که گفته آری ذکر نام خدا بر آن جانور وقتی فایده میدهد که
 قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کند این چه از آن صفات ظاهر که حرام بعینه و مثل خوک نیست
 قوله جان جانور ملوک آدمی نیست اما العجب که جانور زنده عبارت از مجموع جسم جانور است
 از جسم پس ملوک جانور مستلزم ملوک جسم و جان برده است و هیچ وجه و سبب ندارد
 جسم و جان هر دو واقع اند اگر مانع حیوان متعلق بجان است پس تجاشی از بدن جان
 جانور می آید یعنی ندارد جان فرین جسم آفرین مال آفرین و اعمال آفرین و تعالی شان
 است و نه تنگ اند تعالی شان جسم و جان هم دیگر اشیا ملوک آدمی می شوند آنچه بعد
 از تشمس هر دو نیست که جان دادن بر خدا توانی که دامه الهی آخره باطل می کند

آن کلاش را که جان جانوری مملوک آدمی نیست چنانکه مملوک آدمی نیست از او نشانی
 ثواب چه معنی دارد ثواب در دادن مملوک خودی باشد نه که در غیر مملوک هم باطل میکند آن
 را که جان جانور اصلا قابل انتفاع آدمی نیست در زندگی چه انتفاع از جان جانور از او
 از کلام او ثابت گردید فهم ازین کلاش ظاهر گردیده که جان و نالی ماکولات و شراب
 همه برابر اند در نیکه دادن آن برای خدا تو ای که دارنده گیری بخشدن جایز است و همین است
 مرد با نچی گویند که این خیر برای فلان مرده است یعنی توانی که از آن خواهید شد بان مرده
 بنده لام حاصل صلواتی هم صلواتی و اگر کسی بر آنچه ذکر کردیم تسلیم شود در بیان
 عزیزه در سوره کوثر متعلق کلام و انحراف خط نماید که خود نوشته و نیز باید دست که خود را
 یا پس خود را با علام خود را در شریعت جایز نیست زیرا که جانها و بشری مملوک کسی
 جز خدا نیست و لهذا کشتن غلام و کینزک روا نداشته اند ملک آدمی بر آدمی مقتصر است بلکه
 و منافع و کمالات او پس چون از آدمی طلب جان مملوک نمایند در امتثال آن غیر از دادن جان
 جانور که بر مرده و متخلص باشد یا پرورده بنی نوع او چاره نیست اتمی هرگاه ملکیت
 جان جانور ثابت و از کلاش ظاهر گردیده پس ز قیاس در جان جانور و ماکولات و شراب
 و سایر اموال نموده است باطل گردیده و جان جانور و ماکولات و غیره یکسانست قوله
 بعضی جمالی آخری اقال شرک صریح لازم می آید درین مقال انواع اختلاف است

اول که از آن صاف ظاهر گردد که در کج کردن جانور بنام غیر خدا اگر در ذوق ناذرین آن نذر از خوراندن
 آنقدر گوشت ادوای خود درست و در کج حلال پس مطلق آواز برداشتن و تشبیه در حق جانور
 که بر غیر خداست موجب حرمت نیست بلکه حرمت مقید است بآنکه مقصود از ذبح خوراندن
 گوشت برای ثواب آن مرده نباشد و این مخالف است بطایفه آنچه فهمیده می شود از اطلاق
 حرمت بر تشبیه بنام غیر خدا و آنکه سوا می خوراندن گوشت بسلیمان رسانیدن ثواب دادن
 جان بر خدا برده گوشت اعتراف صاحب تفسیر صحیح و ثبات است مقصود باظهار کبر این
 مقصود از خوراندن گوشت عوض آن جانور همان قدر خریده ادائی می شود بلازوم التقرب
 و التشرک سیم آنکه جواز دادن عوض مندرجه است بجهت اجتهادی و مختلف قیاس است بین الایمه پس
 در صورت مذکوره اگر ناذر عوض را اختیار نموده نظر الی انعوض بلکه میگویم که جایز نیست
 که او به سبب بعضی شرک از کمال لازم آمد کلام در جواز و عدم جواز معاوضه است بوجوب
 فرضیت عوض کسی حکم نموده است در صورت جواز اصل در صرف سبب از شدن نذر از عوض
 در ذوق ناذر حکم نذر شرک صحیح حکمی است پس قیاس غایت تمام آنکه از نذر نذر و جهالت و
 باینکه مثل دیگر فیود و تحقیقات و اسیه و ظاهر که این امور خارج را گویند و چون چند در حرمت
 و حلیت و بیچگونگیه علاقه باشد شرک چه شرک موقوف بر تصدیق و حکم موقوف بر اقرار و خبر
 احتمالات و ادعا و تجدلات اجزاء احکام کفریات استماعی نیست افعال مسلم اگر اقرار

لفظی در این افعال نباشد خواهی شوی بفرموده بر ما مشروح محل کردن بی آنکه زبان را بفرماند
 در شرع ممنوع است چه چاک اظهار و معذرت او را در ساختن و محض بر گمان بد خویش
 حکم تحریم و تکلیف دادن کبریا است و بر قیاس رقی اگر از تجربات شرده آید دوریت و سمن
 است تخلفا که بکری از اجابا قوده در لفظ این آیه الی قوله قریب تحریف کلام الهی میسر است بی معاذ
 تقییه تا نور از صحای و تابعین و تبع تابعین و مفسرین تقدیر و متأخرین مقبول و محول غایب
 مجتهدین بر اصراف بر اشراعی و هم خود نکوین از شان حسب تقییه بغایت بعید وارد شرح
 در روش و نهایت مستبعد که بر گمان تادیب تهذیب متانت و دیانت واقع است و متجاهل
 مخالف دیدن در دین کتاب شامی و در هر حال عصمت خاصه انبیا است و سه خط لازم
 نشاء است تلفظ یا نگویند الفاظ که لاحده ظاهر البینه عادت دارند چه عجیب که وقت این تحریف
 کسی از آن مردم پیش نگاه افتاده غریبکار زرقه اتفاق ترجمه افتاده باشد حال آنکه آن
 بامرکات او سوره الله تعالی امید ناده حق متیقن است قوله در تفسیر نشاء پوری می گویند الخ مقصود
 از این نقل چیست یا تأیید آنچه متصل است از تحریف کلام الهی و ظاهر که هیچ علقه تراشیده که آن
 مدخله سیاق و سباق بیان بیچاره هم در زمره محرفین داخل است یا بطریق طفره متعلق است
 باصل مدعا نام شنایه را بطندار چه بدعا آنکه از شهرت دادن که این جانور برای ظلمانی است
 حرام گردیده ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکرد این دعا را باطل است پوری مناسبی

که حرمت منوط بارتداد و ارتداد بقصد تقرب بفرج نبوی غیر خدا است و تفاوتی که میان
 ما بین استظهار بقوله و کافران در جا بجا است الخ این قیاس محض فاسد الایساست
 مقبول نشدن طواف کعبه در تفاوت کنندگان کافر است بچنان سبب حرمت و بجهت فرج
 مشرکان است نه آنکه از نام نهادن مشرکان جانور زنده مثل خوک گردد و ظاهر که خارج
 از کفر قیاس نام تباین در راه معاذ الله بقیاس قیاس از مرتبه عظمت خود نبوده و در جری
 که درین بیان مظهر رسیده آنکه صاف نوشته است که بنام خدا فرج کنند اصلا موجب
 شرب حلت نکلت که خلاف تصریح فقها است قوله سترش آفتل الخ ذکر خدا را برود
 فرج و خولدن فائحه و قل و در و نام نمودن در قصد رسانیدن ثواب بار و در قصد
 تقرب نبوی است بسلیم که ممنوع بکلمه در باب بیجهت و نورین بکافران است به هم ممنوع
 مصحح فی کتب الفقه قوله را ذکر نام خدا الخ مخالف است باول دعوی یعنی است
 بحدی که ذکر نام خدا حلالی نمی شود و اما از ظاهر ظاهر که خست بقصد تقرب بفرج نبوی است پس
 انحراف شد مگر قاصد که قصد تقرب صدقه آوسته جانور زنده که قصد تقرب صدقه آوسته
 الله بعد من قائم به القصد الخیث من قام به التمسک نیست آنچه ظاهرا کرده شد تفسیر غیر
 الحنفی که تخریر آن بر آخته و چون این حدیثی و مقال السبع شریف حسب تفسیر حسینی
 تسلیم بعضی مقدمات و تفاسیل محکمت است استظهار داد و از آنچه در تفسیر اتفاق

تسطیر افتاده بود و روح فرموده است تقیانی قرب فرمود عبارت دیگر چه فرمایند علماء و دین
 منقشیان شرح چنین در این صورت که کسی نذر کرد که اگر کار من بر آید گاوسید احمد کبیر یا گوشتی
 شیخ خضر و غیره یا در هم بعد از احتیاج حاجت گاو را در جی بنام خدا کرده حال آنکه در نیت نیت
 گاو بسید احمد کبیر و شیخ ندوی کند و در حدیث وارد است انما الاعمال بالنیات و آن الله
 لا یضطر الی صومکم و لکن یتطرق الی قلوبکم و ینایتکم بر این معنی صادق است و نیت المؤمنین صوم الله
 نیز قیاس بر آنکه نیت را در خلص صورت است در این صورت اکل گاو و غیره درست است یا نه میگویند
 توجروا الی الجواب و حرمت ذبیحه بر قصد نیت ذایع است اگر نیت تقرب الی الله
 یا برای کفایت خود یا برای تجارت و دیگر امور یا به ذبح می کند حلال است و الا حرام فی التفسیر
 المیش پوری تحت قوله تعالی و ما اهل به غیر الله قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحه و قصد به بها
 التقرب الی غیر الله تعالی صارت ذبیحه مرده و نیت ذبیحه مرده و نیت ذبیحه مرده و نیت ذبیحه مرده
 سجده کو احد من العطار یحرم الله اهل به غیر الله تعالی و لو ذکر اسم الله تعالی علیه ولو ذبح للضعیف
 لا یحرم لانه یستحب الخلیل علیه السلام و اکرم الضیف اکرم الله تعالی و الفارق انه ان قد بها
 لیا کل منها کان الذبح لله تعالی و المتفق للضعیف او للموتیه او للذبح و ان لم یقصد بها لیا کل
 بل یقصد بها غیره کان تعظیم غیر الله تعالی فی حرم مل کفر فیه قولان بزاریه و مشهور و بهایه قلت
 و فی ضمیمه السنه انه کفر و لا تکفر لانا نفسی الظن بالاسم انما یتقرب الی الادی بهذا الوجه و نحوه

في شرح الوهبانية عن الزخيرة وطلحة فقال ربه وقاعله جمهورهم قال كافر وفضل وسمي الحسين
انتهى وكذا في مطالب المؤمنين والاشباه والظواهر في الحديث احسن الله من فريخ لغير الله
رواه احمد وايضا لمجون من فريخ لغير الله تعالى رواه ابو داود وفي غريب ابن حبان
القصية وكسر العبادنة لا يجوز ذبح البقرة والغنم عند التقبول لقوله عليه السلام لا عقر في الاسلام
بكذا في سنن ابى داود وكذا لا يجوز الذبح على النار الجارية وعند شارح الدر المنثور في
عليه وسلم نهى عن ذباح الجن لانهم يكرهون مخافة انهم لما يذبحون يذبحونهم الى النار فاطل الله
صلعم ونهى عنه وكذا في كتب ان نفعه كما قال النووي في شرح المسلم وذكر الشيخ ابو سعيد
المرزقي من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان لغير الله تعالى اثم اهل بخارى
تحريره لانه اهل به لغير الله تعالى فان قيل قوله تعالى حاكمكم ان لا تأكلوا مما ذكر اسم الله عليه
وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه كذا قوله تعالى وكلوا مما ذكر اسم الله عليه
اي كنتم آياته في تسعين عام ثبنا ولى ما قصد به التقريب الى الله تعالى او غيره فليكون الكل حلالا
بذرة الآيات مخصوصه بالنص الاخر وقوله تعالى في صورة الآية حرمت عليكم الميتة والدم
ولحم الخنزير وما اهل غير الله به والنخلة والمزقة والمتردية والطيقة وما اكل السبع الا ما ذكركم
وما ذكركم على النص فلو ان ما مضى شاة وذكر اسم الله عليه لا ياكل مع انه ذكر اسم
الله عليه اذ كذا او قد يذبحه او خجارة وذكر اسم الله عليها وكذا اذ ذبحها

من جبل عال وذكر اسم الله عليها وكيفية اذا فرج شاة على النصب على قبرين المقبورين قصد
 الثواب الى حب القبر وصاحب النصب وذكر اسم الله تعالى عليها لا يسجل لهذا النصب الصريح
 وسواء كل ذلك على قصد التقرب الى غير الله تعالى او بغير الطريق المشهور في الفرج من
 استعمال الآلة المحرمة ونحو ذلك فعلمنا انها اسي قوله تعالى فكلوا مما ذكر اسم الله عليه
 مختصص لهذا النصب بل لو تأملنا في هذه الآية لعلمنا انها مختصة بما ذكرنا وذلك
 تعالى قال وما لكم ان لا تأكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فضل ما حرم عليكم الا ما اضطررتم
 اليه فعلمنا ان قوله تعالى وقد فضل لكم حلاله على ما ذكر في الايات الاخر كاية المادة وغير
 وكان سبب نزول هذه الآية شبهة المشركين حيث كانوا يقولون للسلمين بطريق الازام
 انتم لا تأكلون الميتة وقد قطعها الله تعالى وما تأكلون ان يقتلون ما يدرككم فقد حرم مقتولكم على
 مقتول الله تعالى فاجاب الله تعالى عن ذلك بان الميتة لم يذكر فيها اسم الله تعالى
 فكل ذلك حرام فكان الرقود والميتة لم يقتل على الوجه المأذون فيه من الله تعالى وحرم
 وما قتلناه بايدينا انما صار حلالا لان قتلها وقع باذن الله تعالى وبالجواز الشرعي وبيع
 ذكر اسم الله تعالى في تحريم ذلك غير التعظيم لاسم الله تعالى وما حديث القتل فحرام
 وبهية لان الكل يقتول الله تعالى سوا كان بايدينا او بغيرنا او ماتت انفسها لا
 عزها الا باذن الله تعالى كما قال الله تعالى يتوفى الانفس من موتها ولذلك لم يشرع

والجاء على ان المتقول ميتة لاجل هذا والله اعلم اما ما وقع في البيضاوي وغيره من
التفسير انهم قالوا اما ان يغير الله تعالى ابي يرفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبنى على جرح
عادة ثلثة كثرين في ذلك الزمان ولذا لم يفرقوا في التفسير للتدبير بين ما ذكر اسم الله
عليه وبين ما قصد به من التثنية الى غير الله لان مشركي ذلك الزمان كانوا مختصين بالكفر
كانوا اذا قصدوا التقرب بنحو بهيمة الى غير الله تعالى ذكره اعلمها عند الذبح اسم ذلك
بخلاف المشركين المسلمين فانهم يحيطون بين الكفر والاسلام فيقصدون التقرب بالذبح
الى غير الله تعالى وفيكون اسم الله تعالى عليه وقت الذبح فلا دل كفر صريح والثاني
كفر صوري الاسلام فكانهم يعتقدون ان طريق الذبح ليس الا هذا سوار كان الذبح عندا وغيره
وقد جرى هذه العادة في زماننا ايضا فانهم يشبهون ان فلانا يذبح بقره لاجل السيد كذا
مثلا سواء ذكر اسم الله عليه عند ذبحه او لم يذكره في البداية ويكره ان يذكر مع
اسم الله تعالى شي آخر غيره وهو ان يقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل
احد بان يذكر موصولا لا معطوفا فيكره ولا يحرم الذبيحة وهو امر باقالات ونظيره ان يقال
باسم الله محمد الله لان الشبهة لم توجد فلم يكن الذبح واقعا لكنه نكرة لوجود القرآن صوت
فقد صور بصورة المحرم والثانية ان يذكر موصولا على وجه المعطف والشبهة بان يقول باسم الله
باسم فلان او يقول باسم الله وفلان واسم الله محمد رسول الله بكسر الهمزة فتح الذبيحة

لانه اهل البغية الله تعالى واذا لانه ان يقول مفصولا عنه صورة ومعنى بان يقول قبل التسمية
 وقبل ان يصيح الذي فيه او بعد الذبح ونحوه لا بأس به لما روي ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
 بعد الذبح اللهم تقبل مني عن امه محمد صلى الله عليه وسلم ومن شهد لك بالوحدانية ولي بالبلاغ
 والشرط هو ان ذكر الخالص المجد على ما قال ابن حجر واد التسمية انتهى في البداية صريح في
 ذكر امين لقصد التقرب الى غير الله سواء كان بطريق الاستقلال او بطريق الشكر
 نعم لو ذكر امجد امين غير قصد التقرب الى غير الله تعالى فغير تفصيل فان ذكره موصولا لا محطوف
 بغيره مثلا ان يقول بسم الله محمد رسول الله اللهم تقبل مني فان لا يحرم الذبيحة لعدم قصد
 الى غير الله وانما ذكره لاجل الشبهة في ذلك بذكر اسم غير الله لقصد التقرب لو ذكره
 محطوفاً يحرم ايضا وان لم يكن فيه معنى التقرب لكن صريح في الشكر ولا يصح الاحتجاج الى
 واذا ذكر موصولا لا بطريق المحطوف ولا بطريق الوصل لا يكره ولا يحرم لانها التسمية
 ومعنى مثلا ان يقول باسم الله ثم توقف ثم قال محمد رسول الله من غير قصد التقرب الى غير
 اذا عرفت معنى هذا الكلام عرفت ان صاحب البداية وضع المسئلة فيما اذا لم يكن الله كرمه
 بقصد التقرب الى الغير بل ذكر بغيره وهو يعزى عن سبيلنا الموضوعه فيما قصد التقرب
 غير الله فانه حرام مطلقا وعرفت ايضا ان ما وقع في التفسير الاحمدى من تغير قول
 ما وقع في البداية ونقله في ذلك التفسير كما ذكرنا وهو قوله ومن هنا علم ان بقوله

الخیر یار که ما هو الرسم فی زماننا حلال طیب لانه لم یذکر اسم غیر الله علیه وقت الفرج و
 انکما نوا یندرونها لیم یتمی منی علی الغفلة عن قول صاحب الهدایة و هو قوله و الشائنة ان
 یقول مفصولة لانه صورة و منی فان الانفصال المعنوی کیف یتصور اذا کان التذلل لادب
 فانه یمکن التقرب الیه و یتهم و ایدیه الی وقت الذبح فلا انفصال معنی اصلا لما تقر فی قوله
 المقدس من استنداته النیة الی آخر العمل و ایضا منی علی عدم الفرق بین الذکر المجرد الله
 وضع حسب الهدایة المستلکة فی و بین مقصد به التقرب الی غیر الله الذی وضعنا المقابلة
 و این نه من ذلک و الله التوفیق للصواب تمام شد استفتائی شاه عبد الغفرین حسب یلفظ
 و کلام کرد در مردمان برین استفتا بطرق متعدده که ملقطی از ان دریجا ذکر می کنم قوله مدار حل
 و حرمت بر قصد و نیت ذابح آه اول که این دعوی مخالفت بانچه در تفسیر ارقام یافته چه
 مدار حرمت در ان جابر آواز بر آورده شدن بود حال این نیت دایر گردیده دوم اینکه مراد از
 حدیث انما الاعمال بالنیات نزد خفیه قاطبة ثواب است نه حل و حرمت و صحت و فساد
 کما هو مخرج فی کتب الاصول و الفروع و غایت شهرت آن معنی است از بیان و نقل سوم
 به تصریح کاف فقها ذکر شرط بیعت چنانچه خود هم بدین استفتا از بزرگای نقل نموده که شرط
 هو الذکر الخی الصالح و اشتراط نیت در ذبح منقول نیت بلکه اصل نیت درین کار یکبار
 نیت در عالم کفر نوشته و لو قال بسم الله و لم تحضره النیة اکل عند العامة و در

در المختار نوشته تو سمي لم تحضره النية اكل عند الحاجة وكنه في كثر الكتب چهار مرتبه محل
نمیکنند مگر در موقوفه و ایر قاعده مقررده فقه است در شبهه نوشته و النية انما العمل بالمعنى
در جمیع نوشته ای بالا فی غیره و ذلک لان النية يقصد به التميز واما يتأتى فی لفظ محتمل
کما محتمل التخصيص و محتمل يحتاج الى البیان او مشترک یحتمل افراد اما اذ لم یکن اللفظ
متمملا یبقی مجرد النية لا تاثیرها فی احکام الدنیا و انما لا یفصح الطلاق و العتاق و غیره
ثم اللفظ الذي یعمل شئین او شیان ان احتملها علی سوار فنوی احد لها فانه لصدق دیان
و قضاء لان الظاهر لا ینکذب و ان حصل احد لها احتملا لا مرجح فنوی ذلک المرجح نیزه کان
فیه تعلیل علی نفسه یصدق ایضا و یان و قضاء لا غیر بهم فی ذلک لکنه لا یصدق فی
عن الظاهر حتی یبحث باها و جرد و ان کان فیه تحقیقا علی نفسه لا یصدق قضاء لان القضاء
مبنی علی الظاهر و هو مخالف لما نومی و ان نومی بالاحتمال لفظه لا یصدق دیان و لا قضاء
لا ینحصر عن اللفظ و قد تقدم ان النية لاحکم لها علی الافراد و حسب شبهه در جمیع
قول خود و انما اشتراط فی العبادات بالاجماع او بآیه نوشته و اعلم ان الاقوال تحتاج الى
فی ثلثة مواطن احدها التمسك بالی القائل فیها من الایاذا فی التمييز اللفظی و انما
و الثالث قصد الاثرا یخرج سبق اللسان بالجملة کلام دریکه ذبح کرد و کذا غیره
تقریب نمود یا نمود بخوبی دیگر که منازعه فیه نیست و اینکه ذبح کرد و کذا نام قصد است

از این در نیت مالک جانور اگر چه غیر ذایع باشد نسبت آن جانور بغیر خدا بود حتی دیگر که
 متنازعیه است بودن بخونیه مداخل عاده است ثابت کردن لازم بود اندی صاحب تعبیر
 و مولو عبدالحی و غیر اتباع صاحب تعبیر بعضی روایات محمله را از استباه و در مختار و غیر
 درین باب نقل کرده اند منبئی است بر غفلت ازین قاعده مقصود آنها همین است که وقت ذبح
 کرد بخیر اگر چه نام خدا ذکر کرد چنانکه اکثرشان در دلیل آیت کریمه مایل به بغیر الله می آرند
 و خود معنی آن آیت را بنام غیر خدا وقت ذبح بیان می کنند و نیز بیان آن اجمال بالتصیح
 در کلام دیگران که در تحقیق و اعتبار بر ایشان غالب موجود هیچک روایتی بتصحیح خصوص
 صورت متنازعیه آنها نقل نموده اند زیاده ازین چه خواهد بود که آنها نوشته اند نصرا فی ذبح
 کرد بنام الله و اراده کرد هیچ حلال است مگر آنکه میگوید بسم الله الذی هو الله ثلثه الحاصل
 نیت صرف بی لفظ و احکام نیت و نیت مداخل مگر الفاظ پنجم از همین استضا طاهر که کمال
 بحث نیت نسبت گاو بسید نمیکیر است و ظاهر که نسبت کردن گاو و مملوک خود بهر که خواهد از
 امور مباح و با اختیار مالک گاو است شاه صاحب را چه حکومت مانع است ششم
 نسبت هم از جهال شنیده اند که مقصود از این بیانیدن ثواب بنسب الله است چنانچه
 در تعبیر ذکر کرده اند و در تصحیح آن ما هم خبری ذکر کرده ایم صورته متنازعیه داخل است
 در قول او و دیگر امور مباح چه دادن ثواب جان دادن جانور و خرا شدن گوشت آن

بمسلمانی برای خدا برده با عتراف حسب تفسیر و شهادت اصول و فروع دین داخل امور
 مباح است و ظاهر نسبت نزدیکی تقرب نه لازم آن منحصراً در این مقام عتراف است
 مقام حکم بر نیت واجب پس ناوی نسبت اگر غیر واجب باشد ثانیت او تأثیری ندارد
 تقاضای التماس پوشش آنچه آوردن این عبارت بخلاف اولی و آخریم در تفسیر دوم درین
 استقامت تعلیل می کشد نیت چه در آن مذکور نیست که از او باز بر آوردن غیر نیت نسبت کردن
 خدا جالو حرام می گردد که اگر بعد از آن نام خدا قبح کرده شود هم مفید نباشد بلکه مطلب متبادر
 بلحاظ سیاق و سباق موافق تصریحات فقهای است که در قبح کند نام غیر و قصد تقرب نماید
 بدینج اولی و غیر قبح و فی در التماس آوردن روایت در مختار محض بحال چه حسب در مختار
 نگفته که حرمت بسبب است بلکه در دلیل اهل بی غیر الله آورده و معنی اهل نسبت کرده شده
 نزد حسب تفسیر است نه نزد حسب در مختار بلکه نزد او معنی آیه موافق جمهور است چنانچه از همان
 ظاهر است علاوه بر آن حسب در مختار در فارق تفسیر نموده که در اصل و حرمت بر تقدیم الاکل
 عدم تقدیم است و نیز در حل فیجه متنازع فیها از آن حسب ظاهر و مضرد عوی حسب ظاهر
 به سبب واضح است که حسب در مختار و شبهه و نظائر و امثال آن از محققین و از مرمه اینچنان
 نیست که در صورت مخالفت با فقهاء که اگر کلام ایشان قابل استناد باشد اگر معنی کلام لغوی
 مطابق فهم حسب تفسیر باشد تا به سبب مخالفت کلام آن تران قابل التماس نیست در مختار

بینید که در همین باب چه بسیار آمده که نوشته و اولی محل فی سبیل جری که او به سنیا و الویه
 جری املت اشباه لانه صار که ترقینه نداشتند که صاحب قفیه معتزلی است و از ابی علی که را
 اعتزالی است بر مذاهب اعتزالی نقل کرده و عن ابی علی انه یحل فی حجة الحجرة ان کان باو هم من الحجرة فان
 کان فی الذمة و ان کان باو هم من اهل العمل لم یحل لانهم بمنزلة المرتدین این بر دو بر گواران نه لفظی و یکی
 درین نتیجه و نه اهل عمل را نفی میزد و بجا و آن جری و سنی را قایم ساختند قوله فی الحدیث الخ
 آن قریب می آید قوله و فی غریب ابی حمید و لیسان العقیقه و کنز العباد الخ این روایت بی محل است
 از سبیل که محض غصب است و عداوت ندارد و قوله کما قال النووی فی شرح مسلم الخ یا و کردن مقوله نووی
 را در شرح مسلم که یا قد لا یجوز است میان او صاحب تفسیر چه قول نووی در شرح مسلم است
 از همان قول نووی رد دعایه می فوض عارضا ظاهر است تصرف که بکار رفت و باعث برود کردن
 گردیده صرف التکفیر یک فقره است تمام عبارتش این است اما الذبح لغير الله فالمراد به ان یخرج
 غیر الله کمن فی الضم و فیضلیه او موسی العیسی و الکعبه او نحو ذلک فکلها احرام و لا یحل بذل الذبح
 سوا کان الذبح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی و اتفق علیه اصحابنا فان قصد
 ذلک تعظیم الذبح لغير الله تعالی و العباده له کان ذلک کفر فان کان الذبح قبل ذلک مسلما
 یا الذبح مریدا و ذکر الشیخ ابراهیم الحرمی من اصحابنا ان یذبح عند استقبال السلطان تعزایا
 یا فنی ان یخاری تجریم لانه مما اهل العمل لغير الله قال الراغبی یذبح انما دعوه استبشار الله و هو فهو

کذب الحقیقه ولاده المولود مثل لا یوجب التحريم انتهى قوله فان قيل الخ این سوال جواب
 خطی او خطی است که با بحث علاقه ندارد تنبیه بر آن حاجت ننمود قور و اما موقع فی تفسیر
 البیضاء و غیره الخ اعتراف است صریح بر غلطی خود در تفسیر و مخالفت قدیمی مفسرین عذر
 نیست به ترا نگناه چه از تفاوت عادات و از منتهی معانی الفاظ متبدل نمی شود قوله ذکر و انخل
 عند الذی اسم و ذلك الغير من است مقصود التحريم آیت و سوق له الکلام قوی نیست
 الشریکین السلین بر گاه با عترتش آیه که می توانی تفسیر قدیمه افاده حکمی درین خصوص نمی کند
 پس آنچه درین باب حکم نمود یا بوجی جدید یا تفسیر با سواد واضح باید که در ذایع ایام اسلام
 شرط نیست ذیح کتبی ذی در جرمی هم درست است شرط ذایع آنست که حسب بینه توحید باشد
 خواه با اعتقاد مثل مسلم خواه بدعوی مثل کتابی که در حق توحید میکند کما یفهم من البیانیه و حواشیه قوله
 سواد ذکر اسم الله تعالى علیه عند امره السکین ام لا این افزائی است صریح و اوج است قدیم ذکر
 اسم خدا لازم می دانند علاوه بر آن در صورت معروضه منوله داخل است که نام خدا را
 کرد قور و اما موقع فی البیانیه هیچ این مقال از انواع اضلال بالمال است او ک عبارت بذریه نقل
 نموده می گوید صریح نماید ذکر اسم ان تعبد الله الخ غیر الله بحرم الذبیحه سوار کان بطریق الاستفاده
 او بطریق الشک به بنید که چه آفت است جایگزینا به هم نباشد دعو حضرت نمودن و فرشتگان
 است از آن قطع نظر باید کرد و فرض باید نمود که در نظرش شایسته عاید می نمود در ذایع ذکر

انهم انما گفته نعم لوزکر الحمد اسم غیر قصد التقرب ای غیر اند قصد تعظیم مقام برادر و ذکر او
 است بر آفت این است که گفته صاحب الهدیه وضع المسئله فیما اذا لم یکن الذکر مقوفا بقصد التقرب الی
 الغير بل ذکر الحمد و غیر بمعزل عن مسئلتنا الموضوعه فیما قصد التقرب الی غیر الله چه خود گفته که صریح
 فیما ذکرنا و باز خود می گوید بمعزل عن مسئلتنا باز ازین جا ظاهر می شود که انچه اول نوشته نعم لوزکر
 الحمد از این بیان مطلب بر آید است و این امر خلاف سق کلام گفته ام و باجازه تدریه علاقه ندارد
 صاحب هدیه در دلیل مسئله اولی می نویسد لان الشکر لم یوجبه لکن الذبح و افخا لکن یدیه لوجود القرآن
 صوره فقیر بصورت الحرم و در حقنا نوشته لا یجزم الذبح لعدم قصد التقرب لانه کوه لا یصل
 فی ذلک بذكر اسم غیر الله بقصد التقرب پس این عبارت را مطلب معنی عبارت برادر و ذکر او
 که از معنی عقل نیست بچنان صاحب هدیه در مسئله ثانیه نوشته یجزم الذبح لانه لم یغیر الله و در ستمای نویسد
 یجزم ایضا و ان لم یکن فیه معنی التقرب لکن صریح فی الشکر و الصریح لایحتاج الی الله فرقی بین
 بیان است بعد از ان نوشته ما وقع فی التفسیر الاحمدی معنی علی القطع عن قول صاحب الهدیه
 است چه برگاهه با عترت خود شش وضع مسئله برادر و ذکر الحمد و غیر مقرون بقرب است پس نویسد
 قول تفسیر احمدی معنی بخله از قول برادر مفصله و معنیه معنی معنی ندارد چه با عترت خود
 در امر او صاحب هدیه تقرب را داخلی نیست اگر می گفت که معنی است بخله از آنکه صاحب هدیه وضع
 مسئله بر ذکر الحمد بی تقرب نموده است و در تفسیر تقرب موجود است ره دیده داشتند

دلیل غفله از قید باید قرار داده فان الا انفصال الغوی کفیت تصویر از بدتر است باز در
 چه صاحب هدایا انفصال صورت و معنی را با نچر بیان کرده است در همان قول از ان غفلت
 و اطلاع بر آخرات این بزرگوار حسب تفسیر احمدی را قبل از ظهور آن زبان ممتد امکان داشت
 و طریقی که حسب تفسیر احمدی در حاشیه بهمان مقام نوشته داده به موجب قوله و ما اهل بغیر الله اما
 بحسب التذکره تقریر ان التذکره لغیر الله حرام و نه در الاولیا و اما دلی بان التذکره و ثوابه لم یس لغیر
 بیان مورد از ان خود ظاهر است قوله و ایضا منی علی عدم الفرق تا زمان حسب تفسیر احمدی که بهمان
 باری موجود و انچه از الفاظ آن شباهت در بران تفریع نموده مسئله موضوع این بزرگوار که پس متاخر است
 زمانا فرق در میان آن و این حسب احمدی گنجایش نداشت در اینجا امری واجب التنبه که حسب
 تفسیر مسئله موضوعی باید را هم تسلیم میکند مسئله موضوع خود را هم تصحیح میکند و قابل استراق
 در رد مسئله و حسب ایستدلال می نماید باینکه ما اهل بغیر الله مسئله خود حسب تفسیر
 بهمان آیه مطلب خود را مستندی نماید این معنی چگونگی صورت بند قایده حسب تفسیر اتباع
 او در این مسئله سخت مضطرب و حیران احوالشان بنیات پرانگنده و پریشان اولی که ما اهل
 بغیر الله را تفسیر کردند با و از بر آورده شدن و در اینجا نماند که می نمودند بر آورده نزع از اهل و غیر
 ذلک و چون در ان واد بار گیر افتادند محل کردن بر نزع القرب الی غیر الله و شفاعت یک بر جمیع
 وارد می کردند زیاده از ان بر خود گوار نمودند و چون که در تقرب هم خوب کلام رسید مسائلی

می آویزند حال آنکه اهل بی غیر الله خیریه دیگر وسیله نذر غیر الله خیریه دیگر اشارتی باشد
 اجمالا مناسب نبود بایده است که لفظ نذر مشترک است در نذر شرعی و نذر عرفی نذر شرعی ایجاب
 غیر واجب تقریبا بی الله و عرفی آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز می گویند و نذر اولیا بر سر
 سباج است کی آنکه بگوید آلهی اگر آن مراد حاصل شود نذر تو بخدا می رانم از آن حال رسام دوم
 اینک بگوید یا حضرت در جناب الهی برای این مشکل دعا بکنید که این مراد حاصل شود از طرف شما
 در جناب الهی اینقدر طعام یا نقد رسام تا ثواب عاید شما شود سیوم آنکه آن بزرگ را
 در جناب الهی وسیله و شیخ سازد گویای گوید الهی بیکت روح فلان بزرگ بختی عیادت
 و مراد خود هر دو اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال را تو بدیم و ثواب آن بخواه روح آن بزرگ
 سازم تا از جبر و جان بان بزرگ خوشتر شوی اینک گفته می شود است از رساله نذر و موقوفه
 رفیع الدین که در پیرامین پارسیده و هجرت مراد حسب احمد که نذر اولیا و با اولی الخ
 المسیرین قال مولانا محمد حسین موافقا للفقهاء المحققین رساله فی الله و نذر شیخ
 و امثال آن حرام است و بزرگمانند آن که بنام شیخ رسیده و فرج می کنند اگر وقت فرج نماند
 گرفته باشند گوشت مردار شود و خوردنش حرام باشد قال الله و لکنما کالوا انما لم یندکرا الله
 علیه و انه لغشقی و اگر نام خدا به اسم الله الله اگر فرج کرده باشند اگر چه در دل نیست قلم
 دارند ظاهر خوردنش حلال باشد لکن بقیه و در سر کار را مکن که بخورد و الا حلال است

که این نیز محال است پس گمراه شده انتی بجز و میگویم تمیها لازم و تکمیل الاصل الاصل نکته
 مسئله صاحب تفسیر غریب که منکوث است کما بینا فاما در مقام اعتراض است باینکه تذکر
 جانور بنام غیر خدا بقصد خوانیدن گوشت برای ثواب آن مرده جایز است چه همین است مراد
 حسب تفسیر احمدی که او مصحح فی کلام پس استقرا بر این چهاره عقاب نموده و چراغ را و لیا
 علی الاطلاق تقرب با و لیا قرار داد و از آنچه از کلام موافقین ذکر نمودیم ظاهر که در ذرا و لیا با کمال
 و ذبح جانور بر دو برابر صحیح و غیر صحیح در هر دو صحیح فالجک با الاطلاق و الفرق حکم فاسد
 و الله الحرام بحبل النذر عاصیا لا تاثیر له فی النذر و یقی علی ملکک ایستادگی عامه کتب التفسیر
 حرمة النذر و بطلانیه یقولون ما لم یقصدوا صرفا للفقراء قوله انقرض فی الله بین استدامة النذر
 الی آخر العمل این جواب البشع است حواله کتابه و در بود آنچه ما میدانیم است که اگر عموما بخلاف
 لما تقرض الفقراء در شبهه و نظایر به بیند که در مباحث قاعده ثانیه می نویسد الشافعی
 بیان عدم اشتراط استمرار و اوضح باد که منشاء وقوع این حضرات در اشتراط عدم
 الکفالت است بقیات مادرین جاسخی چند از مقررات فقہ ذکر می کنیم اول نیست و عباد
 که شرط است وقت آن اهل عبادت است بهیئت او حکا و نیست مقدر علی التشرع باقی میماند
 تا وقت مشروع حکما اگر بعد نیست مشغول نشود بجزئی که غیر جنس منسوی است صاحب شبهه
 در ذیل الاصل ان وقتها اول العبادات تفصیل نوشته و از فتح التفسیر نقل نموده المراد

یا ایس مر جی جنبه بایلد علی الاعراض تعیم در شرط نیت نوشته است الشرط الرابع ان لا یاتی برباط
 بین النیت و النوی پس در نیت نیت گاو یعنی خدا بلکه در نیت ذبح گاو بر این خضر او در غوی
 که ذبح است نام خدا میماند آن نیت سابقه باطل گردید بیسوم در نذر نیت کفایت
 نمی کند بلکه تلفظ شرط است در استناد نوشته منها انذر لا ینفی فی ایجاب النیت بل لا
 من التلفظ بمرحله فی کتاب الاعکاف و جموی نوشته در منها ما فی الجامع الصغیر
 و ملک شاهه بالبه و غیره انوی لاضحیة یكون لا ضحیة و عنده لا مالک تلفظ و ذکر الحاکم الاختلاف
 و بعد از وی الحسن نو اشتراک بین یو بها لا ضحیة بصیر بها ایضا غنیه ما و الزعفرانی لا بصیر بالشرع
 حتی یوجها بالانه و یفرق بین نذر و بین مالوا شتری عبد التجارة و لوم شتر بل کانت غنیه
 فاضله لا ضحیة لا تصیر بها انتهى فلتراجع این نواید محفوظ باید است که درین بحث بسیار معتدل است
 این است ملخص و محرم تعریضات مردمان بر استنفا و شایسته تحریر جواب ایراد مولوی عبد الحکیم
 نجابی ثم الکهنوی که خیالی نیست مملو بود و در خضیه که جواب از ان هم پریشان نداشت
 از سواخذات خارج بحث پر است و به تحقیق اصل مدعا اشتغالی نیت در نقل بر دو فایده
 نیت حتمیة چیزی ذکر می کنم قال الکهنوی گاو و غیره در صورت مذکوره حلال است و چون
 آن موجب شرع شریف درت خصوص در صورتیکه داغ غیر کهنوی باشد قال الکهنوی
 ذابح نخواهد بود الا و کذلک ناوی و نایب و پس نیت مکرر و منیب در حل و حرمت تاثیر

خواند کرد کافی الا ضحیه استی قیل علیه نیات در نیت نزد ضحیه جاری نیت و شافعی گفته اند
 که جایز است توکیل در نیت تشرط اقتران نیت ما قبل مثل تقیه ذکات و نذر اضحیه که
 جایز است آنکه وکیل کند کسی را که ذبح کند و نیت کند و این همه مذکور است در جمعی
 شیخ شباهه پسر شایسته کردن نیت موکل و نیت در حل و حرمت اصل ندارد و در
 فقه موجود که محیی سنی گاهه ابی سلمانی داد که نام ناکر معبود است و ذبح کند مسلم یا ضحیه
 ذبح کرد گوشت او حلال است و قول او کافرا ضحیه قطع نظر از تصحیح تمثیل قیاس مع اشباه
 است که در اضحیه نیت شرط است بلکه تلفظ هم شرط است علی الاختلاف پسر قیاس
 کردن دیگر ذایح بر این صورت جواز ندارد و نیز ذبح جانور دیگر منقض در ذکات نیت با
 هم می باشد قال الکنهی ما قصد به التقرب الخ غیره عبارة عن الذبیحة التي المقصد
 به حیوان کل لها بل مقصد به الذبح الی غیره کما سیأتی قال الذیلوی هذا لیس بل لول القوی
 لقوله ما قصد به التقرب لغير الذلیلین وجهه دلالة لللفظ علی هذا المعنی و الا فهو مردود
 علی قائله قیل علیه الذلیل لیس بمختص فی الذلیل اللغوی و لا هو الغیر المراد فی کل موضع
 فی الشرع بل هو الذلیل شرعی ما خود من استقنایه حیث استند بذبح یا فافطر
 الفارق و اسکت ازیر و علیکن ما اوردته علی الغیر و تفکر فی الجواب فان الایر اشتک
 بل ما خود من کل اکسثم اعترض الذیلوی علی قوله بل مقصد به الذبح الی غیره انتی لعل

ما ذكره الاربون غير فليس حتى يتكلم عليه انتهى ولا يخفى ان النسخه بائنا من هذه النسخات ليس من
 شان المحصلين قال الكهنوتى تلامس السراجيه الكتابى اذا فرج باسم المسيح لا يحل ولودج
 باسم الله ولادج باسم المسيح كل قال اللولوى هذا عين منسب القليل بالحرمة فانه يقول لودج
 رجل يحضرت الناس الى نذرت ان ادج بقرة لودج اراد باليد السيد احمد على اعتقاد
 الحلوية تحمل فحجة كاذبة لا خلل في نيته بل هو خلص النية لودج لكنه اخطأ في اعتقاده
 بحلول الله في السيد احمد كالنصراني يعتقد حلول الله تعالى في المسيح حيث يقول ان الله
 هو المسيح من مريم فخطأ في المعنوي في قول العنوان فعوانه حق ومعناه باطل بخلاف ما هو
 قال في نذرت ان ادج بقرة السيد احمد فانه اخطأ في العنوان المعنوي مع ما لودج
 النصراني باسم المسيح قبل عليه ما قال شير الى مسلة السراجيه هذا عين منسب القليل بالحرمة
 فقد اقر بان المعبر في النسخ وظار الحل والحرمة باللفظ ولا عبرة للنية فان النية هو الارادة
 وهو الوجود وانما فرغ عليه من قوله فانه يقول لودج فقد اخطأ في عنوانه فان مسلة النسخ باسم
 الله وباسم غير الله شئ واخر مسلة نذرت لودج العقدة لودج غير الله شئ آخر فالعنوان الحق
 على تقدير صدق اقراره واعترافه يكون ان في السراجيه عين منسب لودج لودج فانه يقول لودج
 رجل باسم السيد احمد لا يحل ولودج باسم الله ولودج باسم السيد احمد تحمل وفي ما قال سوي عدم
 استقامته التفرع خلطاً حيث قال اراد باليد السيد احمد على اعتقاد الحلوية لودج

فيتحية لانه لا دخل في نيته بل هو اخلص النية بعد لانا نقول ارادة السيد احمد بن النعماني
 اعتقاد الجارية حتى عنده ام باطل فان كان حتى فهو من الجارية وان كان باطلا فالحكم
 بانه لا دخل في نيته بل اخلص النية باطل قطعاً فان ارادة هو النية قال الكهني اما
 قول المفسرين نقول العالم العارف المحدث الاصولي المفسر حاجي الخميني في التفسير الامام احمد
 ان البقرة المذكورة كما هو المسمى في زماننا صلال طيب لانه لم يذكر اسم غيره في وقت الذبح
 عليه وان كانوا يذرونها لم قال الذكوة بهذا القول لعارضه اقوال جم غفيرة من الفقهاء
 كما ينبغي فكيف يحج بقول نية القابل وصرح مخالفتها قوال العلماء الكبار ومع هذا فقول
 صلال طيب محل شك اذا شك في وقوع الاختلاف في حل هذه الذبحة وتعارض الاقوال
 ومتى كان كذلك كان محلاً للشبهة ومن قاعدة الفقهاء ان اذا اشتبه الحل والحرام غلب
 جانب الحرمة احتياطاً قيل عليه دعوى معارضة المفسرين الفقهاء ومخالفة العلماء الكبار
 تقول صرف وقوة محض لم يثبت منه شيئاً وما قال كما ينبغي لم يثبت منه شيء الى آخره
 وكذا دعوى تعارض الدلالة لان الدلائل التي اوردنا الذكوة قد اطلت وحججوا اخرها
 المؤيد تحت ونقول من لا اخره وخواتمه كون محل النزاع محلاً للشبهة والعمل بالاحتياط
 نية ايضا صرح في الوجوه من دعوات التفسير العزري والاشقة قال الكهني في التفسير
 المنع ما قاله مولانا محمد منس في رسالة في التدوير التي قال الذكوة لفظ طارداً في غير

دلالت بر وقوع شک در حال این می نمایند لهذا مستقیماً از خوردن آن منع نموده اند و قوا
 جم غفیر فقها که فیما بعد منقول است بیشک دلالت بر حرمت می کنند تا لا خدشها و لی اذلا
 قول لک قیل علی عادت عقلا است که هرگاه در جنگ مخلوب مخالف می شود غلغله
 می نوازند که اینک فوج بسیار می رسد مخالف با جمیع اینگونه کلمات بر عود پریشان می گردد
 از همین قبیل نوشتن کلمات این بزرگوار که اقوال جم غفیر فقها فیما بعد منقول است و
 قول یک فقیه محقر و عالمی ضعیف هم در جواب مذکور است و مقاصد دیگر که ظاهر اند
 قال الکهنه ناقله عن النخار و غیره ان قدیمها یا کل منها کان الذبح لحدو المنفعة للضیفه
 و غیره و ان لم یقدمها یا کل بل یقدمها لغيره کان لتعظیم غیر الله قال الذبح اذ کان المراد
 من الاکل کل الذبائح فذبحه القصاب بل الذر الولایم و الاخر اسنخرج منها اکل الذبائح
 منها غیر مقصود و لا معمول بقوله لکان الذبح لحدو المنفعة للضیفه و غیره سهو ظاهر او کفر
 الضیفه بل کل الذبائح صحیح علی هذا ان یكون ذبحه القصاب الولایم و الاخر اس کلها
 محرمة نیست تقریض دیگر فقره ان قدیمها یا تعرض می نماید بدون آن تقدیمها المراد ظاهر
 ان کل الذبائح و غیره فان کان الاول کان ذبحه القصاب الولایم و الاخر اس صحیح
 و داخله فی ذلک القسم لانی القسم الاول فان کان المراد اکل غیره فلیزم ان یكون المراد
 ذبحه اذ ذبحه لایحظر الا حرام و البند و محظوره الله و کذا فی کتبه الجنایات کلها می باشد

حرمان و ایضا فالمنع الی غیر آن که حلالا تکلیف صارت بذه الذبیحه محرمة و آن که اگر ما کفایت
 یصح جعله بدار الحکم الشرعی از الحرام ساقط نمی دهمه الاعتدال قبل علیه الاستعمال یاظهارانی بذه الغنای
 لا حاصل فیه الا تبصیر المادقات و ما فیها لا یخص علی من لادنی فهم و تمیز و کفی للتمیز علیه ان العیارة
 التي یرد ما یورد علیها بی التي غنی روایت در اختیار استدلال بیانی قیوّه فاراد علی العیارة رد
 سنده اینست شخص بحث بالحدیث چون قال فیمن تطویل کشید و مولوی رفیع الدین صاحب مولوی
 هم تحریر برداختند و هر چند تنزیل نمودند فلما صاف صاف بیان کردند و تکلفات را در میان آوردند
 و از آنچه مذکور شد همان از نیم فی مایه موقوف رفیع الدین حسب صورت منازعه فیها را بان منطوقه
 فرمودند و دوم ما نحن فیه که طائفه از روحانیات خسته بر سر بعض مردمان تصرف می کنند و ارجا
 غیبیه اند و پرستشهای خود می خوانند و ندو میگردانند و اگر کسی در بین بقاعه کند او را از این مسیر ممانعت
 شیاطین بلا عین معبودان باطله اند که برای خود عبادت می خواهند تقرب باینها شرک جلی است
 انتهی و ظاهر است که این صورت را با صورت متنازع فیها هیچ علاقه نیست الا آخر موقوف محمّد بن
 بشوره و اصلاح شاه حسب موقوف رفیع الدین صاحب رساله نوشته در آن تنزیل نمایان قریب
 بر حدیث تحقیق که چیزی از آن سابق مذکور گردیده است نمودند موقوف بر آن الدین صاحب این موقوف
 و تفصیل و تصحیح مطلب تفسیر عزیزی تا و دل پر دخته نوشته اند خلاصه سخن آنست که کما نور
 سندوره که برای بزرگس مقرر شده است اگر منظور است که مسلمانان خوشی شبته حلال است

و اگر اراقه دم را دست پس باید دید که نذر برای نوح یا ام اضحیه است یا نه در صورت او است
 گوشت حلال و کندیش با گوشت بازار جایز و ثواب بر و مرتب در صورت ثانیه است
 گوشت حلال و تبدیل جایز اما ثواب نخواهد یافت آنچه بعضی دام عدم جواز گوشت در بزرگ
 و نیاز مطلقا نعم میدهند خواه گوشت مراد بود خواه نه پس اینجی موجب تحریم گوشت او نخواهد شد
 و شخصی نیست که نذر عوام نذر محلی نیاز است که مرقره بخلاف ذبائح النجس که اینجا دروینا و فاش
 گنا است پس قیاسی بر و نشاید انتی در تخصیص ترتب ثواب بر اراقه الدم در ایام اضحیه عقلی
 رفته است چه خود و قسم دوم در اقسام اراقه الدم بدست ما و ذبائح الشجر ذکر نموده بدایای
 کعبه و اضحیه سنده و عقیده و دفع بلا و فدی جان یا ان را و این قسم نیز را عبادت و تدار و ده حال
 آنکه عقیده و دفع بلا و فدی جان یا ان را ایام اضحیه تعلقی نیست و در بدایه و باب المهدی نوشته بخود
 فوج بقیه الهدایان فی ای وقت شار و در فتح القدر نوشته الحاصل ان دم النذر و الکفارات و بدایای
 بخود فی ایام النذر و لا یجوز دم المتعد و الثمران و الاضحیه الا فیها و دم الاحصار بخود فی قول ابی
 یزید یوسف قبلها از این بخود عند محمد و آخر سمت صاحب بفتوی مختصری این بخود طاعی نمودند
 جز آنکه در فدی جان و در صورتی که گویانیم یا مرغ بنام کدام شهید یا ولی فرج نماید یا صرف علیه
 یا شیر برنج به شصت نیاز کدام بزرگ پند و صلح را بخورند این بر دو وجه حکم است و خوردن
 آنرا نیز و نذر مسکین و فقیر را جایز است اغنیاء و اهل قریه را چه حکم است جوابی بر کفر

جانور نام غیر خدا خواهد پیغمبر باشد خواه دلی خواه شهودی خواه غیر اینان حرام است و اگر بعضی
 تقرب بنام اینها ذبح کرده باشد و حیوان جانور هم حرام و مرداری شود و ذبح کننده مرتد می شود
 و توبه ازین فعل شیخ لازم است در تفسیر کبیر و تفسیر نیشاپوری و دیگر تفاسیر بر قوم است قال
 مولانا سلاطین ذبیح و قصد ندیدیم تقرب الی غیر الله صابر ترند از ذبیح ذبیح مرتد است و اگر کلبه
 و شیر برنج برای فاتحه بزرگی بقصد ایصال ثواب بروج این جهت خوراندن آن مضایقه نیست بجان
 است و طعام نذر الله اغنیاء خوردن حلال نیست و طعام نذر الله این است که کسی بگوید اگر در این
 مراسم شود یا مردی باید یا کار فلانی من شود بر ذمه من اینقدر طعام است برای خدا و اگر خور
 این نذر الله است و اگر فاتحه بنام بزرگ داده شد اغنیاء هم خوردن در آن جایز است و الله اعلم
باب دوم در مکاید خجسته و جمله ای تلخیص و اغوار و مردم را اغنیاء خورد
 مانع کردن و انواع این جنس بسیارند و زیر هر نوع افراد بشمار منظور بود که به تفصیل تمام شرح آن
 نموده اند اما بسبب شش آمدن بعضی عوائق سرد است و دست ندارد و ذکر آنهاست و اصول آن
 کفایت میرود انواع کلیه که جامع جمیع اصناف و افراد جزیه باشند و اندکی مکاید اسمعیه
 مکاید اسمعیه از مکاید اسمعیه آنکه آیت و حدیث را در هر جا ذکر نموده که امریت خلی معین
 و مقبول ناما مقصود از ذکر تکرار آن آیه و حدیث است بلکه غرض صرف تلخیص و اغوار
 و اغوار مردم تبصرات در مکاید الحاق احکام مختصره دین جدید بنام نهاده نویسنده است

بدانند که این بر احکام از آیه وحدت ثابت گردیده حال آنکه اصلا مناسبی نمی باشد و این
 عام بود در تمام تحریر و تفسیر مولا اسمعیل و از اجل بدیهیت و کسی را جای دم زدن نیست
 بر آیه و حدیث که در تقویة الایمان کور است آنرا در تفاسیر معتدیه و شرح حدیث
 مستنده باید دید آنچه گفته ام در بر تمام ظاهر گردد و درین احوالی بعضی جاها که اشارتی
 بهم رفته و چونکه بیان خود را مخالف جمهور سلین و خلاف نسوا و اعظم مؤمنین نمیدانست
 استناد و یکظم موقوف نموده گاهی کسی در تفسیر و شرح حدیث نام استاد بر زبان نیاورده
 و اجتہاد را برده تخریر نموده بدین سبب اکثری را تردیدی در دخول آن مسلک پیش می آمد که
 طریقت اذنه نادره کسی از مفسرین شرح و محدثین فقهای مجتهدین در تقویة و تکلیف
 استنادی ندارد و مخاصمه با جمیع مسالک قدیمه دارد مستبعد می نماید که از همه سالست جمیع
 مولا محمد العزیز مولا رفیع الدین همه با مشرک باشند و توحید خاص نصیب مولا اسمعیل
 انهم بعد تصنیف صراط المستقیم بعضی مولا که در تقویة الایمان حکم شرک آن قرار یافته تا
 تصنیف صراط المستقیم را مورد محمود و محروم بوده اند و گمانیکه در اوایل و ایل و ایل بودید و گمان
 ظاهری از اظهار اتمام نماز و روزه و بیان تقوی و ادعا دیناری و گندم غای مخالف خود بود
 بنیاد یافت حال توبه آغاز نهاده چون نوبت امامت مولا منشی رسید کار عجیب بنیاد
 نهاد و آن اینکه ذکر مسلک بی نقل و سند بر خود حرام نمود بر سخن که از قلم بر آید باشند و طریقت

هم عام تفسیر و تفسیر و نقد و اصول و عقاید و میر و تصوف حتی که لغو فطانت می باشد بدین حدیث
را هم در حاشیه خود را گزیده ام بنموده عالم عالم از اوقاتان را در خاستن کشید و چون برده از غرض
انکار افکار بد بشیرت صورتی با خجاست ظاهر گردید که برینده بی اختیار احوال و ملائکه الای
بر زبان آورد آن تعریف در نقل با انواع و اصناف گاهی کفیه را از میان عبارت منقول اخذ
تا مدعی بدست شود چنانچه در نقل مرقاة در مکتبه اولی آید گاهی زیادت یک جمله در میان عبارت
از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه شکات بمقدمه است و گاهی کتب از نقلی قولیکه بدان عقب آن
چنانچه در نقل عبارت رقات بمقدمه سفره ای زیارت قبور گاهی بحواله برکتی با وجود نبودن آن
در کتاب چاپ کرده طبعی میگوید و بالجمیع انواع کارستانها انکار گرفته است محل افسوس است
اگر خورشید خدا مان را بدار فضیحت دنیا هم نرسید که فراق و فجار بلکه کفار را هم پارسیت و ظهور
و ذلالت در دنیا از زیارتها در امور دین و دنیویان می آید جو از مدتی تبع نموده قرص صید جا
در نقل تصرف اظهار آورده از فقیر میگفت که این بایستد مایه فیه است فقیر را هم قبل از آن
بر سنجی چند محل ملاحظه نموده بودند الحیر که در شرح این اوراق است در دیده دارم از موه
کتب پنج یکم نیست و در بر سر آن مواضع اطلاع می کردم حال آنکه مالایر که کلاسیک است
عکال موجود است بقایای شش نمونه از خزانه قیاس که برکت است و چهارم مکتبه اول
در نه مسائل و کرامات سی ام نوشته قال الامام علی قاری فی شرحه علی البکوة انما هم

اتخاذ المساجد عليها لان في الصلوة فيها استنابا لله اليهود ويدل عليه قوله صلى الله عليه وسلم
لعن اليهود والنصار الذين اتخذوا قبورا نياهم وصالحيهم مساجد و حالانك عبارات شريفة
جاءت قال ابن الملك فاحرم اتخاذ المساجد لان في الصلوة فيها استنابا لله اليهود انتهى
وقيد عليها بقيد ان اتخاذ المساجد بجنبها لا بأس به ويدل عليه قوله صلى الله عليه وسلم لعن اليهود والنصار
الذين اتخذوا قبورا نياهم وصالحيهم مساجد مكية دوم در بيان جوابي شريفة مكان و قبور مثل قبرنا
و غيرهم ساخر جام و ممنوع است بموجب حديث و روايت كنه و بعد نقل حديث خارجي از
شكوة نوشته مواد از بنا در حديث عام است كه عمارت نموده شود يا خيره استاده كننده
خيار از ترجمه شكوة شيخ عبدالحق و شرح شكوة ملا علي قاري معلوم مي شود و انهي حالانك ملا علي
قاري بعد نقل از كتاب توبتي بحمل الزمير احصاها البنا علي القبر بالحجارة و ما يخرج من جوفها و الا
ان يضرب عليها اخبار و نحوه و كلاهما منهي عنه لعدم الفائدة فيه نوشته است قلت مستفاد
استه لان كانت الخيرة لهايدة مثل ان تقع تحتها للقره فلا يكون فتهية قال ابن الهمام و اختلف
في اجلاس القباير عند القبر المتحارب عدم الكرامة ياز نوشته قال بعض الشراح عمر علماء منا و لا
المان نقد اياج السلط البنا علي قبر المشايخ و العلماء القبر بوسير و هم الناس وليست بجواب الكرام
فيها مكية يوم در جواب ال است و هم نوشته نماز گذاردن در قبره ممنوع و مكروه است بموجب حديث
در روايت فقهي و چند حديث نقل نموده اولي القبر عمر بن النسي بن الملك القبر القبر

دید که نماز میگذارد و نزد قبر حال آنکه در میان یار و برادران حضور است لال در مرقوم خود نوشته
دوم حدیث ابن و شد غنوی لا تجلسوا علی القبر ولا تضلوا الیهما که با مدعی مناسبتی ندارد و سوم
حدیث ابن عمر رضی الله عنهما از ترندی و ابن ماجه حال آنکه ترندی در آخر آن نوشته داده است حدیث ابن
عمر پس بدین حدیث و حدیثی که در میان یار و برادران حضور است قبل حفظ چهارم حدیث ابن سعدی که حال آنکه در
نوشته این حدیث فیض اضطراب بکیده چهارم در جواب سوال مقدمه نوشته و فی شرح السکوة
لایا علی قاری ذنب بعض العلماء الی الاستدلال علی المنع فی الرحلة زیارة الثانی و قد یقولون
و الصالحین انتهى حال آنکه عبارت شرح مذکور این است و فی الاحیاء ذنب بعض العلماء الی الاستدلال
و علی المنع من الرحلة زیارة الثانی و قد یقولون العلماء و الصالحین و ما تبین لی ان الامر لیس کفان الزیارة
ما یوزنها بحکمت نهیتکم عن زیارة القبور الا فرور و ما و الحیث انما و در دنیا عن الثانی لغیر ثلثه
من الناس اجدت انما لایا الا و فیها ما یسجد فلا حاجة للرحلة الی مسجد آخر اما الثانی بدلت ک
بل بکینه زیارتها علی قدر در جاتهم عند الله ثم لیت شعری بل یمنع به القایل من شد الرجال لایا
و الا و لایا فی مقام و لایا یجدان لایا و ذنک عن اعراض الرحلة کما ان یاره العلماء فی الحیات
من المقاصد بکیده نیم در جواب سوال است دوم نوشته این صورت که در سوال مرقوم است
استمداد است چنانچه از کتاب کشف الفضا تصنیف شیخ الاسلام اذیحی خود پس این مسئله
مختلف فیه است و ان است که استمداد نزد قبر غیر انما منکر شده اند از انقبای گویند که

نیست زارت قبر مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار برای ایشان پس استمداد نمود
 از غیر انبیاء نیزه قزول و شهید ممنوع است و مخطوطی که بعضی فقها که قلیل اند بطوریکه در سوال قوم
 چهارده شده اند خارج این تفصیل در کتاب کشف الغطا و ترجمه مشکوٰۃ از شیخ عبدالحی و شرح علی
 ایشان بر قوم است و در پیش از فلینظری ترجمه الشیخ و عبارت بکذا و اما استمداد بابل قبول در غیر
 یا غیر انبیاء منکر شده اند آنرا بسیاری از فقهای گویند نیست زارت مگر برای رسانیدن نفع
 باموات بدعا و استغفار و قایل گشته اند بعضی از ایشان نظائر نیست که از فقهای آنکه قایل نیستند
 ادراک میت اند قایل بجزا زنده و آنکه منکر اند آنرا این را نیز انکار کنند و نیست صورت استمداد
 مگر بیکه محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب آسمانی توسل روحانیت بنده بمقرع گاه
 و گویند خداوند بیکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را برآورده کرد و آن حاجت ما را ایند
 زادن بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا بخوا
 بطلب ملاقات قصا کند حاجت مرا پس نیست بنده مگر وسیله و قادر و معطی و متول بروردگار
 تعالی شانه انتهی حال آنکه شیخ در ترجمه این مجتبی را اول در زیارة القبر نوشته و دودعه آنها
 مجتبی بر کتاب الکجا آورده در اینجا تفصیل تمام تر و تحقیق داده و مایه سایل که بنقل عبارت
 بترجمه شیخ جداخته نوشته عبارت بکذا و اما استمداد الی ان قال انتهی کاری عجیب نموده اند
 بر کتاب کثیر الوجود جراتی است عجیب این عبارت بعینها در کلامی مقام است اول و آخر

از عبارت شیخ گرفته جمله خطاب است که از فقها تا آنکه قابل سماع و ادراک است مانند قابل بکار آید و آنکه منکر اند از این
 نیز انکار کنند انتهی در میان اهل خود و در آخر نوشته واد انتهی لا حول و لا قوة الا بالله باوجودیکه بودن چنین جمله در کلام
 شیخ و اتباع در حق محبت علی قلی شیخ در کتاب الجهاد قلی بحث استمداد و فاش محبت علم و جماع تضرع نوشته است
 ایضا گفته اند اگر حامل باخبار و سکر در این است که سکر استمداد و بولتی و برین تقدیر چرا بجای بعضی خود باطل گردید
 تقی مطلب برین نوع نموده که فقها منکر اند بعضی که بطور قلیل از جاید داشته اند چنانچه شیخ نوعی در کلام شیخ
 و کثیر واقع و مقابل آن قلیل است پس تنبیه سکر قلیل از حال که اکثر قلیل بر ادب است که شیخ در ظاهر
 حواله تمام بحث نموده بر کتاب الجهاد و در اینجا نوشته منکر شده اند از بعضی فقها گفته اند بعضی فقها در این
 نوشته کلام در مقام سجد اطاعت نظر بر رسید بر سکران که قریب از آن باشد و آن منکر اند استمداد
 است و گفت را از او می خد که نقل کرده شده اند از این در کتاب بزرگ و زنده اند زنده در کار خود و در فوق اند
 اند و مردم را بیان شورش و تروجهان بجای آیتان و اشهر کج و عده ام می اند انتهی بر سید گفته منکر شده
 بسیار فقها از کلام شیخ نقل نموده حال آن فقها که در اینجا مذکور از این انماض نموده بحرف کمی و شیخی
 تفصیل که آید زاده از این سید و جواب دیکه ششم در این جواب سید کلام نوشته است و
 از قول سید بر این که باشد جائز نیست چنانکه شیخ محمد علی در شرح مشکوٰۃ شریف که بیان عربی نوشته
 اما استمداد قابل القبول غیر النبی و الانبیاء هم فقها گفته منکر استمداد و قالوا لیس بآیه الاطلاق
 و الا استغفار لهم و ایصال النعمه الیهم الدعا و الامارة القرآن انتهی این عبارت شیخ علیه السلام و النعمه

چنانکه متفق بر آنست که قیوم اینها علیهم السلام ازین حکم که مانع از امانت و استیلاست از این قیوم مستثنی اند بلحاظ
 اینکه اینها در دنیا و آخرت حیات ابدی ثابت شده اند و از استیلا و استیلا شدنی فی سبیل الله ثابت نیست و حال اینکه
 حیات اینها مالم حیات دنیا نیست بلکه احکام حیات دنیا و اوست و احکام حیات اینها دیگر بنا بر این است
 نمی آید و حق آنست که انکار قیومیت است از آنکه استیلا و استیلا کنند یا از قیومیت اینها حیات نیست و اینها
 در حیات خود این استعانت و تکیه بر این قیومیت که باشد به تفصیل قول واحد از خلاف باینکه قیومیت خود قطعه
 نظر از آنکه شرح عبدالحق در سبک برین را نموده و بر این غایت نگرفته و از کثیر من الغفاه گفته اند
 فی نعم اوست کار عمده ای که در سبک برین قیومیت شرح عبدالحق در شرح مشکوٰۃ می آید و در نقل
 عبارت از آنچه در باینکه قیومیت هم افتخار کرده باینکه گمان بر آنند که شرح اختلاف هم نقل نموده و در سبک
 مطابق در سبک است طاعت که از کلام شیخ دعوی محبت نیست طرفه تر اینکه این کلام را استناد
 نموده باز از خود می کند بقول خود و حال آنکه حیات اینها مالم حیات این دنیا نیست بنا بر این است
 نمی آید همچنانکه اینقدر فهمیده که شرح نقل نموده است بر نقل منع توجه نمی شود و هم این از کجا که برای استیلا
 دنیا شرط است چنانکه در این جهان است کفایت می کند در بودن حیات اینها حیات دنیا که اینها
 یکبار قیومیت از کمال بدین است شیخ در شرح سفر السعاده و باب فیصل یوم الحشر نوشته است عدم
 اکل اعضا و اجزای اینها را که این است از حیات و استیلا و در زمین بی عاده روح هم فایده دارد
 و این فنی است بر سبک حیات اینها که بیهات جسمی و فنی موصوف اند بالا تر از حیات شهید که اینها

حیات معنوی اخرویت و درین سلسله یکس را از علل امت اختلاف نیت انتہای الجملة نیست
 کلام مجید ظاهر است در رد اسحقیات به تفصیل نوشته ایم نقل عبارت شیخ از رد و بانه جمیع
 مناسب نموده و ضرورتی نیست بنقل عبارت شیخ عربی که بعینها مطابق ترجمه است
 و باین زیارت القبر نوشته ایم استمداد باین قبور در غیرنی علی السلام علیه وسلم با غیر ایشان
 علیهم السلام منکر شده اند از بسیاری از فقهای گویند نیست زیارت قبور مگر برای دعای
 موتی و استغفار بر ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن
 و ثنات کرده اند از ایشان شیخ صوفیه قدس الله سرهم و بعضی فقهای رفته اند علیهم السلام
 امر محقق و معتبر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از
 احوال مرسید و این طایفه را در اصطلاح ایشان ادرسی خوانند امام شافعی گفته است هر چه باشد
 قبر موسی کاظم تراق محراب است و عمارت و محراب و حجت الاسلام امام غزالی گفته است که
 استمداد کرده می شود بوی در حیات استمداد کرده می شود بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ
 عظام گفته دیدم چهار کس را از مشایخ تصرف می کنند در قبور خود مانند تصرفهای
 ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف و عبد القادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولاد
 شمرده اند و مقصود حضرت شیخ خود دیده و یافته است گفته سید احمد بن مرزوق که
 از اعظم فقهای و علمای مشایخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس خضری

این من برپیدا مدارجی قولیت یا امدادیت من گفت قومی میگویند که امدادجی قومی تراست و من
میگویم امدادیت قومی تراست پس شیخ گفت نعم زیرا که در باطن حق است و در حضرت
آمدت و نقل مدین معنی ازین طائفه بیشتر از آنست که تصور و احصا کرده شود و یافته نمی شود
در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیز است که سنائی و مخالف این باشد و در کتب این و آن تحقیق
ثابت شده است بایات احادیث که روح باقی است و او را علم و شعور بران و احوال
این ثابت و ارواح کامله را قرب و مکانی در جناب حق ثابت است چنانچه در حیات
بود یا بیشتر از آن و او یا اگر کمالات و تصرف در احوال حاصل است و اینست که ارواح این
را و آن باقی است و تصرف حقیقی نیست مگر ضایعی غرضشانه و به مقتضای اوست و ثابت است
فانی اند در حلال حق و حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مرا صد را چیزی بواسطه
یکی از دوستان چهار مکانی که مرفوضه دارد و در ناست چنانکه در حالت حیات بود
فعل تصرف در مرد و حالت که حق را جل جلاله و علم نواله نیست چیزی که فرق کند میان
مرد و حالت و یافته شده است دلیل بر آن در شرح شیخ ابن حجر در شرح حدیث
لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا قبور انبيائهم سجوناً گفته است این بر تقدیر است که نماز
گذارد بجهان قبر محبت تعظیم وی که آن حرام است با اتفاق و اما اتحاد مسجد در حوزة مری
صلی الله علیه و آله یا صالحی و نماز گذاردن نزد قبر و نه بقصد تعظیم قبر و نه تعظیم

جانب قبر ملک نیست حصول مردان و می توان کامل شود و غایت بر سر برکت قرب مجاورت توان روح پاک را
 نیست در آن در آن خراب چیزی بیاید متعلق ناسخ و تمام گردد این بحث انشاء الله تعالی که کتاب جهاد
 قصه قلی بدو الله اعلم عبارت ترجمه کرد در کتاب جهاد این است و اما استمداد باطل قویتر شده اند
 از بعضی فقها اگر انکار محبت است که سماع و علمیت ایشان را برابران و احوال ایشان را
 او ثابت شد و اگر آنست که قدرت و تصرف نیست در این را در آن موطون باشد و گفته اند که محبت
 ممنوع از مشغول با نیجه عاجز شده است ایشان را از محبت و شدت اینجه باز داشته است از هر
 ممنوع که این کلیه باشد خصوصاً در شایق تقصیر که دوستی باشد شاید که حاصل شود و احوال این
 از قرب در برنج و منزلت و قوه و قدرت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات تر از این که گفته اند
 بایشان نیجه بر قیامت خواهد بود و حجت دلیل بر آن تفسیر کرده است بیهادی آیه که میوه انوار
 غرق الایه را بصفات نفوس فاصله در حال مفارقت از بدن که گفته می شوند از بدن و نشان
 بنوی عالم ملکوت و سیاحت می کنند در آن پس سبقت می کنند بظن قدس پس بیکدیگر در این شهرت
 قوت از برات ولایت شعری چه سخن ایند ایشان با ستم دارد و اما که این فرق نکند از آنجه که می
 از آنست که داعی تحایر تغییر الی الله دعای کند و طلب حاجات خود را از قرب جناب عزه و غنی و
 و توسل می کند بر رحمت این بنده مقرب بکرم درگاه عزت و بی گوی خداوند برکت که در
 تو که رحمت کرده بود و اگر ام کرده او را و لطفت و مری که بوی دایره آورده که در آن حاجت در که تو

باید گفت از این جهت که می بیند خداوند شی شفاعت که بر او بخواند از خدا که بدین عمل و مطلوب و قصاص که در این عمل
 و مامل هر دو کار افعالی و تقدس نیست این بنده در میان هر وسیله نیست قادر و فاعل و متصرف در هر دو
 مگر حق سبحانه و او را بدین خدا فانی و الکل اندر فعل آتی قدرت و مطوت و نیست ایشان را فعل و قدرت
 و تصرف نه اکنون که در قبول از دانه در آن هنگام که زنده بودند و در دنیا و اگر اینجانی که در اعداد است و در کمال
 موجب شکر و توجه با سوار حق باشد چنانچه منکر زعم می کنند پس باید که منع کرده شود و توسل طلب
 دعا و صالحان و دوستان خدا در حالت حیات و این ممنوع نیست بلکه تسبیح و تحسین است با اتفاق و
 شایع است در دین و اگر گویند که ایشان بعد از موت مغرول شدند و بیرون آورده شدند از حالت
 و کرامت که بود این نزد حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شدند با آنچه
 حاضر شد از اوقات بعد از ممات پس این کلیه نیست دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت است که این
 کلیه نباشد و نایده است و عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی منجذب باشند به عالم قدس و متعلق باشند
 در لاموت حق چنانکه ایشان را شعور می توجی به عالم دنیا غلبه شد و تصرفی و تدبیری در دنیا ندارند
 عالم نیز از تفاوت حال منجذبان و متمسکان ظاهر میگردد نعم اگر از ایران اعطای کنند که این تصور تصرف
 و مستند و قادر اندنی توجه حضرت حق و التماس و بی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد
 دارند و چنانکه می کنند آنچه حرام و منعی نیست در ویز از تقبیل قبر و سجده مران را و نماز بسوی قبر
 و جز آن که از آن بی و تخذیر واقع شده پس اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتبار

ندارد و خارج محبت است و حاشا از عالم بشریت و عارف با حکام دینی که این اعتقاد بکنند این
 اعتقاد را و این فعل را کنند و آنچه مردیت که پیش از آن گشت و اشتداد ابراج کل و استفاده از آن
 خارج از حضرت و دیگر در کتب درسی این مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آنرا ذکر
 کنم و شاید که منکر تصحیح شود کند او را کلمات ایشان عافا الله عنهم در یک سخن در اینجا از وجه علم و معرفت
 است آری مرد و منسوب به زیارت سلام بر موقی و استغفار برای ایشان و قنوت است لیکن در اینجا
 نهی از استغفار نیست پس زیارت برای موقی و استغفار از ایشان بر دو باب است تفاوت حال
 زای و مرد باید نیست که خلاف در غیر اینها است صلوة الله علیه و آله و سلم علیهم السلام این احیاء
 بجات حقیقی و نیامی با اتفاق و اولیا بجات اخروی موقی و کلام در اینجا بجات اطمینان
 تطویل کشید بر رخ منکران که در قرب این زبان انفرقه پیدا شده منکران استند او استعاضات
 از اولیا خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند پروردگار خود و مرد و حق
 اند و مردم از این شوخیت و تباهیان بجات ایشان را مشرک خدا و عبده اصنام میدانند
 اینگونه و عمر است که تحقیق و تفصیل این مسئلہ بخطوط خاطر فاطمه بود آلان توفیق الهی که در
 مکتبہ بنفتم در جواب سوال سنان موقی از فتح القدر نوشته فی کتاب الجواز فی اخذ الشریع
 و سوان المکتب لا یسمع عندهم علی ماضی و ابی فی کتاب الایمان فی باب الایمان بالخص
 و حلف لا نکلم قنکما لا یحکمون لانهما یحکم علی ما حیث یفهم و الموت ایمن

سماع وادور قدور في القليب ما تم بالسمع اقول نعم واجابوا تسعة بانه مردود من عاشر رقة
 سمعت اقول نعم ذلك والله ليقول دعات بسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وتألف
 بان تلك خصوصية له نعم وزيادة مرة وتارة بانه من ضرب البش كما قال علي رضي الله عنه في كل علم اني
 ان البش لسمع قرع نعالهم اذا تفرقوا اللهم الا ان يخصوا ذلك باول الوضع في القبر بعدة السؤال
 بينه وبين الياقوت فانها لقيد ان تحقق عدم سماعهم فانه لقد شبه بكفار بالموتى لعدم فائدة بعده
 وهو فرع عدم سماع الموتى حاله كنه عبارات فرع القدر ايت اما المتقين بعد الموت فبني في القبر فبقيل
 بفصل حقيقة تاروينا ونسب الى اهل السنة والجماعة وخلافه الى المبتعة لا يورقيل لا يورقيل ولا يورقيل
 ويقول يا قاتل بن فلان اذكر دينك الذي كنت عليه في دار الدنيا الشهادة الى الله لا اله الا الله
 وان محمد الرسول الله ولا شك ان اللفظ لا يجوز اخراجه عن حقيقة الاله بل فيجب نفي ما في الكافر
 من انه ان كان مات مسلما لم يتجهد بعد الموت والا لم يقدر يمكن جعله الصار يعني ان
 منه التحكيم في وقته تعرض الشيطان وهذا لا يقيد بعد الموت وقد يجازي التساؤل الاول والاختصاص
 في حق التذكير كالتشيت النجاشي عند السؤال ففي الفائدة مطلقا ممنوع نعم الفائدة الاصلية متقدمة
 عندي ان مني ان كتاب هذه المجاز منها عند فكرت انما هو ان الميت لا يسمع عند علم على صوابه
 كتاب الايمان ولعبا نجيح بول انضام نقل نموده فوشت الا انه على هذا من المتقين
 فيكون حين ارجاع الروح فيكون ح لفظ موتاكم في حقيقة وهو قول طائفة من اصحاب

او به سبب اعتبار ما که آن نظر از آن حیثی از لیس معنی الحی الامس فی بدنه الشرح و علی کل حال
 الی دلیل آخر فی التلخیص جازیه الاختصار از دلایله المعنی الخفیة و المجازی محاوره المجازی و لیس بظاهر
 یتم الخفیة و المجازی بقرینه معنی لیس یکنون من عموم المجازی و شرط استعماله بهمان لایق ناد الخفیة
 این تمام انکه مرکبین مجازی یعنی مانعین تلقین بعد موت همانکند که منکران سماعه و راستی دلیل
 مانعین تلقین بعد موت را رد نموده و گفت که نسبت کرده است بسوی معتزله و آنچه بسیار است
 این تمام قرار یافته یعنی عدم سماعت میت آنرا و تا آنجا که رد نموده پس تشهاد بحجبت بفتح القدر و
 اول آنرا و فصل و اصول تغلیطی پیش نیت بنا را باین در ذریع حنفیه اهل سنت بر عرف است
 تحت بنی بران و اشتغال معتزله و حنفیه بحیث که تمیز آن چرخ و اقلین بر دیگری شکل بران از حنفیه
 معتزلی الذریع بوده حتی که تلافیه ای نیافته و ای یوسف و در کتب حنفیه روایات خاصه در بیان
 خلاف اهل سنت و نحو آن و مجادلات بر طریقتان پیش ازین موجود بلکه کتب مصنفه معتزله
 قتیله و غیره در حنفیه دایر و سایر شاه و ای سید در حجت بانچه نوشته و بعضی بر علم آن بنا را الحقیقه علی بنده
 المجادلات الحلیة المذکوره فی معنی آنستنی و الهادیة و التیسیر و نحو آنک و لایعلم ان اول من اظهر
 ذلک بینهم معتزله و لیس علیه بنا برهم هم استلزام ذلک التماخرون و تساهل و تساهل الی الله
 او یفر ذلک و الله اعلم و رفع القدر و دلیل من حلیف الی الله و کما قلنا فی الحکم لایستحق نوشته بظاهر
 تنبک الی حقیقه انما به باعرف لا بما ذکره القدر وجه الاستحسان و در باب الیه فی الکلام نوشته

المیت تک ہوا المیت سمح لانا نقول بعینہ لا ینقصد الا علی الحی لان السعاف ہوا الکلام معہ ولان
 النقص من الخلف علی ترک الکلام انما ہا التھافہ وذلک لا یتحقق فی المیتہ ولا البعیدہ الذی لا شعور
 کونہ الیکمال معہ رباب الیمن من الضرب والتعلی و فی قول الایلام لا یتحقق فی المیتہ لانه لا یستطیع
 الخلاف فیہ ان کان یبارا علی انکار عذاب القبر امکن والا فلا تصور من عالم القبول بالہذا رب علم الکلام
 قال اللہ تعالیٰ
 فاما اللہ تعالیٰ فی سورہ ناس

و لی انہم اذا ظلموا الصم جاؤا فاستغفروا اللہ
 اور ان لوگوں نے جس وقت اپنا برا کیا تھا اگر آتی تیری پاس پر اللہ ہی بخواتم دعا فرماتا
 لهم المذسول لوجدی اللہ لو اباحیم
 اولو کونہم
 تو اللہ کو پاتے معاف کرنے والا مہربان

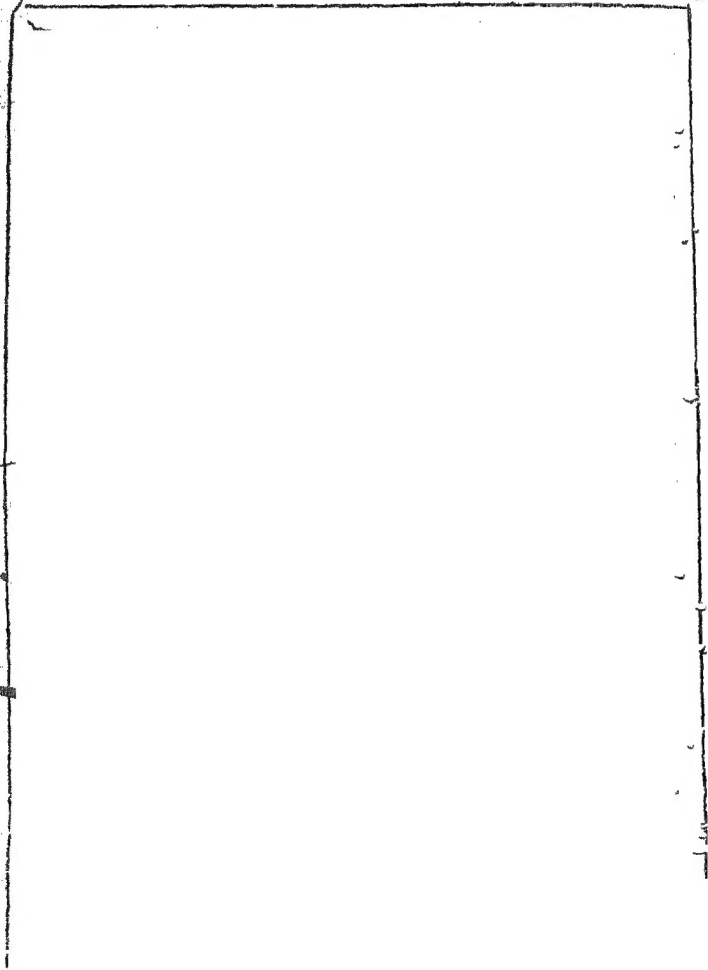
خدا فرما چکا قرآن کی اندر پہر آئین تیری پاس اور چاہیں شش کو بخشش اونکی تو چاہی خدا سے نبی کی پاس تک آنکی دیکھو	کرمین وہ ظلم کر جانوں کی اوپر خدا سی اور ہو تیری ہی کوشش تب امید اونکی برآدی خدا سے اور اوسکی مغفرت کی چاہنی کو
---	--

خدا فی شہر طکر کر پیر ہی لکھا
 مسلمان انبیا اور اولیا سے
 یہ مطلب ہی کہ وہ خاص خاص
 یہ وہابی جو میں بی تھل و بی دین
 وہ کیا ہی جو نہیں ملتا خدا سے
 یہ باتیں خبیث باطن کی ہیں اسکی
 کہ ہم جو مانگتی ہیں اولیا سے
 ہمارا مانگا کیوں کر ہو دیا
 اسی بانیو رو کو زبان کو
 خدا فی حکم جسکا کر دیا ہو
 صحابی الہی اور تبع تابع
 عمل کرتے چلی آئی ہیں اب تک
 اسی شرک اور برا کہتی ہیں بدین
 انہیں ہی دشمنی پیغمبروں سے
 آئی یا انہیں ہو وی ہر ایت

لوجود اللہ تو اما حسیما
 جو کہتی ہیں کہ تم مانگو خدا سے
 خدا کی دوست مقبول الدعا میں
 پڑا کرتی ہیں یہاں کی شعر پر کیوں
 جیسی تم مانگتی ہو اولیا سے
 یہ کلمہ صاف بید میں ہر بار سے
 یہ کہتی ہیں کہ تم مانگو خدا سے
 جو جیسا انبیا اور اولیا کا
 لگا میں دوز را اپنی دہان کو
 پیغمبر فی بھی صاف اوسکو کہا جو
 جو ظاہر اور باطن کے تہی جامع
 مواہب دیکھ لی جسکو ہو کچھ شک
 برسی بی عقل میں اور سخت پر کین
 یہ وہابی ہیں دشمن اولیا کے
 وہ یا ہوجاؤں بہ بردود غارت

PPA

RESERV



MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH.

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

[illegible]

۲۰۹۱۵

